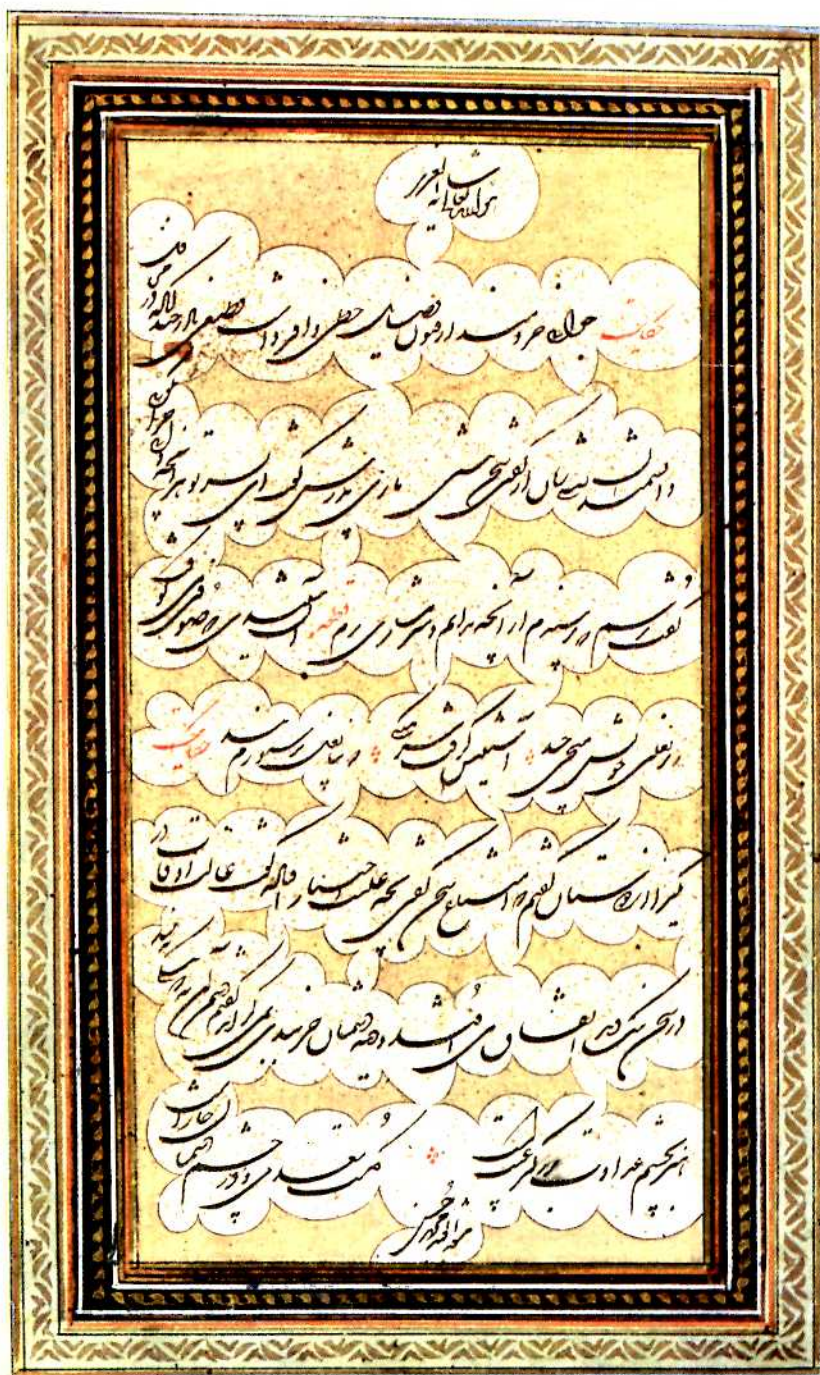
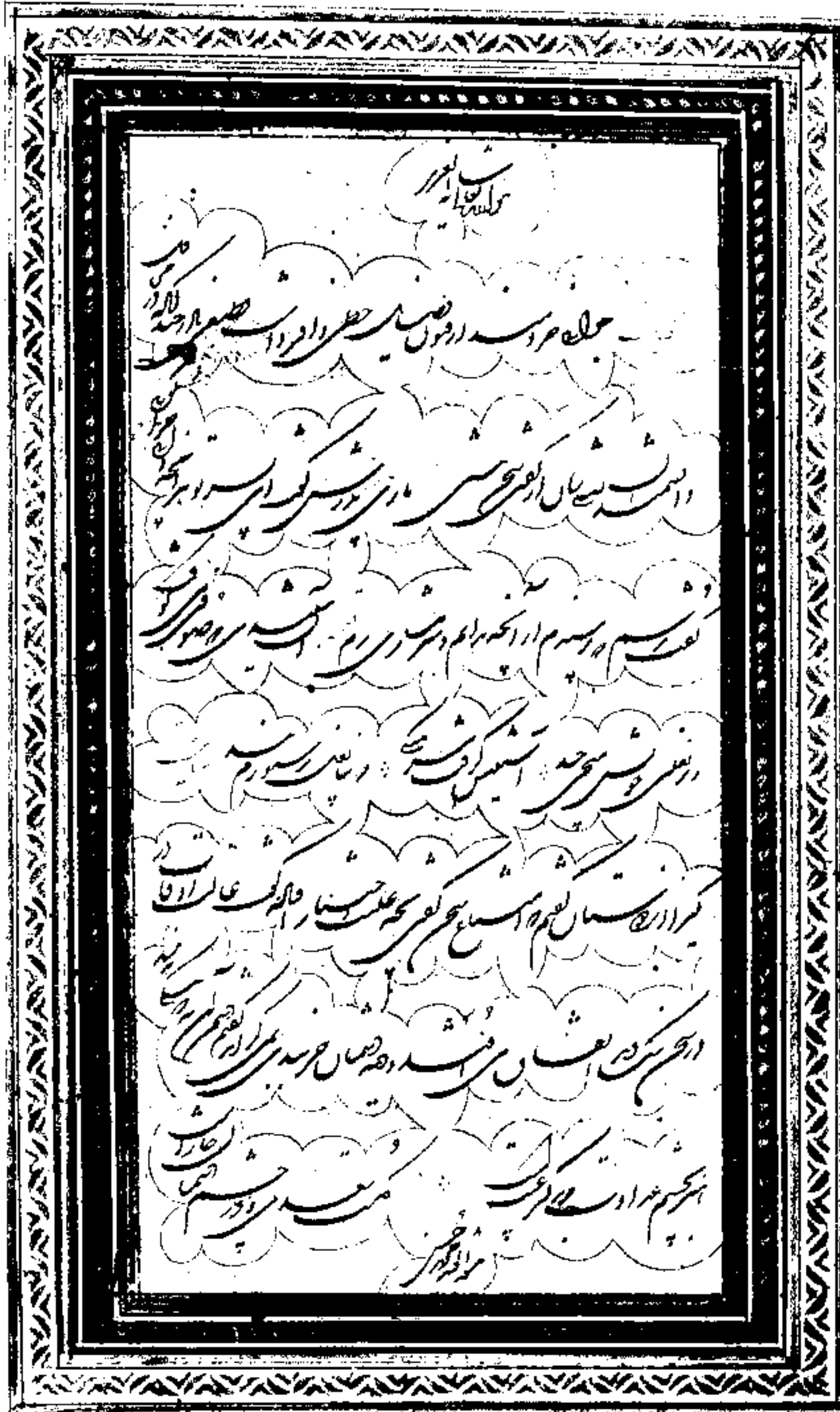


نقش و مژده



فقه حقه



Serial Number 61 - 62

month Nov. and Dec. 1967

HONAR va MARDOM
(Art and People)

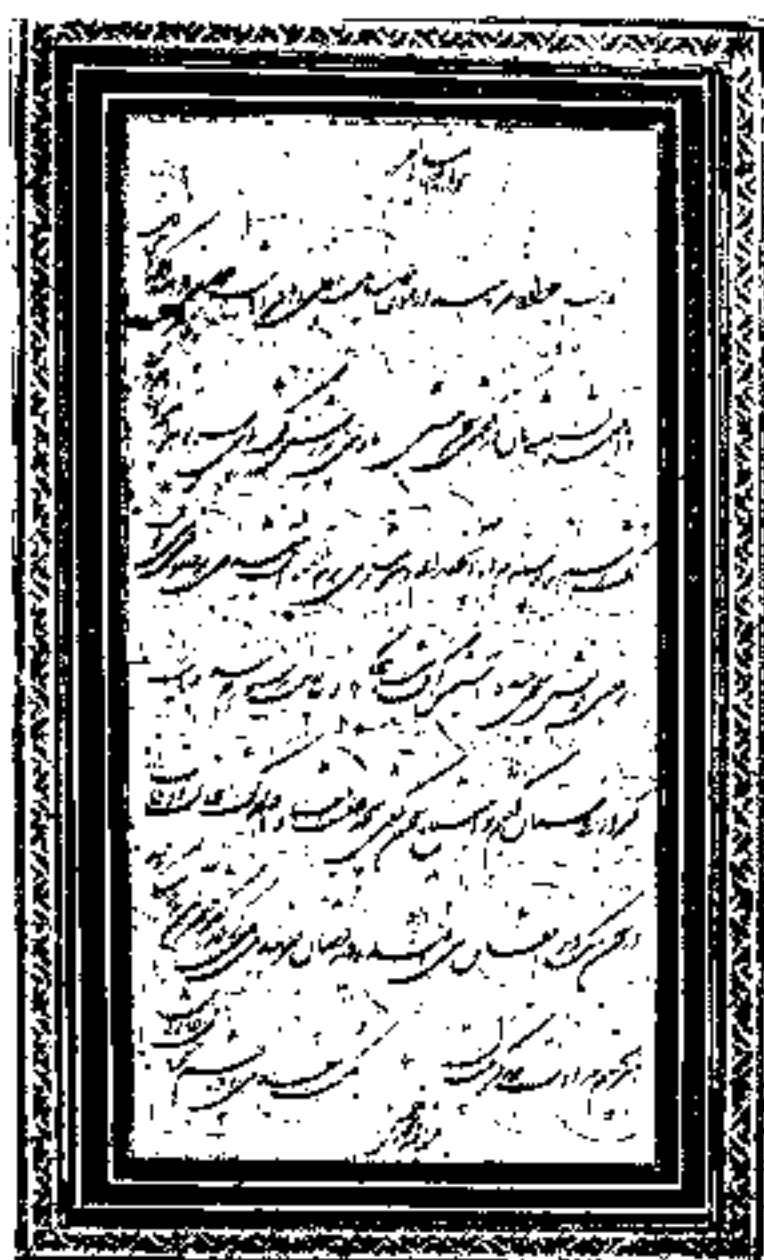
Published by: Directorate General of Cultural Relations

Ministry of Culture & Arts

182, Avenue Haghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription: \$1.50 deposited in advance in A/C

No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi,
Tehran, Iran.



نمونه‌ای از خط شکسته محمدحسن یکی از
مشهورترین شکسته‌نویسان - قرن ۱۲ هجری

هنرمردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

آبان و آذرماه ۱۳۴۶

دوره جدید - شماره شصت و یکم و شصت و دوم

در این شماره :

- ۲ شناسائی سعدی در اروپا
- ۶ کنیه‌ای از شاپور دوم شاهنشاه ساسانی در مشکین شهر
- ۱۰ تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران
- ۲۷ ابن بطوطه
- ۳۴ ایران در آئینه جهان
- ۴۰ تحلیلی از يك سند تاریخی راجع به مرقع پادشاهی «گلشن و چمن»
- ۴۸ ترکمنهای ایران
- ۶۵ مسجد جامع عتیق اصفهان
- ۶۸ گوشه‌های ناشناخته‌ای از تمدن هخامنشی

مدیر: دکتر ۱ . خداپنده‌لو
سر دبیر: عنایت‌الله خجسته
طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی: خیابان حقوقی شماره ۱۸۴ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۳

شناسایی سعدی در اروپا

علی سامی

سعدی تا اقصی بلاد چین و کرانه‌های اقیانوس کبیر پیچیده و زبان فارسی تاجچه حد در آن دیار خواهان داشته است. همین سیاح مینویسد که در پکن (خان بالغ آنروز) پایتخت چین، بزرگترین مرشد شهر خواجه برهان‌الدین «ساغرچی» نام داشت و ایرانی بود و در بسیاری از نقاط دیگر نیز روحانیان ایرانی مقامات عالی داشتند. نگهبانان سلطان عنوان پارسی «پاسوانان» برابراواژه «پاسبانان» داشتند و دسته‌های تیرانداز «سپاهیان» واژه پارسی و مأموران انتظامی بنام «درودگران» و شیخ بزرگ شهر لقب «صدرجهان» داشت که همه این اسم‌ها واژه پارسی یا زبانزد پارسیان است.^۱

در روی سنگ قبر بعضی از ایرانیان سرشناس که در قرنهای خیلی دور باندونتری رفته و آنجا در گذشته‌اند ایبائی از سعدی نوشته شده که هنوز هم موجود است. از آنجمله روی سنگ آرامگاه حسام‌الدین ابن‌امین یکی از مسلمانان هندی مقیم اندونزی واقع در چند ونک (سوماترای شمالی) که در شوال سال ۸۲۳ ه. ق. در گذشته است تمام آیات ابن غزل سعدی^۲:

بسیار سالها بسر خاک ما رود
کاین آب چشمه آید و باد صبا رود
این پنجروزه مهلت ایام آدمی
بر خاک دیگران به تکبر چرا رود

ابن بطوطه همچنان از وجود دانشمندانی در دربار سلطان ملک‌الصالح پانی که بسال ۶۹۶ ه. ق. برابر با ۱۲۹۷ م. در گذشته بنام القاضی الشریف امیر سیدالشیرازی و تاج‌الدین اصفهانی سخن میگوید. این پادشاه نخستین پادشاه اندونزی است که بدین اسلام مشرف گردید.

سعدی در زمره سخنوران و متفکران عالیمقامی است که در همان زمان زندگی، معروف و مشهور و مورد استقبال و احترام مردم و پادشاهان زمان و دانشمندان و محافل علمی و ادبی روزگار بوده است و همانطور که خود گفته: «ذکر جمیلش در افواه افتاده صیت سخنش در بیض زمین فرو رفته»، پندهایش ورد زبانها و نوشته‌هایش را چون کاغذ زر میبردند. اشعار نغزش برنگ و عطر گلنای بهاری شیراز است و خزان روزگار را بر برگهای گلستانش دسترسی نیست. و این گلستان همیشه خوش و خرم می‌باشد.

او نه تنها در سرزمین خود، بلکه در کشورهای همسایه و دور و نزدیک و نزد دانشمندان و پادشاهان زمان معروف بوده و بعد از او نیز گفته‌هایش در آن کشورها رایج بوده است و دست بدست می‌گشته است و حتی کتاب درس پادشاهان هند و عثمانی، گلستان شیخ بوده و شاهان و شاهزادگان آن کشورها اشعار و حکایات او را از بر میکرده‌اند.

ابن بطوطه جهانگرد معروف مراکشی مینویسد: در شهر «کینگ‌سد» چین با آنکه در آن هنگام پنجاه و پنجسال بیش از مرگ سعدی نگذشته بود، ملاحان چینی اشعار سعدی را میخواندند. او مینویسد که امیر شهر «قورنای» او را بخانه خودش مهمان کرد و جشنی ترتیب داد که تا سه روز ادامه داشت، سپس پسر خود را با ابن بطوطه برای گردش بیرون روانه نمود. در سفینه چند تن نوازنده و خواننده بودند که بفارسی و عربی و چینی آهنگهایی مینواخته و چون پسر امیر با آواز و شعر فارسی عشق مخصوص داشت، بخوانندگان دستور داد تا آهنگ فارسی را مکرر بر مکرر بخوانند. سیاح مراکشی مینویسد که من گوش دادم شعری که میخواندند ایبائی از ابن غزل معروف سعدی بود:

«آخر نگاهی باز کن وقتی که بر ما بگذری

یا کبر منعت میکند کز دوستان یاد آوری»

روایت ابن بطوطه کاملاً میرساند که چطور آوازه شهرت.

۱- کتاب ایران‌شناسی تألیف شجاع‌الدین شفا، صفحه ۵۷۷.
۲- مقاله پرفسور بااوزانی خاورشناس شهیر ایتالیایی در مجله دانشکده ادبیات تهران شماره مهرماه ۱۳۴۵.

دریک کتاب شامل وصیت‌نامه یکی از پادشاهان قدیم «مالاکاه» بنام «منصورشاه» درگذشته در سال ۱۴۷۷ م. این بیت سعدی «رعیت چو ببخند و سلطان درخت» در سرلوحه کتاب قرار گرفته است.^۳

اروپائیان از قرن هفدهم میلادی با آثار شیوا و اندیشه‌های عالی سعدی آشنا شدند و در این راه بقدری شوق و علاقه بخرج دادند که امروز کمترین کسی از اهل ذوق و ادب در کشورهای اروپائی و امریکائی پیدا می‌شود که با ترجمه‌های آثار سعدی آشنائی نداشته باشد و همانطور که گفته شد سعدی نه تنها در دیار و کشور وقاره خود بلکه در تمام جهان شهرت خاصی دارد و قصب‌الجیب حدیثش را همه جا چون کاغذ زر می‌برند. او خود این پیش‌بینی را کرده وقتی گفته است:

«هفت کشور نمی‌کنند امروز بی مقالات سعدی انجمنی»
نخستین دانشمندی که سعدی را بمردم اروپا شناساند «آندره دوریه»^۴ فرانسوی بود که کتاب گلستان را در سال ۱۶۳۴ میلادی در پاریس تحت عنوان «امپراطور گلها»^۵ ترجمه و چاپ کرد. این کتاب بقدری مورد توجه و استقبال مردم قرار گرفت که همان سال یک دانشمند آلمانی بنام «فریدریک اوکسیناخ» همان کتاب را در سال ۱۶۳۵ م. با آلمانی ترجمه و در «تیوبینگن»^۶ به چاپ رسانید.

در سال ۱۶۵۱ «ژرژ گنسیوس»^۷ اهل ساکس ترجمه گلستان و متن فارسی آن را با مقدمه شیوائی در ۵۵۷ صفحه با چاپ و کاغذ اعلا در آمستردام چاپخانه شرقی لیدن^۸ چاپ و منتشر کرد. این کتاب نفیس صفحات سمت چپش بفارسی و سمت راست ترجمه لاتین است.

آدام اولتاریوس دانشمند دانمارکی^۹ (۱۶۷۱-۱۶۰۳ م) زائیده شده در برانشویک^{۱۰} دانشیار دانشگاه لایپزیک و دبیر نمایندگان اعزامی از طرف فریدریک سوم امپرهشتاین هورتورپ^{۱۱} یکی از امراء (دوک) آلمان بدربار ایران (شاه صفی) و روس (۱۶۳۹-۱۶۳۵ م) با ادبیات کلاسیک ایران آشنائی پیدا کرد و بخصوص گلستان سعدی را بسیار جالب یافت و ترجمه آلمانی آن را با کمک دو نفر پسر و فرزند ایرانی بنامهای «حق‌وردی و رضا» در سال ۱۶۵۴ تحت عنوان Persianisches Rosengarten چاپ و منتشر ساخت. این ترجمه بقدری مورد توجه قرار گرفت که بزودی نسخ آن نایاب و در سال ۱۶۵۴ م. در شهر آمستردام توسط رایبرگ بزبان هلندی ترجمه و منتشر شد و در سال ۱۶۶۰ م. تجدید چاپ شد و در فرانسه و انگلستان نیز از روی همین ترجمه ترجمه‌هایی شد.

اولتاریوس ترجمه بوستان سعدی را نیز انتشار داد و مردم

اروپا نخستین بار با ترجمه آلمانی این کتاب آشنائی پیدا کردند. او نثرهای گلستان را با نثر و نظم‌ها را به نظم ترجمه کرد. ترجمه او از گلستان پس از فریدریک اوکسیناخ که قبلاً گفته شد مؤثرترین و نخستین اثر ادبیات کلاسیک فارسی است که بزبان آلمانی ترجمه شده و یک قرن تمام نظیر و مانندی پیدا نکرد. در سال ۱۸۴۶ ترجمه کاملی از گلستان توسط کارل - هانریش گراف^{۱۲} بنام Sádi Rosengarten منتشر شد (چاپ جدید این کتاب در سال ۱۹۲۰ شد).

گراف نه تنها در ترجمه خود شعرا را بشعر ترجمه کرده بلکه کوشیده است سجع را نیز در ترجمه خود رعایت کند. فریدریک روکر^{۱۳} (۱۸۶۶-۱۷۸۸ م) از بوستان سعدی برای نخستین بار ترجمه استادانه‌ای کرد که در سال ۱۸۸۲ م. پس از مرگش منتشر شد.^{۱۴}

صاحبه سعدی با رعایت اوزان توسط ویلهلم باخر^{۱۵} تحت عنوان Sádi Aphorismen und Sinngedichte در ۱۸۷۹ م. ترجمه و منتشر شد. در این اثر متن اصلی و ترجمه آلمانی در کنار هم به چاپ رسیده است.

در سال ۱۹۲۱ ترجمه فصل هشتم گلستان در آداب صحبت، بضمیمه ترجمه مقدمه گلستان و چند حکایت و اشعار سعدی توسط فریدریک روزن^{۱۶} منتشر شد. روزن در این اثر هر جا شعر رسیده آنرا بشعر آلمانی ترجمه کرده است.

«باریه دومینار» فرانسوی ترجمه نشر شده گلستان را بسال ۱۸۸۰ م. در فرانسه منتشر ساخت.

درشوروی:

در کشور اتحاد جماهیر شوروی تاکنون بیش از چهل ترجمه بزبانهای روسی، ازبکی، اوکراینی، آذربایجانی،

۳ - از همان مقاله پرفسور بااوزانی.

4 - Andre Duryer

5 - Gôlistan ou l'Empire de Roses

6 - Tübingen

7 - Gentsius

8 - Leiden

9 - Adam Oléarius

10 - Braunschweig

11 - Herzog Friedrich III von Holstein Gottrop

12 - Karl Henrichgraf

13 - Friedrich Rôcker

۱۴ - مقاله پرفسور نثر آلمانی در شماره سوم فروردینماه ۱۳۳۶

مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

15 - Wilhelm Bacher

16 - Freidrich Rosen

ارمنی و گرجی و غیره چاپ شده است. از سال ۱۸۵۷ م. نازاریس روسی دکتر در ادبیات شرقی، گلستان را بروسی ترجمه کرد ولی ترجمه اوچندان صحیح نبود، بعلاوه نثر و نظم را هردو باهم آمیخته بود ولی یکسال بعد یعنی سال ۱۸۵۸ «خولموگوراف» ترجمه بهتر و دقیق تری از گلستان منتشر ساخت. وی قطعاتی از بوستان را نیز به نثر ترجمه کرد. در سال ۱۹۳۴ یکی از دانشمندان دیگر روسیه «چاپکین» بهترین و دقیقترین ترجمه منظوم بوستان را مصرع بمصرع چاپ کرد که از همه ترجمه ها شیواتر و باصل نزدیکتر میباشد.

پرتلس خاورشناس شهیر شوروی که در جشن هزاره فردوسی و ابوعلی سینا شرکت کرد، قسمتهائی از کتابهای سعدی را ترجمه نمود و اخیراً ترجمه گلستان را با متن فارسی بخط نستعلیق در سال ۱۹۵۹ م. دائره شرقی آکادمی علوم شوروی چاپ و منتشر ساخت.

روسها با آنکه در قرن هفدهم میلادی از حیث فرهنگ در زمره کشورهای عقب مانده اروپا بودند مع هذا زودتر از سایر کشورها با گلستان و بوستان سعدی آشنا شدند زیرا به نوشته های اولتاریوس اعتقاد داشته و برای تألیفات او اهمیت زیادی قائل بودند. یکی دیگر از نمونه های ارادت و توجه روسها به سعدی اینست که در سال ۱۹۱۵ کتابی بنام گلستان منتشر کردند که ربطی به گلستان سعدی ندارد بلکه تذکره ای از منتخبات حکایات روسی و اروپائی است که از لحاظ اهمیت شهرت گلستان سعدی آن کتاب را بدین نام منتشر ساختند تا از محبوبیت و معروفیت این نام برای فروش آن کتاب استفاده کرده باشند.^{۱۷}

در ۲۷ ماه مه سال ۱۹۵۸ در مسکو جشن هفتصدمین سال تألیف گلستان سعدی با تجلیل فراوان برگزار شد و بمناسبت این یادبود دریاچه «کاماسمولسکویه» و پارک آن در پایتخت تاجیکستان با اسم سعدی نامگذاری شد^{۱۸} زیرا ایران شناسان شوروی تاریخ تدوین گلستان را برابر سال ۱۲۵۸ میلادی میدانند (۶۵۶ هجری قمری).

در انگلستان:

در انگلستان نخستین ترجمه گلستان سعدی در سال ۱۸۰۷ م. توسط فرانسیس گلدوین^{۱۹} انجام گرفت و سپس در سال ۱۸۳۹ ترجمه قطعاتی از بوستان توسط انجمن آسیایی پادشاهی در لندن منتشر شد.

تomas انگلیسها با ادبیات کلاسیک ایران در هندوستان پس از استقرار کمپانی انگلیسی هند شرقی در آنجا از سال ۱۶۰۰ میلادی ب بعد بود.

در سال ۱۸۷۹ ترجمه منشور بوستان را که گراف آلمانی بنظم ترجمه کرده بود ویلبرفورس کلارک انگلیسی در ۴۲۴ صفحه در انگلستان منتشر ساخت و در ۱۸۸۲ ترجمه منظوم بوستان توسط داوی درلندن چاپ شد و هم اکنون تعدادی از خاورشناسان و استادان دانشگاههای مهم انگلستان گلستان و بوستان سعدی را در دانشگاهها تدریس مینمایند.

در ایتالیا:

ترجمه ایتالیائی گلستان در ۱۸۶۰ توسط گرار دودا وین چنسیس^{۲۰} در ناپل منتشر شد.

در رومانی:

ترجمه کامل گلستان در سال ۱۹۵۹ با شعر بزبان رومانی توسط گورگه دان^{۲۱} در بخارست بنام Gradina Florilor چاپ گردیده است.

در چکسلواکی:

و را کوبیچک و او^{۲۲} بانوی ایران شناس معاصر چکسلواکی متخصص در ادبیات ایران، کتاب گلستان سعدی را با چند اثر از شعرای معروف دیگر ایران چون باباطاهر، خیام، حافظ، قاضی، بزبان چک ترجمه کرده است.

در لهستان:

بهترین ترجمه گلستان سعدی در لهستان ب سال ۱۸۷۹ م. بنام Perskaksiegą Ogródpożany انتشار یافت.

۱۷ - اطلاعات ماهانه سال ۱۳۳۷ شماره دیماه.

۱۸ - کتاب ایران شناسی تألیف شجاع الدین شفا، صفحه ۸۵.

19 - Francis Gladwin

20 - Chérardoda Vincentiis

21 - Georgedan

22 - Vera Kubicková

درمجارستان :

ترجمه جدید گلستان سعدی تحت عنوان Szadi Rozshskert توسط آندراس بودرگلیگتی^{۲۳} در سال ۱۹۵۹ ترجمه شد و توسط شاعر و ایران‌شناس معاصر مجارستانی گزاکپس^{۲۴} شعر مجارستانی درآورده شد.

در سوریه :

ساوا^{۲۵} گلستان را به همین نام ترجمه کرد ولی مهمترین و عالیترین ترجمه ژاپنی گلستان بنام Baraen در ۱۹۵۳ م. توسط پرفسور ریچی گامیو^{۲۶} ژاپنی ترجمه شد که ضمن نشریه وزارت آموزش و پرورش آنجا چاپ گردید^{۲۸}.

در یوگسلاوی :

در سال ۱۹۲۹ م. گلستان را فهیم بایراکتارویچ^{۲۵} ترجمه کرد و در بلگراد چاپ شد.

در یونان :

منتخبات سعدی در سال ۱۸۵۹ م. بصورت مجموعه‌ای چاپ و منتشر شد که مترجم آن معلوم نیست. در سال ۱۸۷۱ گلستان توسط Polychroniades یونانی ترجمه و در استانبول چاپ شد. در سال ۱۹۲۳ ترجمه دیگری از گلستان بزبان یونانی توسط G. Tricoglidis صورت گرفت.

در عراق :

دکتر محفوظ استاد زبان دانشکده ادبیات بغداد قسمتهائی بنام « متبنی و سعدی » و « سعدی الشیرازی ، فربج النظامیه و تلمینه بغداد » نوشته و منتشر ساخته است.

در ژاپن :

در سال ۱۹۲۲ قسمتی از گلستان بنام ژاپنی « باغ گل » Bara en توسط G. Kato ترجمه و در توکیو چاپ شد. در ۱۹۴۸ ترجمه دیگری بنام Bareno Sono توسط T. Takase در توکیو منتشر شد. در ۱۹۵۱ شخص دیگری بنام پرفسور

23 - Andras Bodrog Ligeti

24 - Gézakepes

25 - Fehim Bajraktarvic

26 - E. Sawa

27 - Reiichi Gamou

۲۸ - کتاب ایران‌شناسی تألیف شجاع‌الدین شفا .

۲۹ - مجله سخن خردادماه ۱۳۳۲ .

کتیبه از شاپور دوم شاهنشاهی ساسانی در مشکین شهر

کامبخش فرد

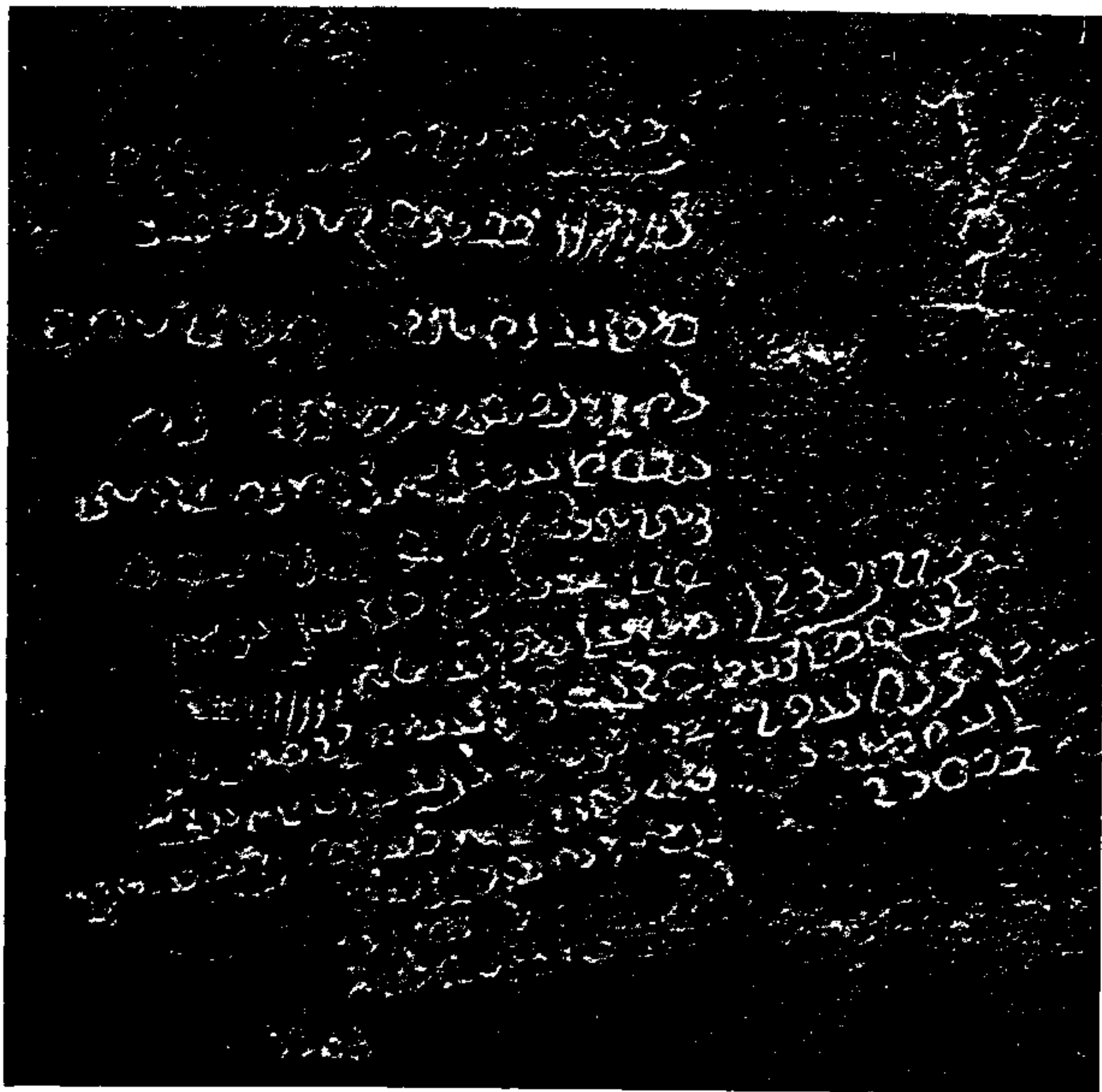
همچنانکه خوانندگان عزیز مجله هنر و مردم اطلاع دارند در تابستان سال گذشته هیئتی از اداره کل باستانشناسی و فرهنگ عامه به ریاست آقای کامبخش فرد در حوزه شهرستان مشکین شهر واهر به کار بررسی و تحقیقات باستانشناسی پرداخت. ضمن بررسی و حفاری در نزدیک مشکین شهر کتیبه‌ای به خط پهلوی ساسانی در ۴۱ سطر کشف گردید (شماره ۵۰ مجله هنر و مردم). کتیبه مزبور بوسیله آقای دکتر «گردگروپ» عضو مؤسسه باستانشناسی آلمانی در ایران خوانده شد. چون برای اولین بار است که در آذربایجان کتیبه‌ای به خط پهلوی ساسانی کشف و خوانده شده است از نظر اهمیت موضوع به چاپ آن مبادرت گردید.

ساختن آن از خزه و رطوبت بود و بهمین منظور با عده‌ای از کارگران محلی و وسائل فنی طی چند روز از سنگ مزبور خزه برداری گردید و سپس محل نبشته‌ها با پودر گچ پر گردید و تعدادی عکسهای مختلف از آن برداشته شد. خوشبختانه این عکسها در تهران بدوستان و اشخاصی که در این رشته کار کرده‌اند ارائه شد که هر کدام بسهم خود کوششی در خواندن آن بعمل آوردند. از جمله آقای دکتر «گردگروپ» عضو مؤسسه باستانشناسی آلمانی در ایران بود که بمحض اطلاع با پشتکار و علاقه فراوانی بگشایش رمز این خط پرداخت و حتی در تابستان سال جاری سفری نیز بمحل رفته و از نزدیک نیز مطالعاتی بعمل آورد و بالاخره آنرا خواند و حقا کوشش ایشان قابل تحسین است. همانطور که ایشان در نامه خود اشاره کرده است، خط پهلوی ساسانی بجهت اینکه برای اولین بار در آذربایجان کشف شده یکی از جهت مکانی بسیار معتبر است و دیگر از جهت زمانی. چه این کتیبه مربوط بزمان سلطنت شاپور دوم شاهنشاه ساسانی است و اما قلعه مقابل این سنگ نبشته؛ بنائی است از خشت و گل و آجر که بر شالوده سنگی استوار شده است. این بنا فعلاً سه برج دارد و سه دیواره و در محل دیواره چهارم و برج چهارم بنای بهداری جدید مشکین شهر ساخته شده است.

قلعه بشکل مستطیل و بتقریب ۲۳۰ متر طول و ۱۱۰ متر عرض دارد - در سه قسمت غرب - شمال - جنوب آن تأسیساتی

تقریباً در یکصد متری شرق میدان اصلی مشکین شهر دره‌ای وجود دارد که بجهت انبوه درختان کهن معروف بباغ نوروز میباشد. این دره که آب مختصری در آن جریان دارد برودخانه خیاو میریزد - در ارتفاع شرقی این دره قلعه‌ای بابر جاست که از سه طرف باشیب بسیار تندى برودخانه خیاو منتهی میشود و در کمربخش ارتفاع غربی دره یا باغ نوروز سنگ بسیار بزرگی است که ریشه‌های خود را تا اعماق زیادی در زمین فرو برده است. بر سینه سنگ که خارا مینماید و درست بدقلعه رفیع ارتفاع شرقی مینگردد خطوط پهلوی ساسانی نقر شده است.

اولین بار که در تابستان سال ۱۳۴۵ همراه آقای رهنمون موفق بکشف این سنگ نبشته گردیدیم این تصور در من قوت داشت که حتماً ارتباطی بین این نبشته و قلعه مقابل آن بایستی موجود باشد. افراد محلی که نوشته محکوک را بر روی سنگ سخت و عبوس کنار رودخانه مشاهده کرده بودند، در طلب گنج شیها و روزگاری را دزدانه در زیر و بالای سنگ کاوش کرده بودند، اینان معتقد بودند که بایستی حتماً در این محل گنجی وجود داشته باشد و نقل قول میکردند از صاحب نسخه‌ای که گفته بود: نبشته میگوید: «من بگنج مینگرم و گنج بمن». و کوشش ما بیشتر دریافتن ارتباط بین این نبشته و قلعه مقابل آن بود و بنا بر این اولین قدم حفاری دقیق در پای سنگ و آزاد



این قلعه در دوره‌های پس از ساسانی مورد استفاده قرار گرفته و بنظر میرسد چندین بار تعمیر و تکمیل شده است. در حال حاضر دارای حجره‌ها و اطاقهای متعددی است و علاوه بر آن دارای آخورها و اصطبل‌های فراوانی است و بیشتر بیک قلعه جنگی میماند. آنچه که مسلم است حوادث گوناگونی را بخود دیده است.

آقای غلامحسین ساعدی در کتاب «خیابو» از یادداشتهای شیخ عبدالغفور که وقایع نگار عباس میرزا بوده و حوادث روزانه را یادداشت میکرده چنین میگوید:

«اما پس از چند روز توقف در اردبیل و تحریر وقایع

حجره‌مانند، اصطبل و آخورهای متعدد وجود دارد. قلعه مشرف بر دره رود خیاو و روی بلندی بنا گردیده است، تقریباً از بالای برجها و دیوارها تمام اطراف زیر نظر گرفته میشود.

پایه‌های این بنا تماماً از قلوه سنگ ساخته شده و محتمل است بنای اسلامی بر بقایای قلعه ساسانی استوار و ساخته شده باشد و با مراجعه به متن کتیبه احتمالاً منظور «فرسه هرمزد» شهردار محلی آنجا که صحبت از قلعه‌ای میکند، اشاره‌ای قوی به نزدیک دارد و نزدیکترین قلعه باین سنگ نبشته همین قلعه عظیم است با فاصله‌ای در حدود ۷۰ تا ۸۰ متر.

۱۰۰ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۰۱ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۰۲ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۰۳ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۰۴ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۰۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۰۶ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۰۷ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۰۸ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۰۹ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۱۰ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۱۱ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۱۲ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۱۳ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۱۴ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۱۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۱۶ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۱۷ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۱۸ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۱۹ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵
 ۱۲۰ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵ ... ۲۰۲۵



دست‌نویس سنگ نبشته که بوسیله آقای دکتر
 گروپ عضو مؤسسه باستانشناسی آلمانی در ایران
 خوانده شده است

شش قطعه عکسی از کتیبه ساسانی که کشف نموده‌اند بچاپ
 رسانده است.
 این کتیبه مکشوفه بتاریخ بیست‌وهفتمین سال سلطنت
 شاپور دوم نوشته شده است.
 آقای کامبخش فرد در حق بنده بسیار لطف کردند و سه‌تا
 عکس بزرگ از این کتیبه را بمن دادند و جای دقیق کتیبه را
 نیز بمن نشان دادند. در مسافرتیکه من باهیئت مؤسسه باستان‌شناسی
 آلمان در تابستان ۱۳۴۶ با ذریابجان کردم توانستم این کتیبه را
 از نزدیک ببینم و بخوانم.
 محل و بزرگی کتیبه: این کتیبه در جنوب مشگین شهر
 (خیابان) نزدیک يك قلعه اسلامی در روی يك سنگ بزرگ
 نوشته شده است. در این کتیبه ذکر شده است که يك قلعه ساسانی
 نزدیک آنجا قرار دارد که هنوز جایش معلوم نیست شاید در
 حفاریهای آینده کشف بشود. این کتیبه دارای دو ردیف نوشته
 است که یکی ۱۵ سطر و دیگری شش سطر است در طرف راست
 این نوشته‌ها علامت مخصوص خانوادگی نقاشی شده است.
 حروف این کتیبه بعلت خرابی بسختی خوانده میشود.
 مضمون این کتیبه از سه قسمت تشکیل شده است.

در یوم ۱۳ شعبان المعظم سنه ۱۲۱۸ قمری شهر خیو که از
 مراکز تجمع عباس میرزا بود از راههای صعب‌العبور سیلان
 گذشته وارد شدیم. این شهر از اردبیل کوچکتر و وفور آب
 و انهار جاریه بساطین و باغات بحد اعلا بود. بلافاصله در
 دارالحکومه این شهر اطراق کردیم، حاکم این شهر شخصی بنام
 سید شمس‌الدین علیشاهی بود که مردی معمم و محاسن طویل
 و سفیدی داشته و اندام قوی و تنومند داشت. دارالحکومه
 مشرف بر بالای تپه بود که از بالای آن شهر دیده میشد و دره
 بزرگی نیز در کنارش قرار داشت، میرزا کوکب‌خان مستوفی
 میگفت؛ اصل این قلعه یادگار نادرشاه مرحوم است که از این
 شهر برای تاج‌گذاری به صحرای مغان میرفت و برای اطراق
 در آن زمان ایجاد کرده بودند.
 چون این قلعه که ظاهر آن از دوره اسلامی است به‌ثبت
 آثار تاریخی خواهد رسید، ممکن است در آینده ضمن حفاریاتی
 در آن موفق بیازیافتن آثار دوره ساسانی گردید.
 و اینک توجه خوانندگان گرامی را بآنچه آقای دکتر
 گردگروپ در این باره نوشته است جلب میکنیم:
 آقای کامبخش فرد در شماره ۵۰ مجله هنر و مردم صفحه

۱ - از سطر اول تا سطر سوم تاریخ است. این کتیبه بتاریخ ماه هفتم و بیست و هفتمین سال سلطنت شاپور دوم نوشته شده است یعنی ۲۶۷ سال پیش از هجرت می باشد.

این کتیبه بعد از آن دو کتیبه تخت جمشید که در دومین سال و هیجدهمین سال سلطنت شاپور دوم است نوشته شده.

۲ - از سطر ۹-۳ کتیبه از شخصی بنام نارسه هرمزد یاد شده که شش سال برای ساختن آن قلعه کار کرده است ولی از سمت خود در آن بیان نکرده با احتمال میتوان گفت که شاید شهردار بوده و اسم آن قلعه در این کتیبه نوشته شده ولی بعلا خرابی خوانده نمیشود.

۳ - از سطر ۲۱-۹ اندرزی است و نارسه هرمزد در آن متذکر میشود که شهریاران و بزرگان این اندرز را بخوانند و جوانمردانه نظر خود را ابراز دارند که اگر آن قلعه مورد پسند آنها قرار بگیرد باو آفرین بگویند در غیر این صورت يك قلعه بهتری بسازند.

این کتیبه بعلا مکان وزمانش اهمیت دارد. از لحاظ

مکان چون در آذربایجان پیدا شده و پیش از آن کتیبه ساسانی در آذربایجان پیدا نشده است.

و از لحاظ زمان چون در زمان سلطنت شاپور دوم نوشته شده و در آن زمان تمدن و فرهنگ ساسانی تغییر یافته است در این کتیبه يك سبك نقاشی بخصوصی دیده میشود این کتیبه از کتیبه های پیش خشنتر است.

در کتیبه های قبلی که پادشاهان ۲۷ لقب نوشته بودند در این کتیبه فقط به ۵ لقب خلاصه شده است.

ایرادی که در این کتیبه بچشم میخورد اینست که دو ردیف نوشته آنرا میتوانند از قسمت بالاتر شروع بکنند و در يك ردیف آنرا تمام میکردند که کمتر جا میگرفت.

مضمون و محتویات کتیبه: جمله آخری کتیبه زیاد مناسب نیست و آن دو علت دارد.

- ۱ - شاید بعلا دوری از مرکز حکومت ساسانی باشد.
- ۲ - در زمان سلطنت شاپور دوم سبك تمدن و فرهنگ تغییر کرده است که تمدن خوبی مثل سابق نداشتند.

نوشته کتیبه

- ۱ - ماه مهر در سال
- ۲ - ۲۷ شاپور شاهان
- ۳ - شاه پسر هرمزد که
- ۴ - من نرسه هرمزد
- ۵ - گفتم که این قلعه فرهید
- ۶ - دجوحلی زی ساختم و من
- ۷ - نام خداوند و شاهنشاه را
- ۸ - دانستم و قلعه را در شش سال
- ۹ - آماده کردم بین
- ۱۰ - شهریار بزرگ مرد آزاد
- ۱۱ - که پس از من باشد را دمرد باشد
- ۱۲ - اگر این قلعه را پسندد
- ۱۳ - (۰۰۰۰۰)
- ۱۴ - بروج او آفرین
- ۱۵ - ردیف (دوم نوشته را ببینید)

- ۱ - بیرج متری قدم شنت
- ۲ - ۲۷ شجیوحلی ملکان
- ۳ - ملکا زی حو (ل) مزد (کن) ات
- ۴ - لی نرسجی حولهزیدی لی
- ۵ - گوپت ا (يك) زنه دزی زی پلحت
- ۶ - دجوحلی (۰) زی پلکندی ایم
- ۷ - پون شم زی یزدان یدعتن (و)
- ۸ - ملکان ملکا پون ۶ شنت
- ۹ - پون پاچامی کرتی کعن
- ۱۰ - شتلدالی لبأ ازاتی گبرا
- ۱۱ - منولچدر حوه لاتی بوات پون
- ۱۲ - زنه دزی پسندات ادین
- ۱۳ - نوم (۰۰۰) چ (۰۰) ا (۰۰۰) دین
- ۱۴ - من (۰۰۰) ا (و) بان اپلینی
- ۱۵ - (۰۰۰) لون

- ۱۶ - بفرستد
- ۱۷ - اگر نپسندد
- ۱۸ - يك قلعه
- ۱۹ - بسازد که از
- ۲۰ - این بهتر
- ۲۱ - باشد

- ۱۶ - ایو عبیدون
- ۱۷ - منولا پسندات
- ۱۸ - ادین دزی ایو
- ۱۹ - عبیدونای منومن
- ۲۰ - (ز) ۰ شپیر
- ۲۱ - حوه ت

تاریخ کتاب و کتابخانه در ایران

(۱۴)

رکن الدین همایونفرخ

۱۵۰ - کتابخانه ژنده پیل : ابونصر احمد بن ابی الحسن نامقی جامی معروف به ژنده پیل متولد سال ۴۱۱ هـ. و در گذشته سال ۵۳۴ - و مدفون در جام. عارفی بنام و سخنگوئی عالیه مقام است. این عارف بیدار دل در زمان حیات محضرش قبله گاه عاشقان و پس از ممات آرامگاهش مطاف دلسوختگان و طالبان وادی حقیقت و طلب بوده است. شیخ جام در دوران زندگی خانقاهی داشت که عاشقان حق را راهنمایی و ارشاد میکرد و پس از اینکه بجوار رحمت ایزدی پیوست در همان خانقاه بخوابگاه ابدی آرمید. در خانقاه او که مدرسه ای برای اهل دل بوده است کتابخانه ای وجود داشته و اینک ما از کتابهایی که بر کتابخانه آرامگاهش وقف شده بوده است آگاد میشویم از جمله میتوان از تفسیر گرانقدر ابوبکر عتیق بن محمد نیشابوری سورآبادی هروی یاد کرد که در عهد سلجوقیان میریسته است^۱.

ابوبکر عتیق تفسیرش را سال ۴۸۰ بیان آورده بود این تفسیر نفیس اکنون در چهار مجلد در موزه ایران باستان نگاهداری میشود که تا سال ۱۳۱۶ در کتابخانه آرامگاه شیخ قرار داشته است^۲ در صفحات اول هر یک از مجلدات چهار گانه شیخ الاسلام ابوالفتح محمد بن شمس الدین معطر بن نامقی جامی آنرا بکتابخانه آستانه شیخ ژنده پیل در نیمه رجب سال ۶۵۴ هـ. وقف کرده بوده است و این اثر نشان میدهد که تا سال ۶۵۴ کتابخانه آستانه ژنده پیل دائر و برقرار بوده است^۳.

۱۵۱ - کتابخانه مدرسه فخر الدین ابوبکر در شیراز : امیر فخر الدین ابوبکر بن ابونصر حوایجی از وزرای اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی بوده است ، او یکی از مردان با درایت و وزرای با کفایت سلغریان بود ، در علو همت و سخا و کرم و نیکخواهی برای مردم و رعایت و تربیت اهل دانش و فضل و ایجاد و احداث آثار و ابنیه خیر بی نظیر بود و مانند نداشت ، تاریخ و صاف شمه ای از اعمال و افعال نیک این وزیر را در تاریخ خود آورده و مورخان دیگر نیز آنرا تأیید کرده اند^۴. و در مورد میزان و مقدار آن متذکراند که در زمان او (۶۹۹ هـ. ق.) «از اشخاص رفیات خیر او آنچه امروز معمور و مزین است و مراسم درس و تلقین و وعظ و تذکیر

۱ - تاریخ گزیده ص ۶۹۲ تاریخ بیہق ص ۲۴۸ .

۲ - چند قلمه از این تفسیر را آقای دکتر مهدی بیانی سال ۱۳۱۸ نشر داده اند .

۳ - یک نمونه مستند از اینکه خانقاههای ایران کتابخانه داشته اند همین مورد است .

۴ - و صاف ص ۱۶۰ - ۱۶۱ .

در آن معین و ذخایر املاک که در سلك و قفید کشیده هنوز زیادت از سی هزار دینار زر رایج در سالی ارتفاع آن است با وجود تغلب و تعدی بیگانگان و فساد و تصرف فرزندان^۵ .

مدرسه او بنام مدرسه ابونصر و یا ابوبکر در شیراز مدت‌ها مجمع و محفل تربیت دانشوران می‌بود و کتابخانه آن از کتابخانه‌های معتبر شیراز بشمار میرفت ، کرم و سخا و دانش‌پروری این وزیر با تدبیر مورد ستایش شیخ سعدی قرار گرفته و از او در مقدمه گلستان جاویدانش پس از ستایش ابوبکر و پسرش سعد بعد از تبجیل و تعظیم چنین یاد میکند «دیگر عروس فکر من از بی‌جمالی سر بر نیارد و دیده یأس از پشت پای خجالت بر ندارد و در زمره صاحب‌دلان متجلی نشود مگر آنکه که متجلی گردد بزیور قبول امیر کبیر عادل . . . »

۱۵۲ - کتابخانه شمس‌الدین محمد جوینی معروف بصاحب‌دیوان : از وزرای دانشمند و دانش‌پرور ایران است و او را باید یکی از کسانی دانست که در احیای خرابیهای دوره مغول و بخصوص ترویج زبان و ادب فارسی کوشش و مجاهدتی بسیار کرد و توجه او بدانشمندان و سخنوران و تعظیم و تکریم از ایشان بار دیگر سبب احیای مدارس و گرمی بازار فضل و هنر گردید، این وزیر کم‌نظیر بر اثر دسائسی در چهارم شعبان سال ۶۸۲ در نزدیکی اهر بفرمان ارغون‌خان مغول شهید شد ، ترجمه کامل و جامع او در مقدمه جلد اول جهانگشا آمده است^۶ .

برای معرفی او همین‌بس که شیخ اجل سعدی قصایدی غرا و شیوا در ستایش او سروده و ۲ رساله از شش رساله شیخ درباره روابط او با شمس‌الدین محمد جوینی است و هم‌چنین رساله‌ای از شیخ بنام رساله صاحب‌دیوان یا صاحبیه بنام این وزیر مزین است .

این وزیر فضل‌دوست و دانش‌پرور کتابخانه‌ای عظیم فراهم آورده بود که پس از شهادتش دستخوش تاراج و غارت گردید ، هنوز در کتابخانه‌های بزرگ جهان نسخه‌هایی که برای کتابخانه این وزیر کم‌نظیر استنساخ شده بوده است بیادگار مانده و نمونه را نسخه‌ای از کتابخانه آصفیه دکن که بسال ۶۴۰ هـ . تحریر یافته و کتابی است در علم موسیقی و ادوار معرفی میشود .

در پشت برگ نخستین کتاب در ترجمی زیبا چنین نوشته شده است « . . . من کتب المحدثین من بعدهم . . . خزانه الموالی الصاحب الاعظم . . . بشمس‌الاسلام والمسلمین مالک ازمة العلوم والآداب الموالی الصاحب الاعظم العادل المؤید المظفر المنصور صاحب السیف والقلم ملک الملوک الوزراء شرقاً و غرباً و قرباً باصلاح العالمین . . . المعالی صاحب‌دیوان الممالک و شمس‌الدین بهاء‌الاسلام والمسلمین محمد بن محمد الجوینی . »

۱۵۳ - کتابخانه عطا ملک جوینی : عطاءالله فرزند بهاء‌الدین محمد ملقب به علاء‌الدین عطا ملک جوینی ، برادر شمس‌الدین محمد جوینی است . او نیز در عهد هلاکو و اباقا و تکودار از (۶۵۷-۶۸۱) حکومت بغداد و عراق عرب و خوزستان را داشت او نیز بدسائس مجدالملک یزدی مورد غضب هلاکو قرار گرفت لیکن باتدبیر و وساطت خواجه نصیرالدین توسی از مهلکه نجات یافت و تا سال ۶۸۱ هـ . زندگی کرد و در نزدیکی دشت مغان در گذشت و در گورستان چرنداب تبریز مدفون شد ، این وزیر نیز مانند برادرش بدانش‌پروری و تکریم دانشمندان شهره آفاق بود در ادب و تاریخ از استادان مسلم است و بهترین سند این مدعا تاریخ جهانگشای اوست .

باشیخ اجل سعدی مناسبات خصوصی و دوستانه داشته و شیخ سعدی در قصائدی چند مراتب دانش و فضل او را ستوده است از جمله :

۵ - نظام‌التواریخ ص ۸۹ و تاریخ‌گزیده ص ۵۰۷ و شیرازنامه ص ۵۹ .

۶ - جهانگشا جلد اول مقدمه بقلم دانشمند فقید محمد قزوینی ص . س . سا .

هزارستان بر گل سخن‌سرای چو سعدی
وزیر مشرق و مغرب امیر مکه و یثرب
ایا رسیده بجائی کلاه گوشه قدرت
گر اشتیاق نویسم بوصف راست نیاید
تو قدر فضل شناسی که اهل فضلی و دانش
دعای صاحب عادل علاء دولت و دین را
که هیچ ملک ندارد چنو حفیظ و امین را
که دست نیست بر آن پایه آسمان برین را
کاز اشتیاق چنانم که تشنه ماء معین را
شبه فروش چه داند بهای درّ ثمین را

و در بیان نویسندگی و قدرت قلم او میفرماید :

چو بر صحیفه املی روان شود قلمش
زبان طعن نهد بر بلاغت سحبان

و در مقام دانش‌پروری این وزیر سخن‌شناس کافی است گفته شود که شیخ اجل شهرت و معروفیتش را مدیون توجه و عزت برادران صاحب‌دیوان میداند و میفرماید :

اگر نه بنده نوازی از آنطرف بودی
من این شکر نفرستادمی بخوزستان
مرا قبول شما ، نام در جهان گسترده
مرا بصاحب‌دیوان عزیز شد دیوان

تاریخ جهانگشا از آثار مستند و گرانقدی است که وقایع از زمان خوارزمشاهیان را تا سال ۶۵۸ دربردارد عطا ملک همچون برادرش برای مطالعه و تهیه مأخذ و مدارک جهت تألیف حقیقت کتابخانه‌ای بسیار گرانها بوجود آورده بود .

۱۵۴ - کتابخانه مدرسه عضدی شیراز : این مدرسه از مستحدثات ترکان خاتون دختر اتابک یزد قطب‌الدین محمود شاه و زن سعدین ابوبکر بن سعدین زندگی ممدوح شیخ اجل سعدی بوده است و در آنجا اتابک سعدین ابوبکر و اتابک محمد بن سعد و ترکان خاتون و اتابک ابش خاتون مدفون شدند . این مدرسه بنائی بسیار رفیع و عظیم بوده و قسمتی از آثار آن که هم اکنون بجا مانده نشانه‌ای از عظمت بنای آن در دوران عمران و آبادیش است . این مدرسه نیز کتابخانه‌ای داشته است ، دانش‌دوستی و خیرخواهی او موجب شد که شیخ سعدی او را در دو قصیده مدح گفته است .

۱۵۵ - کتابخانه ربع رشیدی - تبریز : یکی از کتابخانه‌های نفیس و گرانقدر ایران کتابخانه ربع رشیدی بوده است ، کتابخانه ربع رشیدی را باید یکی از کتابخانه‌های بزرگ و مهم عمومی و کم‌نظیر ایران و جهان بشمار آورد ، بانی این کتابخانه بزرگ یکی از رادمردان و دانشمندان بنام ایران است و بجاست در این تاریخچه از شرح حال و احوال بنیان‌گذار این کتابخانه عظیم به تفصیل گفتگو شود .

خواجه رشیدالدین فضل‌الله فرزند عمادالدوله ابوالخیر همدانی کسی است که جدش با خواجه نصیرالدین توسی در درّ اسماعیلیان که در قهستان واقع بود بسر می‌برد و پس از فتح آنجا بدست هلاکوخان مغول بخدمت هلاکو درآمد .

رشیدالدین فضل‌الله جوانیش را در همدان به تحصیل دانش و بخصوص علم طب گذرانید و سپس بعنوان پزشک بدستگاه اباقان راه یافت و تا وزارت غازان خان ارتقاء مقام گرفت و آنگاه در دوران سلطنت اولجایتو و ابوسعید بهادرخان نیز وزیر بود سرانجام بفرمان ابوسعید شهید گردید . از آنجائیکه غازان خان بتاریخ علاقه مفرط داشت به رشیدالدین فضل‌الله مأموریت داد که تاریخ مغول را بنویسد : خواجه رشیدالدین فضل‌الله که بزبانهای - ترکی - مغولی - عربی آشنائی داشت با استفاده از منابع مغولی تاریخ غازانی را نوشت و سپس بدستور اولجایتو به تدوین و تألیف جامع‌التواریخ رشیدی که یکی از منابع مهم و قابل اعتماد تاریخ عمومی و بخصوص تاریخ دوران مغول است پرداخت .

خواجه رشیدالدین فضل‌الله یکی از فضل‌دوست‌ترین وزرای ایران است و باینکه خود

نویسنده و محقق عالی مقام بود، معذالك شهرت او را باید مدیون توجه و علاقه مفرطش به تیمار خاطر علما و دانشمندان و عارفان دانست، او با ثروت سرشاری که داشت کتابخانه‌ها و مدرسه‌ها دارالشفاها - خانقاه‌های بسیار ساخت و مستغلات فراوانی بر آنها وقف کرد. سرمایه اودانشمندان در نقاط مختلف کشور پهناور ایران به تحریر و تألیف و تصنیف آثار بسیاری پرداختند که امروز هریک از آنها جزو مفاخر علمی و ادبی بشمارند.

در مکاتیب رشیدی که مجموع نامه‌های اوست، نامه‌ای میخوانیم که بفرزندش امیرعلی حاکم بغداد نوشته و او را موظف ساخته است برابر فهرستی که داده برای پنجاه و یک تن از فحول علما و مشاهیر زمان امثال، قاضی عضدالدین ایجی - عبدالرزاق کاشی ریاضی‌دان شهیر - قطب‌الدین رازی - خواجه همادالدین تبریزی - اصیل‌الدین بن خواجه نصیر توسی - قطب‌الدین شیرازی - قاضی بیضاوی انعامی را که مقرر داشته است تقدیم دارد^۷ و در پایان مینویسد: «... برای جمله برود و عدول نجوید و چون این ضعیف که خادم علمای زمان و چاکر افاضل دوران است مراجعت کند، ادرارات و مواجب سالیانه علماء و قضات و سادات و وظائف مشایخ و حفظ قرآن و حکما و اطباء و شعرا و صاحبان اقلام ممالک ایران از سرحد آمویه تا سرحد آب‌جول و اقاصی مصر و تخوم روم، چنانکه معهود بوده بر قاعده قدیم داده شود و نوعی کند که ایشان از سر رفاهیت بافادت و استفادت مشغول گردند و ما را بدعای خیر یاد کنند.»

ربیع رشیدی^۸ در حقیقت شهرکی بوده است که خواجه رشیدالدین فضل‌الله آنرا در جوار و کنار تبریز بنا کرد و برای آن مدرسه‌ای ساخت که کتابخانه این مدرسه بشرحی که خواهد آمد یکی از کتابخانه‌های معتبر و معظم ایران بوده است، ربیع رشیدی همچنین دارای دارالشفا و دارالسیاده بود و خواجه رشید برای آرامگاهش گنبد مجلل و زیبایی نیز طرح افکنده بوده است. کتابخانه مدرسه ربیع رشیدی در دو طرف بنای گنبد آرامگاه خواجه رشید در مدرسه رشیدی قرار داشته است و این از آن جهت بود که رشیدالدین خواجه فضل‌الله میخواست حتی پس از مرگ نیز در کنار و جوار کتاب و کتابخانه در خواب ابدی باشد و از شمیم بهشتی کتاب و انفاس قدسی دانشمندان مستفید باشد و از جمله نفائس این کتابخانه هزار مجلد قرآن مجید بخط استادان و مشاهیر خوشنویسان خط بوده است. علاوه بر این هزار جلد، شصت هزار جلد کتاب دستنویس نفیس دیگر نیز وقف کتابخانه کرده بود که بطور اختصار بشرح آن می‌پردازیم:

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در وصیت‌نامه‌ای که برای اطلاع مولانا صدرالدین محمد ترکه فرستاده است مینویسد «... دیگر دو دارالکتب که در جوار گنبد خود از یمین و یسار ساخته‌ام، از جمله هزار مصحف در آنجا نهاده‌ام وقف کرده‌ام بر ربیع رشیدی و تفصیل آن بدین- موجب است.

قرآن بحل طلا نوشته شده چهارصد جلد، قرآن بخط یاقوت ده جلد، قرآن بخط ابن‌مقلد هشت جلد، قرآن بخط سهروردی بیست جلد، قرآن بخط اکابر بیست جلد، قرآن‌هایی که بخط خوب نوشته شده است ۵۴۸ جلد، دیگر، شصت (۶۰۰۰) هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال و غیره که از ممالک ایران و توران و مصر و روم و چین و هند جمع کرده‌ام. همه را وقف گردانیدم بر ربیع رشیدی.»

برای نگهداری و اداره امور دارالشفا و مدرسه و کتابخانه آن مینویسد «... بیست هزار مرغ که بدست دهاقین و رعایای قراء مواضع تبریز و سلطانیه و همدان سپرده‌ام وقف کرده‌ام.»

خواجه رشیدالدین فضل‌الله ضمناً از نظراینگه آثارش دستخوش حوادث و نابودی نشود از کلیه آنها بدو زبان عربی و فارسی صدها نسخه استنساخ کرد و برای کلیه شهرهای ایران فرستاد تا در کتابخانه‌های مدارس محفوظ بمانند.

۷ - مکاتیب رشیدی ص ۵۶ - ۶۹.

۸ - ربیع رشیدی در محله شش‌گلان و باغ بینه امروز تبریز قرار داشته است.

در کتابخانه مدرسه ربیع رشیدی از تألیفاتش نسخه‌های متعدد گذاشت و استنساخ از روی آنها را برای عامه آزاد کرد. و همچنین از مجموع تألیفاتش نسخه ضخیمی فراهم آورد بنام جامع تصنیف رشیدی بانقشه و صور لازم و آنها را در کتابخانه رشیدی جای داد^۹ و موقوفاتی تعیین کرد تا هر سال از محل درآمد آن از هر يك از تألیفاتش دو نسخه بزبان فارسی و عربی بنویسند و برای شهرهای بلاد اسلام جهت اهداء بدانشمندان و هراسمان بفرستند خوشبختانه در جزو کتابهای نفیس کتابخانه سلطنتی ایران مجموعه رشیدی که شامل کلیه آثار اوست مضبوط است.

حاسدیان و بداندیشان که بجاء و مال خواجه رشیدالدین حسد میورزیدند یا انجام نقشه‌های خیانت‌آمیز ابوسعید بهادرخان را اغوا کردند و خون آن دانشمند عالیقدر را بناحق ریختند و دست بغارت و چپاول اموالش گشودند، او باش و ارازل تبریز ربیع رشیدی را چند روز دستخوش نهب و غارت قرار دادند و در آن غوغای عام کتابخانه مدرسه نیز بغارت و یغما رفت و نسخه‌هایی از کتابهای بی‌نظیر آن کتابخانه که از حریق و نابودی مصون مانده بود در سراسر جهان پراکنده شد و نمونه را برای ابنای بشر از آن کتابخانه گرانقدر یادگار ماند. شومی خون خواجه رشید دامن ابوسعید را گرفت و سرانجامی ناگوار یافت.

۱۵۶ - کتابخانه صدرجهان : صدرجهان از معارف دانشمندان ایران است کتابخانه صدرجهان معروفیت و شهرتی عالمگیر داشته، کتابهاییکه برای کتابخانه صدرجهان استنساخ و یا خریداری کرده بودند همگی در پشت برگ نخستین کتاب ترجمی بسیار زیبا در زمینه طلا و لآژورد دارند و در میان ترجم بمخطوط تزیینی نوشته شده است: **العید صدرجهان الحسینی**. از کتابهای کتابخانه صدر در کتابخانه آصفیه دکن نسخه‌هایی مضبوط است از جمله میتوان از کتاب النصاب فی حساب الوصیه تألیف سراج‌الدین سجاوندی یاد کرد که مورخ بسال ۷۶۸ است.

۱۵۷ - کتابخانه صوفی‌آباد سمنان : رکن‌الدین ابوالمکارم علاءالدوله احمدبن شرف‌الدین محمدبن احمدبن محمد بیابانکی سمنانی از عارفان نامدار ایران است که بسال ۶۸۷ یس از ترك مقامات دیوانی انزوا گزید و در سال ۷۲۰ در نزدیکی سمنان^{۱۰} خاتقاهی پی افکند و در آنجا بارشاد و دستگیری و راهنمایی طالبان حقیقت پرداخت و آنرا صوفی‌آباد نام نهاد.

علاءالدوله سمنانی آثار بسیاری در ادب و عرفان دارد که آنها را باید از آثار فصیح و بلیغ زبان فارسی دانست، این عارف نامی در صوفی‌آباد که بنائی بس عظیم و بلند مرتبه بود برای شاگردانش کتابخانه‌ای ترتیب داد تا پژوهندگان معرفت را گنجینه‌ای گرانقدر و طالبان وادی طلب را مرجع و ملجأ باشد. صوفی‌آباد برای عارفان ایران پیش از يك قرن مرکزیت علمی داشت و در آن عرقای نامی به هدایت و راهنمایی صرف عمر میکردند. علاءالدوله سمنانی پس از درگذشت در خاتقاهش بخاک سپرده شد و مزار پر انوارش معطف اهل دل گردید. هم‌اکنون نیز آثاری از این بنای عظیم برجاست و یاد از شکوه گذشته خود میکند.

امیر اقبال سیستانی یکی از شاگردان بنامش رساله‌ای در شرح حال و احوال و مناقب او نوشته که برای اهل تحقیق بسیار ارزنده است.

تکته : در پایان این مقال بجاست از پادشاهان هرمز و جزائر خلیج فارس نیز یاد کنیم زیرا آنها چند قرن از پاسداران زبان و فرهنگ و از حامیان و مرّوجان ادب و سنی ایران بودند، بخصوص دوتن از پادشاهان نامی هرمز، **قطب‌الدین تهمتن** و **توران‌شاه بن قطب‌الدین**.

توران‌شاه بن قطب‌الدین مردی بسیار فضل‌دوست بود و از ۷۴۷ - ۷۷۹ ه. باشکوه و شوکتی

۹ - تاریخ مفصل ایران تألیف اقبال آشتیانی ج ۱ ص ۴۸۸.

۱۰ - امروز این قسمت در جوار شهر سمنان قرار دارد و در این تاریخچه عکس فعلی بنای صوفی‌آباد را بنظر خوانندگان رسانیدم.

بسیار پادشاهی کرد و همین پادشاه شاعر پرور است که صلت‌های گرانقدر برای خواجه حافظ شیرازی میفرستاده است و خواجه نیز او را در دوغزل مدح گفته است. شاهنامه‌ای نیز در تاریخ دودمان این پادشاهان سروده شده که متأسفانه يك نسخه بیشتر از آن بدست نیست. آنچه مسلم است این خاندان نیز کتابخانه‌هایی داشته‌اند لیکن هیچگونه اطلاعی از آن بدست نیست همین اندازه به تذکری بسنده شد.

اثرات شوم حمله مغول و رکود بازار فضل و ادب

در این تاریخچه میتوان بروشنی و وضوح آثار و عواقب ناگوار حمله مغول و تاتار را مورد بررسی قرار داد. چنانکه خواهد آمد از سال ۶۲۰ - ۸۰۰ ه. هیچگونه آثاری از احداث مدارس و دارالعلم‌ها در شهرهای خراسان بزرگ و آذربایجان و عراق نمی‌بینیم و آنچه میتوانیم در طی سالهای از ۶۲۰ - ۸۰۰ از این قبیل آثار نشانی در کتابها بدست آوریم منحصر آن محدود است به فارس و یزد و احیاناً اصفهان و این نیز بدان سبب و جهت است که فارس به همت اتابکان سلغری و یزد در اثر نرماش اتابکان یزد از کشتار و خرابی مغول مصون ماندند، شهرستان یزد با اینکه منطقه‌ای کم‌آب و کم‌جمعیت بود چون از دستبرد و تاراج و خرابی و قحط غلامان ماند، مردم بی‌پناه و آواره شهرستانهای دیگر ایران که از تیغ خانمانسوز مغول و قتل‌عام‌های دسته‌جمعی و گرسنگی و وبا نیمه‌جانی بدربرده بودند از اطراف خراسان و ری روی بدانجا نهادند تا آنجا که شهر یزد دیگر گنجایش پذیرائی آوارگان و پناهندگان را نداشت و بناچار مردم در اطراف با روی شهر یزد دیگر گنجایش پذیرائی آوارگان و پناهندگان را نداشت و بناچار مردم در اطراف با روی پدرش به حکومت یزد رسید ناچار شد باروی قدیمی شهر را خراب کند و باروئی بسازد که محله‌های جدید را نیز دربرگیرد و از این زمان است که شهر یزد سرعت رو به آبادی و عمران میگذازد و شهری پرجمعیت و بزرگ میشود تا جائیکه مطمح نظر نصرت‌الدین شاه یحیی مظفری قرار می‌گیرد و سالیان دراز مقرر سلطنت و حکومت او میگردد.

دانشمندان و علما و مشاهیر و طالب علمانی که از اکناف ایران زنده مانده بودند بآن شهر دورافتاده و آرام روی نهاده بودند و تجمع آنان سبب شد که امراء و وزراء و صدور و مردم دانش‌دوست و خیراندیش تشویق به ساختن مدارس و دارالعلم‌ها شدند و در طی سالهای از ۷۱۲ - ۸۰۰ هجری دارالعلم‌های بسیاری در یزد ساخته شد که بالنتیجه این شهر کوچک بقلب دارالعلم ملقب گردید و بطوریکه در صفحات آینده خواهد آمد در طی سالهای از ۶۱۲ - تا حدود هشتصد هجری، هیچگونه آثاری از تجدید حیات علمی و ادبی در شهرهای خراسان و آذربایجان و عراق نمی‌بینیم. ایلمخانان جز در تیریز و سلطانیه و مراغه که تحت عنوان دانشگاههای پنجگانه دوران مغول از آنها یاد کردیم کار برجسته دیگری انجام ندادند.

طی حکومت خاندان اینجو در فارس، در شیراز تنها در زمان شاه شیخ ابواسحق که مردی علم دوست بود مدت کوتاهی توجه بارباب معرفت و علم مبذول گشت و نتیجه آن تألیف چند کتاب بنام شاه شیخ ابواسحق و ظهور سخنورانی شهیر چون عبید و خواجه و خواجه حافظ شیرازی بوده است. متأسفانه لجاج شاه شیخ ابواسحق با حکومت امیر مبارزالدین محمد مظفری در کرمان و یزد سبب شد که دوران حکومت این پادشاه کریم و فضل دوست بمبارزه و محاربه با امیر مبارزالدین بگذرد و حاصل کشمکش و جنگهای هفتگانه او با امیر مبارزالدین برای اصفهان و یزد و شیراز و کرمان خرابی بی‌آورد و سرانجام بادستگیری و قتل شاه شیخ به زوال دودمان اینجو پایان پذیرد. در حکومت مظفری‌ها نیز تنها در زمان شاه شجاع که مردی دانشمند و شاعر و نویسنده بود توجه خاصی بارباب علم و ادب مبذول میگشت و در زمان او حوزه‌های علمی اندک رونقی گرفت لیکن جدال او با برادرانش شاه محمود و برادرزادگانش نیز نمیکداشت این مرد فضل دوست در راه

گسترش علم و معرفت و رونق کتاب و مدرسه، آنچنانکه انتظار میرفت اقداماتی چشم گیر و قابل توجه بعمل آورد.

در بغداد و آذربایجان نیز شیخ اویسی ایلکانی که مردی دانشمند و هنردوست بود کوشید که هنرمندان و نویسندگان را به پایتخت های تبریز و بغداد جلب و جذب کند و تاحدی توفیق یافت و سلطان احمد جلایر نیز در این راه بذل جهدی کرد لیکن چون مدت سلطنت و حکومت آنان دیری نپایید حوزه های علمی بغداد و تبریز هیچیک رونقی نگرفت.

پادشاهان آق قویونلو در عراق و قسمتی از آذربایجان توانستند اندک زمانی به جلب و پرورش نویسندگان و هنرمندان توفیق یابند و بنیان مدارس و کتابخانه های تأسیس کنند که بجای خود خواهد آمد.

۱۵۸ - کتابخانه مدرسه مظفریه می بند یزد : این مدرسه از بناهای امیر مظفر مبارزی پدر امیر مبارزالدین محمد بوده است که آنرا در حدود سال ۷۰۰ هجری ساخت و در یزد شهرت فراوانی بدست آورد و نزدیک یک قرن مرکز علما و طلاب بود، مدفن امیر مظفر نیز در این مدرسه است، کتابهای کتابخانه این مدرسه همه از کتب فقهی بوده است.

۱۵۹ - کتابخانه مدرسه نصریه یزد : شامیجی مظفری این مدرسه را در یزد بسال ۷۷۷ در جنب خانقاه و مدرسه جدش امیر مظفر ساخت و آنرا بنام خودش نصریه نام نهاد و بازار و دکانین دارالبطیخ را نیز وقف بر آن کرد، پس از اینکه بدست امیر تیمور خود و پسرش جهانگیر کشته شدند جسدشان را در همین مدرسه بخاک سپردند.

۱۶۰ - کتابخانه مدرسه اتابک یزد : مدرسه اتابک سام و کتابخانه آن از مستحدثات اتابک یوسف شاه، از اتابکان یزد بود که در بیرون شهر قرار داشته و بسال ۷۴۷ که امیر مبارزالدین محمد یزد را بتصرف آورد و بر قسمتی از محلات بیرون شهر یزد از جمله بر اطراف باغ بهشتی و کوچه محمد جلال و کوچه دارالشفا حصار کشید این مدرسه نیز داخل شهر یزد قرار گرفت.

۱۶۱ - کتابخانه مدرسه صفویه یزد : سلطان محمود شاه بن ابومنصور سلطان قطب الدین که دخترش کردوجین را بعقد قآن خان در آورد در جوار مدرسه رکبیه مدرسه ای عالی بسال ۶۳۷ طرح افکند لیکن عمرش کفاف آن را نداد که باتمام آن توفیق یابد همسرش این بنا را باتمام رسانید و چون با نظارت صفوت الدین یاقوت ترکان اتمام پذیرفت بمدرسه صفویه معروف شده بود. این مدرسه و کتابخانه آن از مدارس عالی و بنام شهر یزد بوده است.

۱۶۲ - کتابخانه مدرسه رکبیه یزد : جامع مفیدی درباره این مدرسه و کتابخانه آن چنین مینویسد: «... بانی آن عمارت فلک ارتفاع که مشهور و معروف گشته بهام البقاع^{۱۱} سلاله خاندان مصطفوی دوحه چمن مرتضوی سید رکن الدین محمد حسین بوده و این عمارت بر علوهمت آن جناب دلالت میکند. در گاه رفیعش رشک معموره آفاق، و رفعت مناره او باقامت و دل آرائی در روی زمین طاق، گنبد وصفه و غرفه های او غرفات و شرفات خنان (را) نشانه ای... و اتمام این بقعه شریفه که مضمون کلمه: «روضة من ریاض الجنة» در شأن او آیتی است در سنه خمس و عشرين و سبعمائه ۷۲۵ اتفاق افتاده و سبب بنای آن در مقام سیوم همین مجلد در احوال سید رکن الدین محمد بانی، سمت تحریر یافته و در شهر سنه اثنی و ثلاثین و سبعمائه که حضرت بانی بعالم جاودانی شتافت در گنبد بقعه مذکور دفن گردید و اکنون اکابر و اصاغر و مقیم و مسافر در آن مزار متبرک تبرک و تیمن میجویند و بیای عجز و نیاز ترده مینمایند و بجهت مطالب در این دعا کرده شرف استجابت در می یابند.

در تاریخ جدید یزد مذکور است^{۱۲} که «حضرت سید رکن الدین محمد در جنب مدرسه مزبوره کتابخانه ساخته و سه هزار جلد کتاب وقف طلبه علوم نمود و چندان از قراء و مزارع و باغات

۱۱- جامع مفیدی بکوشش ایرج افشار ج سوم مقاله چهارم ص ۶۵۵.

۱۲- ص ۸۱ - ۸۹.

ود کاکین و خان و طواحین وقف نموده که محاسب و هم از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف دارد»^{۱۳}.
۱۶۳ - کتابخانه مدرسه حسینیان یزد : این مدرسه از مدارس معتبر و قدیمی یزد بوده که بسال ۷۲۶ هـ . وسیله امیر شرف الدین حسین پدر امیر معین الدین اشرف ساخته شده و مجمع طلاب علوم دینی (شیعی) بوده و بدیهی است کتابهای کتابخانه آن نیز کتب فقه و اصول و شرایع شیعی بوده است .

۱۶۴ - کتابخانه مدرسه میر آخوریه یزد : این مدرسه از مدارس زمان امیر مبارز الدین محمد مظفری است که میر آخور او بسال ۷۲۹ آنرا بانضمام مسجدی رفیع بساخت و کتابخانه آنرا وقف طلاب علوم دینی کرد .

۱۶۵ - کتابخانه مدرسه حافظیه اهرستان یزد : قاضی ندوشنی مولانا امام الدین علی معمار آنرا بدستور سلطان امیرزاده اسکندر بسال ۷۱۲ ساخته بود و چون آرامگاه حافظ رازی در آنجاست بنام مدرسه حافظیه نامبردار گردیده است .

۱۶۶ - کتابخانه مدرسه غیاثیه یزد : بانی آن مرتضی اعظم امیر غیاث الدین وزیر امیر شاه شیخ ابواسحق اینجو بوده است که آنرا بسال ۷۴۰ بنا کرده بود . کتابخانه این مدرسه نیز از کتابخانه های قابل ذکر است .

۱۶۷ - کتابخانه مدرسه شمسیه در محله چهارمنار یزد : مرتضی اعظم ، شمس الدین بن رکن الدین بسال ۷۲۷ آنرا ساخته بود و بر آن موقوفات بسیار وقف کرده بود . این مدرسه و کتابهای آن برای شیعیان یزد و فارس بوده است^{۱۴} .

۱۶۸ - کتابخانه مدرسه خانقاه رشیدییه یزد : بانی این مدرسه و خانقاه خواجه رشید الدین فضل الله بن ابی الخیر همدانی بوده است که آنرا بسال ۷۲۵ ساخته و اختصاص به متصوفه و عرفا داشته است (شرح حال خواجه رشید الدین به تفصیل گذشت)^{۱۵} .

۱۶۹ - کتابخانه مدرسه کمالیه یزد : بانی این مدرسه عالی خواجه کمال الدین ابوالمعالی بن خواجه برهان الدین وزیر امیر مبارز الدین محمد مظفری بوده است ، در این مدرسه جز کتابخانه داروخانه (بیت الادویه) و دارالشفاء و گرمابه هم برای طلاب علوم ساخته و تأسیس کرده بودند بنای مدرسه و کتابخانه آن همه با کاشی های نقاشی شده مزین بوده و برای اداره امور آن موقوفات بسیار وقف کرده بودند این مدرسه بسال ۷۲۰ بنایش پایان یافته بوده است^{۱۶} .

۱۷۰ - کتابخانه مدرسه صفائیه یزد : تاریخ یزد درباره این مدرسه و کتابخانه آن مینویسد: «مدرسه ای مروج و عالی است و درگاهی رفیع با دومنار بتکلف دارد و تمام مدرسه بکاشی تزئین دارد و زاویه و کتب خانه نیکو دارد . بانی آن مولانا ضیاء الدین حسین بن رضی بن مولانا شرف الدین علی است.» این مدرسه و کتابخانه آن بسال ۷۰۵ هـ . ساخته شده بود^{۱۷} .

۱۷۱ - کتابخانه دارالشفاء شیراز : این مدرسه که در آن علم طب نیز آموخته می شد و مدتها مولانا سید شریف جرجانی عالم شهر منصب تدریس آنرا برعهده داشته است از مستحدثات شاه شجاع مظفری در شیراز بوده است که در حدود سال ۷۵۷ آنرا بنا نهاده بود^{۱۸} .

۱۷۲ - کتابخانه مدرسه صاعدیه مشهور به - بسحاقیه : بانی این مدرسه وزیر دانشمند و سخنور نامور رکن الدین صاعد ، وزیر امیر مبارز الدین و شاه شجاع بوده است که آنرا بسال

۱۳- بطوریکه بکرات متذکر شده ایم مدارس قدیمه همگی کتابخانه داشتند و مدرسه بدون کتابخانه به مسجد پی گنبد و محراب و شبستان و شیر بی یال و دم و اشکم می ماند . این مورد نیز دلیل و سند دیگری است بر صدق وصحت نظر نویسنده در این مورد .

۱۴- تاریخ جدید یزد ص ۸۸ .

۱۵- تاریخ جدید یزد ص ۹۳ .

۱۶- تاریخ جدید یزد ص ۹۳ .

۱۷- تاریخ جدید یزد ص ۹۳ .

۱۸- جامع مفیدی ص ۱۳۲ .

۷۶۲ بنانهاد و چون معروف است که آرامگاه بسحاق اطعمه در مدرسه مذکور است به بسحاقیه شهرت یافته است.

۱۷۳ - مدرسه غیاثیه معروف به گنبد کبیر یزد : بنای آن امیر غیاث الدین محمود بن قطب الدین سلیمان شاه از نزدیکان شامشجاع مظفری بوده است که مدرسه را بسال ۷۸۱ بنا کرده و موقوفاتی بسیار برای اداره امور آن اختصاص داده بوده است.

۱۷۴ - مدرسه خواجه حاجی ابوالمعالی یزد : این مدرسه علاوه بر کتابخانه برای آسایش طلاب مقیم مدرسه گرمابه ای نیز داشته است و بنای آن خواجه ابوالمعالی بوده که آنرا بسال ۷۸۷ بنا کرده بوده است. طنبی های منقش این مدرسه شهرتی داشته است.^{۱۹}

۱۷۵ - مدرسه ضیائییه سرپوٹک یزد : خواجه ضیاء الدین محمد وزیر آنرا ساخت و در جوار مدرسه بازارچه ای نیز احداث کرد که وقف مدرسه بود تاریخ اتمام بنای این مدرسه را ۷۸۸ نوشته اند.^{۲۰}

۱۷۶ - کتابخانه مدرسه خواجه شهاب الدین قاسم طراز ، یزد : خواجه شهاب الدین قاسم مشهور به طراز این مدرسه را بسال ۷۸۷ ساخته و بنای آن از نظر کاشی کاریهای تراش ممتاز و بی نظیر بوده است.

۱۷۷ - کتابخانه مدرسه خانزاده خاتون یزد : خانزاده دختر سلطان مبارز الدین محمد بوده است و او یکی از بانوان فرهنگ دوست و روشن فکر دودمان مظفری است. بنای این مدرسه بسال ۷۸۶ بوده است.

۱۷۸ - کتابخانه مدرسه اخیله دهرک یزد : اصیل الدین محمد بن مظفر بنای این مدرسه بوده است و بطوریکه در جامع مفیدی و تاریخ جدید یزد آمده است، یکی از مدارس رفیع یزد بوده و جز کتابخانه، گرمابه نیز برای طلاب داشته و کاروانسرا و مسجدی نیز بآن منضم ساخته بودند و علاوه بر کاروانسرا موقوفات دیگری هم بر آن وقف شده بود تاهزینه های عمومی و روزمره مدرسه را کفایت کند. این مدرسه سالیان دراز مجمع طلاب علوم بود. تاریخ بنای مدرسه و کتابخانه آن سال ۷۸۷ ه. است.

۱۷۹ - کتابخانه مدرسه خاتونیه یزد : خاتون بانو نوه امیر مبارز الدین محمد و خواهر شاه منصور و شاه یحیی مظفری است. این بانو از بانوان خیر اندیش دودمان مظفری بوده است. مدرسه او یکی از مدارس نام آور و شهرت قرن هشتم و نهم است. در این مدرسه اکثر اولاد و احفاد آل مظفر که بدست تیمور بقتل رسیدند مدفونند. تاریخ بنای مدرسه سال ۷۸۰ ه. است.

۱۸۰ - کتابخانه مدرسه قطبیه سرپوٹک یزد : خواجه قطب الدین محمود، در جوار مزار پدرش خواجه علی مدرسه ای عالی ساخت و آنرا بنام خودش قطبیه نام نهاد. کتابخانه مدرسه قطبیه از کتابخانه های قابل استفاده طالبان علوم بوده است. بنای این مدرسه بسال ۸۳۲ ه. بوده است.

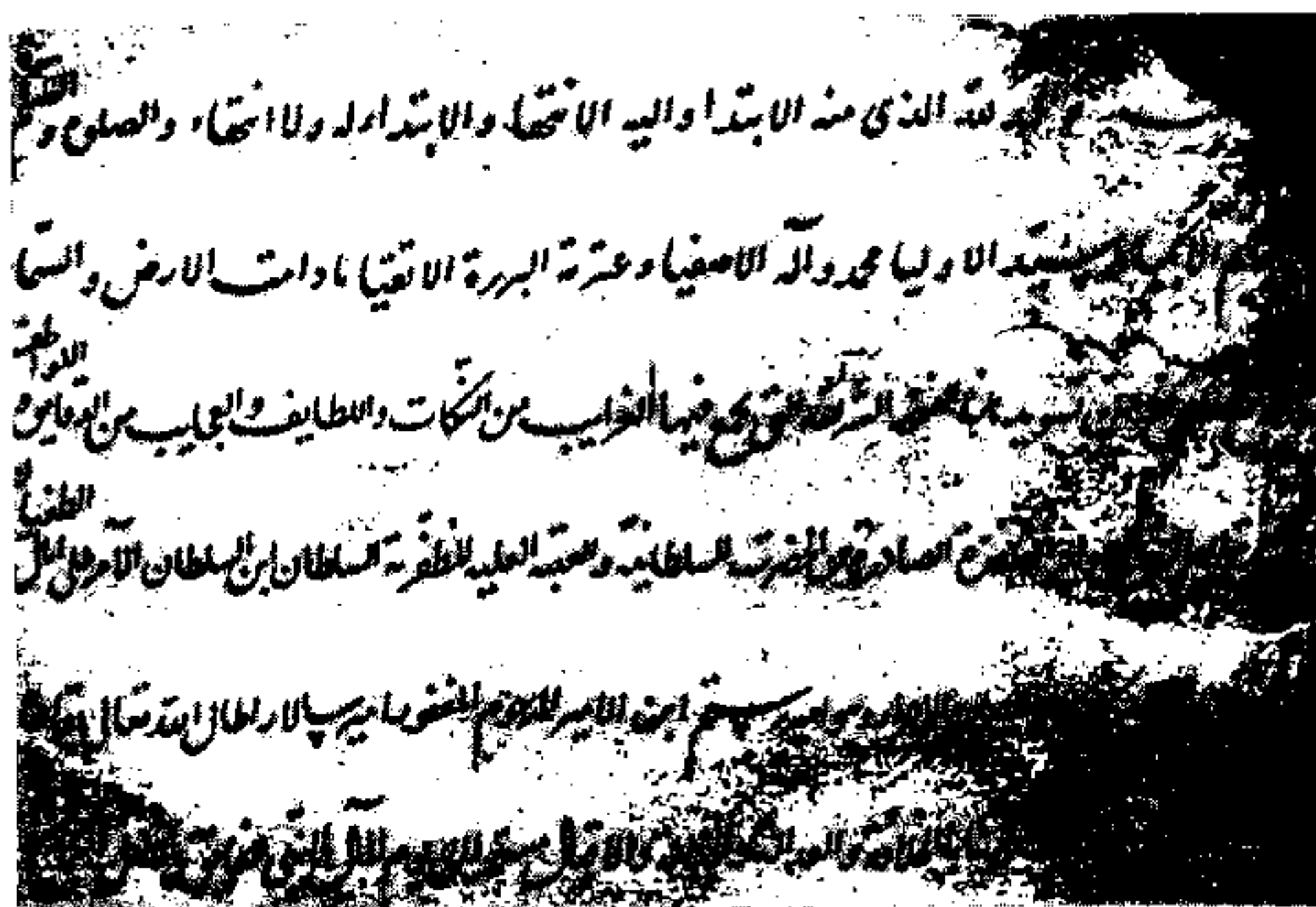
۱۸۱ - کتابخانه مدرسه باوردیه بموضع اسکندر یزد : فرزندان صدر الدین ایبوردی، خواجه شمس الدین محمد، خواجه زین العابدین این مدرسه را بسال ۸۴۲ ساخته بوده اند و کتابخانه آن مرجع طلاب علوم دینی بوده است.

۱۸۲ - کتابخانه مدرسه یوسف چهر یزد : ابویوسف بن حاجی حبیبی مشهور به چهره از طرف امیر جلال الدین چغماق بامر حکومت یزد منصوب شد و در تاریخ ۸۳۴ در محله دهوٹسفلی مدرسه ای عالی ساخت که بنامش یوسف چهر خوانده شد. این مدرسه نیز کتابخانه ای برای استفاده طالبان داشت.^{۲۱}

۱۹- این مدرسه جز مدرسه خواجه کمال الدین ابوالمعالی است زیرا بنای مدرسه کمالیه سال ۷۲۰ بوده است.

۲۰- تاریخ جدید یزد.

۲۱- جامع مفیدی ج ۳. قسمت ۲ ص ۶۵۹.



نسخه‌ای که برای کتابخانه سلطان امیر رستم بن امیرسالار استنساخ شده است این نسخه متعلق بکتابخانه‌های فخرالدین نصیری امینی است.

۱۸۳ - کتابخانه محمود بن ملک‌شاه آملی - در آمل : این پادشاه که بین سالهای ۷۹۰ - ۸۰۰ - حکومت مازندران را داشته در آمل کتابخانه‌ای معتبر و بزرگ فراهم آورد . از کتابخانه او کتابهایی در کتابخانه‌های جهان توان یافت . از جمله کتاب شماره ۳۵۸۹ کتابخانه آستانه قدس رضوی است .

۱۸۴ - کتابخانه مدرسه سلطان بخت‌آغا - اصفهان : سلطان بخت‌آغا دختر سلطان غیاث‌الدین کیخسرو اینجو همسر شاد محمود مظفری بوده است . این بانوی فاضله بسیار شجاع و زکی و هوشمند و مدبّر بود . در زمان حیاتش مدرسه بسیار عالی در اصفهان ساخت و خود او یکی از مروجان فرهنگ و ادب بود . سرانجام بدست شوهرش خفه شد و جسدش را در مدرسه‌ای که بنا کرده بود بخاک سپردند . این مدرسه هنوز پابرجاست و از بناهای دیدنی اصفهان است تاریخ بنای آن ۷۶۹ هـ . است .

۱۸۶ - کتابخانه شیخ صدرالدین جنید شیرازی : شیخ صدرالدین جنید بن فضل‌الدین شیخ عبدالرحمن بزغش شیرازی مؤلف ذیل عوارف‌المعارف از دانشمندان شهر ایرانست - این دانشمند عالیقدر در شیراز کتابخانه‌ای نفیس فراهم آورد و کتابهای کتابخانه او از کتابهای نفیس و نادرالوجود بوده است . نسخه‌ای از کتابهای کتابخانه او که در سال ۷۷۵ - استنساخ گردیده در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است^{۲۲} .

۱۸۷ - کتابخانه باباقاسم اصفهانی : باباقاسم اصفهانی یکی از عرفای نامی اوایل قرن هشتم است که در اصفهان میزیسته ، یکی از مریدانش بنام سعدالدین سلیمان ابی‌الحسن طالوت دامغانی بمنظور اینکه استادش حوزه ارشاد و مجلس بحث و درس داشته باشد سال ۷۲۵ هـ . در اصفهان مدرسه‌ای عالی ساخت و در اختیار استادش گذاشت ، این مدرسه برپرسی باباقاسم سالها مرکز

۲۲- فهرست کتب خطی آستانه ج ۴ ص ۴۲۰ .

ارشاد طالبان حق بود. هم‌اکنون بنای این مدرسه رفیع برپاست و کاشی‌کاریهای آن از زمره کاشی‌کاریهای هنری و کم‌نظیر اصفهان است. این مدرسه از قدیم‌ترین مدارس طلبه‌نشین اصفهان بوده است.

۱۸۸ - کتابخانه خانقاه خلوتی: سیدیحیی بن بهاء‌الدین شیروانی، در جوانی بطریقه خلوتی پیوست و این طریقه از فروع طریقت نقشبندیه است. او دست ارادت به‌شیخ صدرالدین خلوتی داد و پس از طی مراحل کمال بیادکوبه رفت و در آنجا بارشاد پرداخت و برای این‌منظور بنای مدرسه‌ای عظیم را پی‌افکند و در مدرسه کتابخانه‌ای معتبر و غنی فراهم آورد و در جوار مدرسه خانقاه و معبدی هم ساخت. گویند بیش از ده هزار مرید بر او گرد آمده بوده‌اند. سید یحیی تألیفاتی هم دارد از جمله اسرار الطالبین و شفاء الاسرار و اسرار الواح و شرح گلشن‌راز، خلوتی بسال ۸۶۸ در گذشته و در خانقاهش بخاک سپرده شده است.

۱۸۹ - کتابخانه خواجه ملک اصفهان: مدرسه خواجه ملک از مدارس است که قبل از صفویه در اصفهان بنا گردیده و بنای آن فعلاً در جوار مسجد شیخ لطف‌الله قرار دارد. این مدرسه قرن‌ها در اصفهان مرکزیت علمی داشته و علما و دانشمندان بنامی از این مدرسه فارغ‌التحصیل شده‌اند. مولانا محمدزمان تبریزی در کتاب فرایده‌الفوائد شرح حال دانشمندی را بدست می‌دهد که در مدرسه خواجه ملک به تحصیل پرداخته و از آنجا فارغ‌التحصیل شده‌اند و بمقامات عالیه علمی رسیده‌اند از جمله حکیم شمس‌الدین گیلانی مؤلف حاشیه بر شرح حکمة‌العین، و مولانا حسین گیلانی که او را در دانش و حکمت و حیدرالعصر لقب داده‌اند - و امیرسید حسینی عاملی و امیر قوام‌الدین تهرانی مؤلف عین‌الحکمه و حاج محمد مؤمن مؤلف روضات‌الجنان که در معرفی این مدرسه نوشته‌است و همی من اکثر مدارس البلدة المشار الیه بر کتبه و ادفرها تأثیر آ فی بلوغ طلبه‌العلوم الی معارج‌العلم والیقین.

این مدرسه قدیمی در زمان بنای مسجد شیخ لطف‌الله به همت شاه‌عباس بزرگ تعمیر شد و مدرسی آن به شیخ لطف‌الله میسی عاملی و اگذار گردیده بود از جمله طالب‌علمان این مدرسه میتوان از آقا حسین خونساری بزرگ یاد کرد که در این دارالعلم به تحصیل پرداخته و بشرحی که خود او نوشته است دوران تحصیل بر او بسیار سخت می‌گذشته است. کتابخانه این مدرسه که مرجع مراجعه دانشمندان بوده از کتابخانه‌های عظیم و معتبر اصفهان بشمار میرفته است.

۱۹۰ - کتابخانه شیخ صفی‌الدین اردبیلی: شیخ صفی‌الدین اردبیلی در سال ۷۰۰ هـ. جانشین و خلیفه شیخ زاهد گیلانی شد و از همان زمان در اردبیل طرح خانقاه افکند و دعوت او در میان شیعیان قبول عام یافت و حتی مغولان نیز باو ارادت می‌ورزیدند.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در نامه‌ای که باو نوشته و ضمن مکتوبات او موجود است ضمن عرض ارادت برای او حواله‌ای فرستاده تا خرج خانقاه خود کند. شیخ صفی‌الدین اردبیلی جد خاندان صفویه چون مریدان خود را تعلیم میداد در حقیقت خانقاهش مدرسه‌ای برای ارشاد پیروانش بود و از همان اوان ایجاد خانقاه کتابخانه‌ای نیز احداث و تأسیس شده بوده است. و مریدان شیخ از اطراف و اکناف کتابهای نفیس به کتابخانه مراد خود تقدیم میداشته‌اند.

پس از مرگ شیخ صفی‌الدین اردبیلی چون در همان خانقاه آرامید، خانقاه به آرامگاه او مبدل شد و کتابخانه آرامگاه که ضمناً مجمع پیروان و دوستارانش بود رونق گرفت و پس از تشکیل دولت صفویه توجه بآرامگاه شیخ صفی موجب ترقی و کمال آن گردید.

شاه‌عباس بزرگ نیز خود کتابهایی به کتابخانه آرامگاه شیخ صفی اهدا و وقف کرده بود^{۲۳} این کتابخانه عظیم و نفیس متأسفانه دچار سوانحی شد. کتابخانه شیخ صفی تا زمانیکه افندی مؤلف ریاض‌العلماء حیات داشته رونق و اعتبار خود را از دست نداده بوده است.

۲۳- از کتابهایی که شاه‌عباس بزرگ در سال ۱۰۱۷ بآرامگاه شاه‌صفی وقف کرده است مجلداتی از آن کتابهای نفیس درموزه ایران باستان موجود است.

آدام اورلثاری که در سنه ۱۶۳۷ میلادی از آن دیدن کرده مینویسد: «... صدها کتاب خطی بزبان فارسی و عربی و ترکی در کتابخانه شیخ صفی موجود است که هم از نظر هنر و هم از لحاظ معنی در جهان نادر و بی‌مانند است.»

جان موریر انگلیسی نویسنده حاجی بابا که در سال ۱۸۱۲ میلادی از کتابخانه شیخ صفی دیدن کرده است مینویسد: «... کتابها بروی هم انباشته شده و بیم آن میرود که طعمه بید و موربانه شود.»

هم‌زمان با نوشته جان موریر در زمان فتحعلیشاه قاجار و وقایع آذربایجان چون پرفسور شرق‌شناس روس سنکوسکی با آثار ادبی شرق علاقه‌مند بود از گریبایدوف که اونیز مردی نویسنده بود و آن هنگام همراه نیروی دولت روسیه در آذربایجان می‌بود، خواست که از کتابهای خطی فارسی کتابخانه شیخ صفی استفاده کند. سرانجام در ۲۵ ژانویه سال ۱۸۲۸ م. بشرحی که در کتاب گریبایدوف در گرجستان و ایران^{۴۴} آمده است کتابهای کتابخانه شاه صفی را بعنوان امانت بمنظور مطالعه به تفلیس بردند^{۴۵} و هم‌اکنون بنای این آرامگاه رفیع که یکی از شاهکارهای معماری و کاشی‌کاری ایران است بجاست.

ظهور تیمور - مکتب ادبی و هنری هرات

بررسی دقیق و واقع‌نگری نسبت بر ویدادهائی که نتیجه ظهور تیمور در ایرانست کاری بس خطیر و دشوار است جهانگشائی تیمور گرچه در ایران خرابیها و خونریزیهای بی‌آورد لیکن سبب تحول و دگرگونی شگفت‌انگیزی در بسیاری از شئون اجتماعی و فرهنگی شد!!

آثار شوم سانحه و فاجعه مغول از يك طرف و پدید آمدن ملوک‌الطوایفی و حکومت‌های خانخانی که ایلخانان موجد آن بوده‌اند از طرف دیگر، در اطراف و اکناف ایران چنان هرج و مرج و ناامنی و عدم ثبات بوجود آورده بود که هیچکس در هیچ نقطه از ایران بر فردای خود ایمن نبود. پس از مرگ شاه شجاع مظفری فارس و اصفهان و یزد و کرمان و خوزستان و شبانکاره و جزایر، میان برادران و فرزندان شاه شجاع دست بدست می‌گشت و اوضاع آذربایجان و همدان و لرستان و کردستان و خراسان نیز وضعی آشفته‌تر از فارس داشت.

در اثر نزاعهای خانوادگی و لشکرکشی‌های موضعی و بی‌درپی، کشتزارها به بیابانهای خشک و سوزان مبدل می‌شد و کمبود خواربار و در نتیجه آثار فقر و ادبار مردم شهر نشین را نیز دچار تنگدستی و فلاکت ساخته بود.

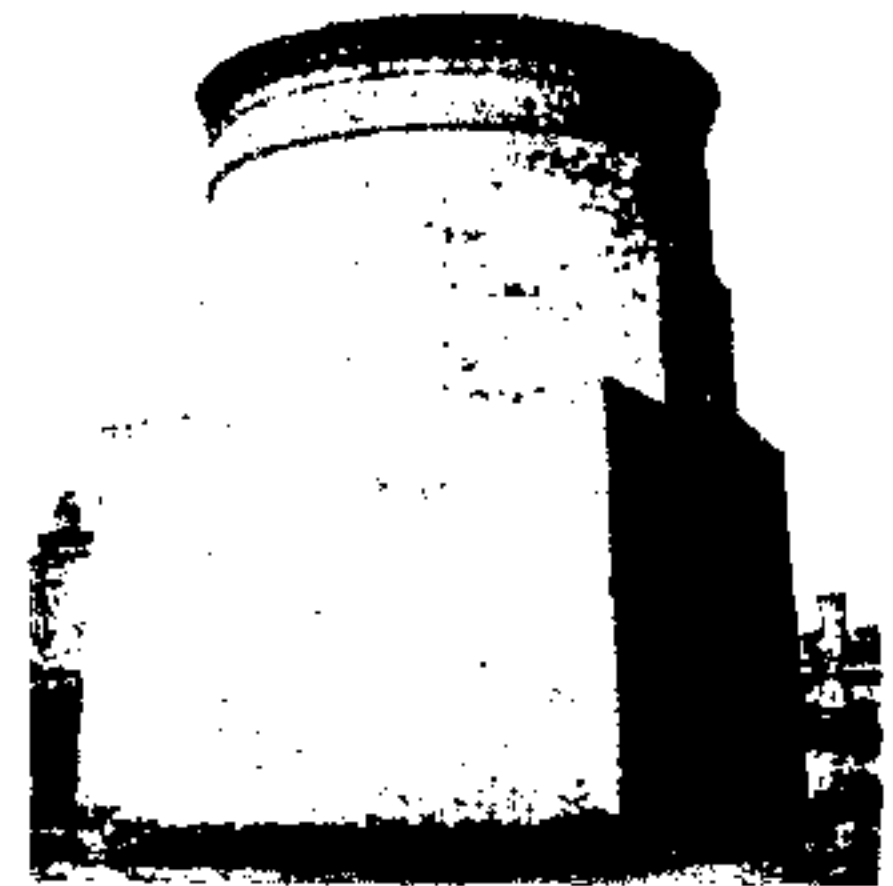
مردم از آن نابسامانی که زائیده خودخواهی گروهی جاه‌طلب و خودکامه بودند بجان آمده و یگانه راه علاج و تشبیهت اوضاع زمان را بسته بظهور پادشاهی مقتدر و مدبّر میدانستند و برای وقوع چنین حادثه‌ای روزشماری میکردند.

امیر تیمور در تروکش مدعی است که مردم فارس و کرمان و یزد و خوزستان از ستمگریهای شاهزادگان مظفری باو ملتجی شده و خواسته‌اند که آنان را از آن (بلا) نجات بخشد. تیمور نیز پس از تصرف اصفهان و فارس و یزد و کرمان کلیه شاهزادگان مظفری را یکجا کشت تا مردم از شر وجودشان خلاصی یابند!

این يك حقیقت تلخ تاریخی است! خواجه حافظ شیرازی در غزلی نغز و پرمغز بر آن اوضاع نابسامان و ناگوار، افسرده‌خاطر و ملول اشک‌تحریر میبارد و از آن چنان (زمانه عجیبی) که ناظر و شاهد آنست اظهار تأثر میکند و می‌خواهد و آرزو میکند که برای مداوای مزاج علیل و بیمار زمان خداوند حکیمی مدبّر و راهنمائی روشن‌بین بفرستد و مردم را از (بلا) نجات و رهائی بخشد. ثبت این غزل و توجه بمعانی ایات شیوای آن در اینموقع و مقام مناسب و بجاست.

۲۴- تألیف کنی کولوپوف طبع بادکوبه ۱۹۳۰.

۲۵- تاریخ روابط علمی شرق و اروپا و روسیه منطبقه لنین گراد.



راست : آرامگاه حمّده مستوفی در قزوین چپ این بنای عظیم مدرسه عضدی است ترکان خاتون همسر سعدین ابوبکر سعد زنگی ساخت و آرامگاه اوایش خاتون نیز آنجا بود. این بنا در کنار گورستان دارالسلام شیراز است و در میان شیرازیان به آرامگاه ریش خاتون معروف است افسوس که این بنای تاریخی رو به انهدام گذاشته است

فراغتی و کنایه و گوشه‌ی چمنی
اگرچه در پی‌ام افتند خلق انجمنی
در این چمن که گلی بوده است یا سمنی
که کس بیاد ندارد چنین عجب زمنی
عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی
چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی

دو یار زیرك واز باده‌ی کهن دومی
من این مقام بدنی و آخرت ندم
ز تند باد حوادث نمیتوان دیدن
به بین در آینه جام نقش بندی غیب
از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت
بصبر کوش تو ایدل که حق رها نکند

مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ

کجاست فکر حکیمی و رأی برهمنی

باید این حقیقت را پذیرفت که تیمور از مردم سمرقند و ایرانی بوده است و به همین علت به شعائر ایران توجه و علاقه فراوان داشته است. گرچه از نظر تبلیغ و سیاست برای سلطه و اقتدار و دست انداختن به چین و ترکستان و مغولستان برای خود نسب‌نامه مجعول ساخته و خودش را از دودمان چنگیزخان دانسته است.

تتبع در احوال و اعمال تیمور آدمی را از این خلقت ضد و نقیض، دراك، باهوش - مصمم به شگفتی و اعجاب و امیدارد. آنچه مسلم است تیمور عشق و علاقه‌ای وافر بصنایع و هنر و ادب ایران داشت و در جمع‌آوری دانشمندان و ارباب حرف و هنر سعی بلیغ مبذول میکرد. خونخواری و خودخواهی و قساوت قلب او نمیتواند مانع از اظهار این نظر گردد که تیمور هر جا را می‌گشود ارباب فضل و ادب را گرامی میداشت و با برگزیدگان اجتماع رفتاری

باغزار و احترام داشت و آنان را بسمرقندگیل میکرد تا پایتختش بهترین و زیباترین شهرهای جهان گردد.

فرزندان تیمور به تبعیت از او در احیای ادب و فرهنگ و هنر بجان کوشیدند و نتیجه توجه و علاقه و دلپستگی آنان به معماری و هنر و فرهنگ این شد که عصر تیموری یکی از درخشانترین دورانهای تاریخ ادب و هنر گردد.

از آنجائیکه رواج کتاب و ایجاد کتابخانه قبل از اختراع چاپ بستگی مستقیم با رواج خط و هنر خوشنویسی داشته است، بنابراین هر هنگام که از طرف سران و زعمای دولت و بالنتیجه مردم اقبال و توجهی بخط و خوشنویسی مبذول میگردد، کتاب رواج میگیرد و با وجود آمدن کتابها کتابخانهها رونق مییافتند. در این تاریخچه ناچاریم در هر قرن و عصری از نظر بررسی در چگونگی ایجاد و بنیاد کتابخانهها باین اصول توجه داشته باشیم و آنرا مورد نقد قرار دهیم. اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی هر عصر و زمان بهترین نمودار و مبین اوج ترقی یا افول و تنزل هنر کتابنویسی است، امیر تیمور توجه و علاقه خاص به هنر زیبانویسی داشت و خوشنویسان در دربار او بسیار عزیز و گرانقدر میزیستهاند. خطاطان بزرگی که در دستگاه تیمور نام آور شدند بسیارند و برگزیدگان آنها عبارتند از: سید عبدالقادر بن سید عبدالوهاب که خط ثلث را تالی یافت و مستعصمی مینوشت. او برای امیر تیمور قرآنی نوشت که باید آنرا از نظر خط و تذهیب از شاهکارهای هنر جهان و نفایس روزگار شمرد. این نسخه بی نظیر هم اکنون در جامع سلطان سلیم اسلامبول نگاهداری میشود. دیگر امیر محمد بدرالدین تبریزی که نویسنده نامه هفتادگزی به خدیو محمدر از طرف تیمور اوست. همچنین آلتون تاش که گذشته از خطاطی حکاک عقیق نیز بود و نگین هائیکه او حکاکی کرده بخط ثلث بهتر از خط یاقوت است. توجه فوق العاده امیر تیمور به هنر زیبانویسی موجب شد که فرزندان او به خصوص شاهرخ بهادرخان باین هنر دلپستگی پیدا کنند و فرزندان شاهرخ، بای سنقر و الغریک در اثر توجه پدرشان از گاه طفولیت بخوشنویسی پرداختند تا آنجا که بای سنقر میرزا در خط ثلث از برگزیدگان و مشاهیر زیبانویسان ایران شد. توجه شاهرخ بهادرخان سبب شد که در زمان او خوشنویسان ناموری ظهور کنند از جمله عبدالله طباطبائی - یحیی سبک فتاحی نیشابوری - نور کمال ماوراءالنهری عبدالله کاتب هروی - پیر محمد صوفی هروی - یحیی صوفی و سرآمد همه خوشنویسان زمان او میرعلی تبریزی که خطوط هفت گانه را استادانه مینوشت و توفیق یافت برای زیباتر نوشتن خط فارسی خط هشتمی ابداع کند که بنام نستعلیق یعنی نسخ کننده خط نسخ و تعلیق، نام گذاری شده است. و الحق این خط در زیبایی نظیر و تالی ندارد.

در اثر توجه و عنایتی که در زمان شاهرخ بخوشنویسان مبذول می شد، میرعلی تبریزی توفیق یافت که شاگردان بنامی در خط تربیت کند مانند، پسرش عبدالله شیرین قلم و اظهر تبریزی و جعفر بای سنقری، فهرست خوشنویسان دوران شاهرخ و پسرش بای سنقر میرزا خود تذکره ای بزرگ را شامل میگرد و در این مقال تنها به تذکری مختصر بمناسبت موقع و مقام اکتفا میرود. باید توجه داشت که اظهر تبریزی شاگردانی چون سلطانعلی مشهدی پرورش داد که او نیز سهم خود در دوران سلطان حسین بای قرا خوشنویسانی چون، شاه محمود نیشابوری - سلطان محمد خندان، میرعلی هروی، سلطان محمد نور تربیت کرد که توانستند در هنر کتابنویسی شاهکارهایی بوجود آورند.

در زمان شاهرخ و فرزندان او مدارس و کتابخانههای بسیاری در سراسر ایران بنیاد یافت و چنانکه خواهد آمد بزرگترین کتابخانه جهان در زمان شاهرخ در ایران تأسیس گردید.

شهر هرات در زمان شاهرخ بهادرخان بار دیگر مجد و عظمت دوران قبل از حمله مغول را بازیافت و یکی از مراکز مهم علمی و ادبی و هنری آسیا گشت.

در زمان شاهرخ و بای سنقر پایه مکتبی نو در هنر کتابنویسی در ایران گذاشته شد که در جهان بنام مکتب هرات شهرت گرفته است و بدایع هنری این مکتب در هیچ نقطه ای از جهان

ودر هیچ عصری از اعصار وزمان مانند و نظیر نداشته است .

۱۹۱ - کتابخانه بای سنقر میرزا - هرات : قولی که جمله محققان و مورخان بر آنند اینست که غیاث الدین میرزا بای سنقر فرزند شاهرخ شاهزاده‌ای بوده است که در تهیه و استنساخ و جمع‌آوری کتاب و رواج هنرهای مربوط بآن تا سرحد جنون عشق میورزیده است .
بای سنقر میرزا در هرات دارالحنای برای کتابخانه بی‌مانند و نظیرش فراهم آورد که در آن گروه بیشماری از زبردست‌ترین نویسندگان ، مصوران ، مذهبیان ، وراقان ، صحافان ، جلدسازان ، وحقان ، حل‌کاران ، زرافشانان ، بکار اشتغال داشتند و از انعامهای بی‌حد و شمار آن شاهزاده هنردوست بهره‌ور می‌گشتند . بنوشته دولتشاه سمرقندی در کتابخانه او چهل نفر از خطاطان شهر شب‌وروز کتابت میکردند .

تذهیب و تصویر و دیگر فنون و هنرهای متعلق بکتاب در دوران او رواج یافت و اوج گرفت . در هیچ عهد و عصری هنر خط‌نویسی و کتاب‌سازی بآن اندازه رواج نداشته است . و در هیچ دورانی باندازه زمان او نسخه‌های نفیس و زیبا نوشته و تذهیب و تصویر نشده است . بطوریکه در کمتر کتابخانه‌ای در جهان ممکن است از کتابهای کتابخانه بای سنقر میرزا نسخه‌ای یافت نشود . در اسلامبول در هر کتابخانه‌ای لااقل یک نسخه از کتابهای عهد او را توان یافت ، در کتابخانه جامع اسلامبول نسخه‌ای از کتاب فرج بعد از شدت و هم‌چنین نسخه‌ای از تذهیب‌الارواح امیر حسینی هست که هر دوی این کتابها از لحاظ خط و هنرهای تزئینی شایان توجه و زیارت و موجب شگفتی و اعجاب هر بیننده است .

بای سنقر میرزا خود در خط استاد بود و بیشتر خطوط را استادانه مینوشت . خط و خطاطان در هنر نویسندگی او مینویسد : « . . . در ایران چهار نوع خط چهار استاد بی‌مانند دارد . در ثلث بای سنقر میرزا در نستعلیق میرعماد ، در نسخ میرزا احمد نیریزی ، در شکسته عبدالمجید درویش طالقانی » .

بای سنقر میرزا در شعر و خط یکتای زمانه بود برادرش الغییک نیز در هندسه نظیر و هم‌تا نداشت در حق برادرش گفته‌اند :

چون الغییکی بعلم هندسه یافتتوان در هزاران مدرسه

خلاصه آنکه در هیچ عهد و زمان مانند دوران بای سنقر میرزا علم و هنر آن اندازه ارجمند نبوده و رواج و ترقی نکرد و اهل علم و هنر و معزز و مکرم نزیسته‌اند .

بای سنقر میرزا توجه خاصی بخط و نقاشی و تذهیب داشت و خوشنویسانی را که در ایران بودند همه را در هرات گردآورد و بر آن داشت تا شب‌وروز بکار پردازند و از آثار گرانقدر ادبیات فارسی نسخه‌های دستنویس تهیه کنند و آنها را با تذهیب و تزئین و تصویر زینت دهند و با جلدهای نفیس سوخت و لاکی آنها را بصورت گنجینه‌هایی از مجموع هنر درآوردند .

توجه خاص و فوق‌العاده بای سنقر میرزا به تهیه کتابهای نفیس و هنر کتاب سبب گردید که نقاشی و تذهیب و تجلید و خطاطی و وصاقتی و زرافشانی و وصالی و صحافی باوج کمال و ترقی برسد و مکتب هنری هرات که از درخشان‌ترین مکتب‌های هنر ایران است پی‌ریزی شود حبیب‌السیر مینویسد : « . . . به مجالست ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضل و هنر در هیچ وقتی از اوقات احوال و اغفال نمی‌نمود و خردمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران به هرات آمده در آستان مکرمت‌آشیانش مجتمع می‌بودند و بلغاء وافر فراست و فصاحتی صاحب‌کیاست از اقطار امصار عراق و فارس و آذربایجان بدرگاه عالم پناهش شتافته صبح و شام ملازمت مینمودند و آن شاهزاده عالیشان در تربیت و رعایت تمامی آن طایفه گرامی کوشیده همه را بوفور انعام و احسان مسرور و شادمان میساخت و هر کس از خوشنویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی میکرد به همگی همت بحالش میپرداخت »^{۲۶}.

کتابخانه بایسنقر میرزا یکی از کتابخانه‌های بسیار نفیسی است که در طول تاریخ ایران بوجود آمده و تنها نظیر آن را باید کتابخانه «سلطان حسین میرزا بای قرا» که شرح آن هم خواهد آمد دانست.

نسخه‌های گرانقدری که از کتابخانه بای سنقر و شاهرخ بهادرخان بجای مانده بهترین نمودار ترقی و تکامل فن کتاب‌سازی و هنر تجلید و تذهیب و نقاشی کتاب در ایران است. در کتابخانه سلطنتی ایران نسخه‌های بی‌مانندی از کتابخانه بای سنقر میرزا و شاهرخ محفوظ است که از نظر ارزش هنری و مادی نمیتوان برای آن حد و معیاری تعیین کرد.

در کتابخانه آقای حاج محمد نججویی^{۲۷} جنگی ارزمند هست که بخط مولانا اظهر تبریزی خوشنویس شاگرد کمال‌الدین جعفر بای سنقری خطاط شهیر کتابخانه بای سنقر میرزا است. این جنگ حاوی اشعاری است که خطاطان کتابخانه بای سنقر میرزا پس از درگذشت ناگهانی این شاهزاده فضل‌دوست و هنرپرور که در ۳۵ سالگی بناگهان درگذشت سروده و بعنوان تسلیت‌نامه بحضور شاهرخ تقدیم داشته‌اند سیف‌الدین نقاش نیز که از نقاشان کتابخانه او بوده است ترجیع‌بندی ساخته است که هر مصرع اول تاریخ ولادت و هر مصرع دوم تاریخ درگذشت بای سنقر میرزا است^{۲۸} و مطلع این ترجیع به ثبت روضة الصفا چنین است:

چندانکه گشت چرخ بدوران روزگار نقش وفا نیافت زدوران روزگار (۱)

بای سنقر میرزا در سنین جوانی دریافت که منجمان در طالع و زایچه او گفته‌اند که در جوانی در خواهد گشت، از آنگاه که بر این تفأل آگاه شد تغییر حال داد و وجود ذیجودی که سراسر وجودش را عشق به هنر و ادب فرا گرفته و مالا مال ساخته بود، بموجودی منزوی و مغموم مبدل گشت و برای فرار از غم مرگ، روز و شب در باغ سفید هرات و دیگر نرته‌ها مست و لایعقل میگذرانید تا سرانجام در اثر افراط در شرب شراب و مخدرات مسموم شد و در ریعان جوانی بکام مرگ فرو رفت و مرگ او را باید ضایعه جبران‌ناپذیری برای دنیای هنر و ادب بشمار آورد. کتابه‌های مسجد گوهرشاد پیغم که از مستحدثات مادرش بود بخط ثلث از اوست که آنها را به سن بیست سالگی نوشته و از قدرت و قوت و استحکام قلم سحر و معجزی بیادگار گذاشته است. قرآنی نیز بخط ثلث نوشت که طول صحایف آن ۲ گز و نیم بوده است و پدرش شاهرخ صله آنرا خراج یکساله خراسان داد.

این قرآن نفیس پس از گذراندن حوادثی برای امان ماندن از تاراج پس از روی کار آمدن دولت صفویه به آرامگاه سلطان ابراهیم فرزند حضرت رضا علیه‌السلام در قوچان سپرده شده بود. پس از فتح قوچان بدست نادرشاه اوراق این قرآن نفیس بدست لشکریان نادر تاراج شد و نادر پس از اطلاع از این واقعه دستور جمع‌آوری آنرا داد لیکن بسیاری از اوراق آنرا تاراج کنندگان شکسته و لت زده بودند.

شاهزاده افسر شاعر قرن اخیر هنگامیکه ریاست معارف (فرهنگ) خراسان را برعهده داشت برای بدست آوردن این قرآن عظیم‌النظیر بقوچان رفت و ضمن کاوش خرابه‌های منضم بآرامگاه سلطان ابراهیم در زیر خاک و خاشاک صندوقی چوبین بدست آورد که خوشبختانه در آن اوراق این قرآن را قرار داده بودند. شاهزاده افسر با کسب اجازه از رضاشاه کبیر قرآن را بموزه آستانه قدس رضوی منتقل ساخت که هم‌اکنون در آنجا است.

رئیس کتابخانه بای سنقر میرزا، میرزا جعفر تبریزی خطاط شهیر شاگرد میرعلی تبریزی بوده است. جعفر تبریزی در نوشتن هفت خط استاد بوده و نستعلیق را از استاد خود امیرعلی که مبتکر این شیوه بود آموخت. او شاگردان بنامی در خط تربیت کرد از جمله اظهر تبریزی و حاجی مقصود و احمد رومی را میتوان یاد کرد.

بای سنقر میرزا به خط و ربط جعفر تبریزی علاقه داشت و باو اجازه داد که بای سنقری

۲۷- چهل مقاله نججویی ص ۲۹۲.

۲۸- خط و خطاطان میرزا حبیب امفغانی، این قسمت بترجمه نویسنده است.

رقم زنده. جعفر بای سنقری از طرف بای سنقر میرزا مأمور نوشتن شاهنامه شد و پس از اتمام آن مصوران دارالمنابع شاهرخی بر صحیفی از آن سی مجلس بسرپرستی سیف الدین نقاش کشیدند که شاهکار هنر نقاشی است و تذهیب آن نیز از بهترین کارهای دوران شاهرخ است و بای سنقر میرزا بر این شاهنامه مقدمه‌ای نوشت که بنامش مقدمه بای سنقری خوانده میشود^{۲۹} این نسخه بی‌مانند در کتابخانه سلطنتی ایران موجود است^{۳۰} شمس بای سنقری نیز که از خطاطان شهیر است مأموریت داشت که از دیوانهای شعرا نسخه برداری کند^{۳۱}.

ادوارد برون در تاریخ ادبیات خود متذکر است که بای سنقر میرزا کتاب دوست‌ترین و بانی زیباترین مکتب کتاب سازی در ایران بوده است^{۳۲} خط و خطاطان مینویسد^{۳۳} «... چهل نفر استادکار و هنرور بریاست مولانا جعفر تبریزی بکتابت و تهیه و استنساخ کتاب مشغول بودند. لوازم کار کتابت و هنرمندان فنون آن از قبیل: وراقان - صحافان - مصوران - مذهبان - مجلدان - وصالان - و صاقان - زرافشانان و دیگر حرف و اصناف مربوط به هنر کتاب از اکناف و اطراف ایران گرد آمده بودند و آنان در اثر انعام و احسان فراوان که بایشان می‌شد، بدایع صنایع بوجود می‌آوردند و به همین علت و سبب هنر پیشرفت و مکتب تازه‌ای در هنر گشوده شد. نوادر آثاری که در آن زمان بوجود آمده است تا دامن قیامت دست حوادث زمان نمیتواند فرسود و انقلابات جهان نیز نمیتواند بر آن دست یافت. در کشورهای شرقی و غربی در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی و مجموعدهای شخصی و موزه‌ها ممکن نیست که نمونه‌ای از هنر آن دوران را نداشته باشند.» در جنگی که از آن یاد کردیم ضمن یکی از مراثی چون اشاره‌هایی به چگونگی امور کتابخانه بای سنقر میرزا شده است و نمونه‌ای از عشق و علاقه بای سنقر بکتاب است منتخبی از آنرا می‌آوریم:

از کمال الدین جعفر بای سنقری:

شهریارا تا برفتی از سر اهل هنر	شد کتاب صبر ما ابتر ورق زیر و زبر
یافتی از لطف شه هر کهنه خطی عمر نو	بشکند پششی کنون چون رفت پشتیان ز سر
از مرقع نامه‌ها آید بگوش جان مرا	صورت بی‌جان مگر گشتند از این غم یا خبر
خواندن اشعار بی‌معنی شد و صورت حرام	پادشاه صورت و معنی ز عالم شد مگر
قطعه‌ای یاقوت دادی قطعه یاقوت را	صیرفی کو تا شناسد لعل و یاقوت از حجر
گشت خط منسوخ و صورتگر بجان در مانده است	چون عطا نبود کشد جدول، کش از خون جگر
داشتی صد برگ جلد نسخه از زر و کون	ای مذهب مشکلت از زر نگرده حل اگر
می‌نویسم جنگ و دردم میشود تر ز آب چشم	کرده‌ام بعد از تو حاشا خط خود را خوب تر

✱

نسخه‌ها رفتند در جلد سیاه از سوز و درد	بسته بر سر جدول زر هم کبود از لاژورد.
--	---------------------------------------

✱

تا محقق گشت بر کتاب عالم این خبر	در زبان کلک‌ها ناید برون جز آه، آه
تا بتوقع اجل شد نامه عمرش سجل	حال من چون خط پریشان گشته خط اینک گواه
نسخ و تعلیق از غبار غم نسازد چهره پاک	چون نخواندش دگر هرگز به نزد پادشاه.

از مولانا منشی:

دی در کتابخانه شدم دیدم اندر او	جمعی بگریه جمله گره برجبین زده
اهل کتابخانه همه جامه‌ها سیاه	انداخته دوات و قلم بر زمین زده
کاتب سیاه کرده قد و قامت الف	بی‌نقطه سیه برخ حرف شین زده.

۲۹- برای اطلاع از ارزش مقدمه بای سنقر به‌یست مقاله تزوینی قسمت دوم مراجعه فرمائید.
 ۳۰- افراد بی‌اطلاع چنان می‌پندارند که نقاشی‌های این شاهنامه کار بهزاد است درحالی‌که بهزاد در آن زمان هنوز متولد هم نشده بوده است.
 ۳۱- خط و خطاطان.
 ۳۲- از سعدی تا جلالی علی‌اصغر حکمت.
 ۳۳- ص ۱۸۲ - ترکی.

ابن بطوطه

جهانگردی در قرون وسطی و سفر از اصفهان تا اندلس

کشور پادشاهی مغرب (مراکش) که در منتهی‌الیه شمال غربی افریقا واقع است از دیرباز با کشور ما روابطی دوستانه داشته است. بازدید شاهنشاه آریامهر از کشور مغرب و دیدار قریب الوقوع اعلیحضرت سلطان حسن دوم پادشاه آن کشور از ایران تجلّی نوینی از این روابط مودت‌آمیز است مقاله زیر بدنبال بازدید محمدالفاسی رهبر حزب استقلال مغرب که چندی پیش از کشور ما و آثار باستانی اصفهان دیدن نمودند نوشته شده است.

سخنی چند راجع به ابن بطوطه

از دیار مغرب اقصی یعنی قسمتی از دنیای معلوم امروز که مراکش نام دارد و در شمال غربی قاره آفریقا واقع است مقارن ۶۶۲ سال پیش ازین مردم یکی از شهرهای آن بنام طنجه سیاحی برخاست و بعشق جهانگردی با وسایل آن روز بمسافرتها دور و دراز دست زد. نام این سیاح ابن بطوطه است و او در زمانی که بیش از ۲۰ تا ۲۲ سال نداشت مسافرت شگرف خود را آغاز کرد. وی قریب ۲۸ سال بسیر و سیاحت و کسب دانش و معرفت و مطالعه در آفاق و انفس پرداخت و در این مسافرتها طولانی یا با پای پیاده طی طریق میکرد و یا از وسایل حمل و نقلی که بزرگان و مشاهیر و اشخاص سرشناس برای وی فراهم میکردند استفاده مینمود. عشق بسفر و دیدن اقوام و اقالیم گوناگون چنان در این جهانگرد شدت داشت که وی با وسایل موجود هفت قرن پیش توانست خود را به پکن و روسیه و از آنجا بقلب آفریقا برساند. ابن بطوطه در دوران ۲۷ سال مسافرت خود لااقل چهل بار ازدواج کرد و پس از بازگشت بطنجه مدت ۲۳ سال دیگر نیز بزندگی ادامه داد.

بخلاف مارکوپولو سیاح معروف ونیزی که ۵۰ سال قبل از ابن بطوطه عازم مشرق زمین شده بود ابن بطوطه نه تاجر بود و نه سفیر بلکه در ابتدا یکی از طلاب علوم معقول و الهیات بود که مصمم شده بود با پای پیاده بمکه مسافرت کند و در آن موقع ۲۱ سال داشت. در این مسافرتها اشخاص مختلفی از دختر امپراطور روم شرقی گرفته تا یکی از دزدان دریائی بنگاله باو وسیله حمل و نقل دادند. در نزدیکی دهلی سیاه‌پوستی او را بر پشت خویش حمل میکرد و ابن بطوطه در آن حال در خواب خوش فرو رفته بود. ابن بطوطه در اسکندریه از شهرهای مصر برهان‌الدین اعرج دانشمند و زاهد معروف را ملاقات کرد. اعرج باو میگوید چنین می‌فهمم که شوق و علاقه و آفری بدیدن ممالك مختلف داری در این صورت باید از فریدالدین برادر من در هندوستان و قطب‌الدین برادر دیگرم در چین دیدن کنی و هنگامیکه ایشان را ملاقات کردی سلام مرا بآنها برسانی. ابن بطوطه دریادداشت‌های خویش شرح کامل مسافرتها خود را نگاشته و درباره تجارت و خورد و خوراک مردم و بخصوص راجع بزنان شرح جامعی نقل کرده است. وی برای اولین مرتبه که در آفریقا چشمش بدرخت تنبول میافتد منظره درخت در او تأثیر عمیقی می‌بخشد. نوشته است که منظره این درخت شخص را بحال وجد و نشاط می‌آورد. ابن بطوطه در کنار دریای سیاه سوار بر کشتی شد ولی سخت مریض شد و از طرف دیگر نزدیک بود غرق شود ولی بهر زحمتی بود



راست : مسجد اشترکان
چپ : سردر مسجد اشترکان

خود را بشبه جزیره کریمه رسانید و از آنجا بوسیله گاریهای کندرو و یا اسبهای که حکام محلی در اختیار او می گذاشتند عازم مسکو شد. خیلی میل داشت باز هم بنواحی شمالی تر برود و ببیند آیا راست است که در آن نواحی در فصل زمستان تقریباً تمام ۲۴ ساعت شب است ولی باو گفتند که وسائط نقلیه برای آن نواحی نیست مگر سورتیهایی که سگان قوی هیکل قطبی آنرا میکشند اما ابن بطوطه حاضر باین مسافرت نشده و میگوید من سوار سگ نمیشوم.

ابن بطوطه سپس به هندوستان رفته و از آنجا با يك كشتی عازم چین میشود و در آنجا برادر برهان الدین زاهد اسکندریه را ملاقات میکند. وقتی که ابن بطوطه بشهر خنسا (کینکسه) میرسد ۵۵ سال از فوت سعدی شیرازی گذشته بود ولی اشعار شیخ شیراز را ملاحان چینی هنگام سفر و یا تفریح روی دریا می خواندند. ابن بطوطه می نویسد: امیر شهر (قورتای) ما را بخانه خود مهمان کرد و جشنی ترتیب داد. سه روز مهمان او بودیم سپس پسر خود را با ما بگردش بخلیج فرستاد. بر سفینه ای سوار شدیم. پسر امیر در سفینه دیگری سوار بود و از اهل طرب و موسیقی جمعی را همراه داشت.

ابن سازندگان بچینی و عربی و فارسی مینواختند اما پسر امیر به آواز فارسی عشقی مخصوص داشت و آهنگی باین زبان میخواندند و من چون چندین بار بلحنی که میخواندند گوش دادم آنرا یاد گرفتم. ابن بطوطه نوشته است که آنها چنین میگفتند:

تادل بمهرت داده ام در بحر فکر افتاده ام چون در نماز استاده ام گوئی بمحراب اندری
ابن بطوطه پس از گردش در سراسر چین بافریقای شمالی باز می گردد و در عرض راه چند تن از زنان سابق و فرزندان خود را می بیند و سپس عازم جنوب اسپانیا میشود و پس از ورود بمراکش چون وسیله آماده و مهیا بود سفری نیز بقلب آفریقا میکند و سرانجام هنگامی که ۵۰ سال داشت دست از سفر باز کشید و در طنجه مقیم شد تا در ۷۳ سالگی بدرود حیات گفت.

ورود ابن بطوطه بشهر اصفهان

ابن بطوطه در مسافرت خود به ایران از طریق بحر و آبادان و شوشتر و ایذه و لنجان بشهر اصفهان وارد شده است. لنجان از نواحی پربرکت اصفهان است که زاینده رود از آن میگذرد

و بدو قسمت لنجان علیا و سفلی تقسیم میشود: مرکز لنجان علیا مبارک است و مرکز لنجان سفلی فلأولر^۱ جان است که پلی تاریخی نیز از عهد صفویه دارد. ابن بطوطه در لنجان سفلی از آبادی بزرگی که اشترگان (اشترجان) نام دارد و بهنگام ورود وی شهری آباد و معتبر بوده است گذشته است.

مسجد اشترگان بنای معروف قرن هشتم هجری که ابن بطوطه آنرا دیده است

اشترگان که امروز آنرا اشترجان مینامند دهکده ایست که در چهل کیلومتری جنوب غربی اصفهان در بلوک لنجان واقع شده و یک جاده اسفالتی خوش منظره که از باغات و مزارع و مناظر کوهستانی احاطه شده آنرا بشهر اصفهان اتصال میدهد و در مدتی کمتر از یک ساعت میتوان از اصفهان بآن محل رفت. در این دهکده مسجد باشکوهی وجود دارد که در اواخر سلطنت سلطان محمد اولجایتو بوسیله یکی از بزرگان محل بنام محمد بن محمود بن علی اشترجانی بنا شده است. وی پس از الجایتو از مستوفیان و منشیان بزرگ جانشین وی سلطان ابوسعید بهادرخان بوده است و مدتها وزارت امیر سونج از امرای مشهور او را بعهده داشته است. مترجم رساله محاسن اصفهان حسین بن محمد بن ابی الرضا علوی آوی در ذکر پنجم از کتاب (محاسن) ازبانی مسجد اشترگان بنام: صاحب مغفور سعید فخرالدوله والدین محمد الاشرجانی طاب ثراه با تجلیل تمام نام میبرد و میگوید که در غمخوارگی زیرستان و دبستگی باحوال بیچارگان دقیقه ای فروگذار نکرده و خواب خوش را بر خود حرام کرده بود و چون مردم لنجان از ظلم و جور حکام اصفهان بدو شکایت میبردند با موافقت پادشاه وقت حکومت لنجان را شخصاً بعهده گرفته همت بر ضبط و اتساق امور محرووف گردانید و در زمان او عدل و داد جانشین ظلم و جور شد.

و این است کتیبه تاریخی مسجدی که محمد اشترجانی در اشترگان بنا کرده است:

«امر ببناء هذا المسجد المبارك صاحب الاعظم ملك الوزراء في العالم فخر الدنيا والدين محمد بن محمود بن علی الاشرجانی».

و در کتیبه سردر شرقی مسجد سال ساختمان آن (۷۱۵ هجری) بشرح زیر آمده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا في سنة خمس عشرة وسبع مائه».

ساختمان این مسجد که از لحاظ معماری و تزیینات فراوان گچ بری بهیچوجه متناسب با موقع امروزی دهکده اشترگان نیست بخوبی میرساند که در ۶۷۲ سال پیش که ساختمان آنرا پایان داده اند در مرکز شهری بزرگ و پر جمعیت واقع بوده است و ابن بطوطه ۶۶۰ سال پیش و درست دوازده سال پس از اتمام ساختمان آن در زمانی که سلطنت ممالک محروسه ایران با سلطان ابوسعید بهادرخان بوده است باین شهر وارد شده و از مسجد آن دیدن کرده است.

ابن بطوطه در این باره چنین می نویسد:

«... پس مسافرت ما در زمین پهناور و پر آبی آغاز شد که از مضافات شهر اصفهان بشمار میرود و در این طریق نخست بشهر اشترگان رسیدیم. اشترگان شهری است نیک و پر آب و دارای باغها. مسجد زیبایی نیز دارد که آبی از وسط آن میگذرد^۲. جوی آبی که ابن بطوطه از آن نام میبرد هم اکنون بیرون از مسجد در مقابل سردر باشکوه تاریخی آن جریان دارد و نویسنده این مقاله بکرات از آن دیدن کرده است.

ابن بطوطه در راه اصفهان

ابن بطوطه می نویسد: سپس بشهر فیروزان رفتم^۳ که شهری کوچک است و نهرها و باغها و درختها دارد. بعد از نماز عصر بود که باین شهر رسیدیم و مردم برای تشییع جنازه ای به بیرون



منار طوقچی از آثار قرن هشتم هجری



ساختمان آرامگاه علی بن سهل

شهرآمیده بودند از پیش و پس جنازه مشعلها فروخته بودند و بدنیاال آن شیپورها میزدند و مغنیان آوازهای طربانگیز میخواندند. ما از کارآنان درشگفت شدیم و یک شب در آنجا ماندیم و فردا بقریه فیلان رفتیم.

فیلان قریه بزرگی است که روی رودخانه عظیمی ساخته شده^۲ و در کنار آن مسجد بسیار زیبایی وجود دارد و از زمین تا داخل مسجد پله میخورد و اطراف را باغها فرا گرفته است. آن روز را نیز از وسط باغها و آبها و دیده‌های زیبا که برجهای کبوتر زیادی در آنها دیده میشود بسیر خود ادامه دادیم و پسین روز شهر اصفهان رسیدیم.

ابن بطوطه در اصفهان

پس ابن بطوطه شهر اصفهان وارد شده است و در مورد این شهر چنین می‌نویسد:
« اصفهان که از شهرهای عراق عجم است شهری بزرگ و زیبا است ولی اکنون قسمت

۲ - هم‌اکنون این ناحیه بنام شهر و فیروزان^۳ نامیده میشود.

۳ - مقصود زاینده‌رود اصفهان است.

زیادی از آن در نتیجه اختلافاتی که بین سنیان و شیعیان آن شهر بوقوع می‌پیوندد بویرانی افتاده . این اختلافات هنوز هم ادامه دارد و مردم آن شهر دائم در مناظره و کشتار بسر می‌برند . میوه در اصفهان فراوان است از جمله زردآلوی بی‌نظیری که قمرالدین نامیده میشود و آنرا خشکانیده ذخیره میکنند . هسته این زردآلو شیرین است . دیگر از میوه‌های اصفهان به آن شهر است که نظیرش در هیچ جا پیدا نمیشود . به اصفهان بسیار خوش طعم و بزرگ است . دیگر از میوه‌های این شهر انگور عالی و خربزه عجیبی است که غیر از بخارا و خوارزم در هیچ جای دنیا مثل و مانند ندارد . پوست این خربزه سبز رنگ است و داخل آن قرمز و آنرا میشود نگاه داشت مانند شریحه که در بلاد مغرب نگه میدارند . اهالی اصفهان مردمی زیباروی‌اند . رنگ آنان سفید و روشن و متمایل بسرخ است . شجاعت و ترسی از صفات بارز ایشان میباشد . اصفهانیها مردمانی گشاده دست‌اند . همچشمی و تفاخری که میان آنان در مورد اطعام و میهمان‌نوازی وجود دارد منشاء حکایات غریبی شده است مثلاً اتفاق می‌افتد که يك اصفهانی رفیق خود را دعوت میکند و میگوید بیا برویم نان و ماست باهم بخوریم ولی وقتی او را بخانه میبرد انواع غذاهای گوناگون پیش او می‌آورد و اصفهانیها باین رویه خود مباحثات زیاد میکنند . هر دسته از پیشه‌وران اصفهان رئیس و پیش‌کسوتی برای خود انتخاب میکنند که او را (کلو) مینامند . دسته‌های دیگر هم که اهل صنعت و حرفه هستند بهمین نحو رؤسائی برای خود بر میگزینند . جوانان مجرد این شهر جمعیت‌هائی دارند و بین هر يك از گروه‌های آنان با گروه دیگری رقابت و همچشمی برقرار است . مهمانیها میدهند و هر چه میتوانند در این مجالس خرج میکنند و محفلی عظیم با انواع غذاهای مختلف فراهم می‌آورند . حکایت میکردند که یکی از این دسته‌ها دسته دیگر را بمهمانی خوانده و غذای آنان را با شعله شمع پخته بود دسته دیگر که خواسته بود تلافی بکند در دعوتی که متقابلاً بعمل آورده بوده برای تهیه غذا بجای هیزم حریر مصرف کرده بود . «

آرامگاه علی بن سهل

در انتهای محله طوقچی و در آن طرف حصار قدیم اصفهان که اکنون قطعه دیواری از آن باقیست بفاصله کمی در پشت خندق شهر جائیکه در زمان سلجوقیان محله (فِلْفِلْچِی) نامیده میشده و از محلات پر جمعیت اصفهان بوده آرامگاه علی بن سهل واقع شده است . از قبله و ضریح علی بن سهل که از بزرگان عرفای قرن هشتم هجری بوده است با وجود موقوفات فراوان آن فعلاً اثری باقی نیست و سالهاست که این بنای مشهور اصفهان بویرانی گرائیده و آنچه از آن فعلاً برجای مانده است اطاق محقر خشت و گلی است که جدیدالبناء میباشد و اطراف آنرا اراضی زراعتی فرا گرفته است .

عارف مشهوری که در این قبه مدفون است بنا ب ضبط حافظ ابو نعیم (ابو الحسن بن سهل بن محمد بن ازهر اصفهانی است)^۴ که از مردم اصفهان و از بزرگان و اعلام صوفیه بشمار میرفته و در زمان خود و همچنین پس از مرگش شهرت بسزائی داشته است چنانکه تا این زمان نیز مردم اصفهان و سلسله صوفیه آرامگاه او را بنظر احترام و تجلیل مینگرند و باتوسل باو حاجات خویش را می‌طلبند .

ابن بطوطه در زاویه منسوب به علی بن سهل پذیرائی شده است

ابن بطوطه در خانقاه علی بن سهل منزل کرده و مدتی پذیرائی شده است . وی در این باره چنین می‌نویسد :

«در این شهر در زاویه منسوب بشیخ علی بن سهل که شاگرد جنید بوده است منزل کردم . این زاویه مورد احترام و زیارتگاه مردم اصفهان است و در آن بمسافرین غذا داده میشود و گرمابه‌ای عالی مفروش به رخام دارد که دیوارهایش از کاشی است . این حمام وقف است و از مراجعہ کنندگان پولی مطالبه نمیشود . شیخ این زاویه عابد پرهیزکار قطب الدین حسین پسر شیخ ولی الله شمس -



رهبر حزب استقلال مغرب در آرامگاه علی بن سهل

الدین محمد بن محمود بن علی معروف برجاء بود و برادر او شهاب الدین احمد نیز مردی دانشمند و منصف بود. چهارده روز در زاویه پیش این شیخ قطب الدین بودم و از مراتب خداپرستی و درویش نوازی او و تواضعی که در برابر فقرا داشت چیزها دیدم که مایه اعجاب بود. شیخ در پذیرائی و اکرام من مبالغت فرمود و جامه‌ای نیک بمن بخشید و همان ساعت که بزوايه رسیدم غذائی با سه عدد خربوزه اصفهان که تا آن روز نخورده بودم برایم فرستاد.

روزی شیخ قطب الدین در زاویه‌ای که منزل کرده بودم بدیدن من آمد. منزل من مشرف بیابانی بود که تعلق بشیخ داشت. آنروز لباسهای شیخ را شسته و در باغ پهن کرده بودند تا بخشکد. از جمله لباسها جبه سفید گشادی بود که در آن نواحی (هرزمیخی)^۵ نامیده میشود و من چون آنرا دیدم باخود اندیشیدم که مستحق چنین جبه‌ای هستم. شیخ که بمنزل من آمد در باغ نگرست و یکی از خدامش را گفت برو و آن جامه هرزمیخی را پیش من آر. جامه را آوردند و شیخ آنرا بر من پوشانید، من بیابش افتادم و بوسه‌ها زدم و تقاضا کردم که طاقیه^۶ سر خود را با اجازه‌ای که پدر او شمس الدین از شیوخ خود داشته و او از پدر تلقی کرده بمن بخشد. شیخ در چهارده جمادی الآخر سال ۷۲۷ آن طاقیه را در همان زاویه بمن داد و سلسله مشایخ این شیخ که خرقة از آنها دارد بدین ترتیب است:

شمس الدین - تاج الدین محمود - شهاب الدین علی الرجا - امام شهاب الدین - ابی حفص عمر بن محمد بن عبدالله سهروردی - شیخ کبیر ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی - عم^۷ وی امام وحید الدین عمر - پدر او محمد بن عبدالله معروف بعمویه - شیخ اخی فرج زنجانی - شیخ احمد دینوری - امام ممشاد دینوری - شیخ علی بن سهل مفدی - ابوالقاسم جنید - سری سقطی - داود طائی - حسن بصری - امیر المؤمنین علی بن ابیطالب^۷.

آیا در زمان ابن بطوطه منارجنبان اصفهان شهرت امروزی خود را داشته است؟
چنانکه ذکر شد ابن بطوطه در سال ۷۲۷ هجری در اصفهان بوده است و از طرفی میدانیم که بقعه منارجنبان که در قریه کار^۸ لادان^۹ در هفت کیلومتری مغرب اصفهان واقع است در سال ۷۱۶

۵ - هرزمیخی یا هزارمیخی نوعی از جامه درویشان بوده است که بخیه بسیار بر آن میزدند و پولک دوزی هم میشده است و در ادبیات و شعر فارسی بکنایه از آسمان پرستاره نیز بکار برده شده است مانند این شعر جمال الدین سلمان که میگوید:

دوتویی فقرا جامه ایست کر عظمت
هزار میخی افلاکش آستر یابی
یا در این شعر خاقانی که میگوید:

بر کنش میخ غم ز دل پیش که صبح بر کند
این خشن هزارمیخ از سر چرخ چنبری
(رجوع شود به برهان قاطع ذیل لغت هزارمیخ).

۶ - طاقیه نوعی از کلاه بلند و تاجدار است.

۷ - این چیزی در صحت ترتیب رجال این سند اشکال کرده است.



بنای منارجنبان

هجری پس از وفات عموعبدالله کارلادانی بر روی آرامگاه او بنا شده است. در وفات عموعبدالله در سال ۷۱۶ نیز هیچگونه تردیدی نیست و ما عین کتیبه سنگ مزار او را ذکر میکنیم:

« هذا قبر الشيخ الزاهد البارع المتورع السعيد المتقى عموعبدالله بن محمد بن محمود سقلا رحمة الله عليه ونور في السابح عشرة من شهر ذي حجة سنة ست عشرة وسبعمائة ».

بنابراین ابن بطوطه درست یازده سال پس از وفات عموعبدالله بقعه منارجنبان را دیده است و در حالیکه او از منارجنبان بصره در سفرنامه خود یاد کرده است و می نویسد که مسجد علی (ع) در بصره هفت مناره دارد که یکی از آنها متحرک است و خود ابن بطوطه حرکت این مناره را شخصاً آزمایش کرده^۸ معذک بهیچوجه از منارجنبان اصفهان که شهرت آن امروز عالمگیر شده نامی نمی برد. در این مورد چگونه میتوان اظهار نظر کرد؟ بنظر نویسنده این مقاله چنین می رسد:

۱- ممکن است در زمان اقامت ابن بطوطه در اصفهان با آنکه یازده سال از مرگ عموعبدالله می گذشته است هنوز بقعه آرامگاه وی بنا نشده بوده ولی این مطلب خیلی بعید بنظر می آید و تصور آن هم مشکل است زیرا عموعبدالله مرد زاهد بارع و متورع مشهوری بوده که در محل معروفیت و مقبولیت تمام داشته و یقیناً تا یک سال پس از فوت او دست بکار ساختن این بقعه شده بوده اند و در ایام اقامت ابن بطوطه در اصفهان این بقعه وجود داشته است.

۲- چنانکه معماران محلی اصفهان از نظر فنی به نگارنده نظر داده اند ساختمان مناره ها مدتی بعد از بنای بقعه باین اثر تاریخی الحاق شده است و این مطلب باتوجه به سفرنامه دوجهانگرد معروف یکی ابن بطوطه در قرن هشتم هجری که مطلقاً از منارجنبان اصفهان چیزی ذکر نمی کند و دیگری شوالیه شاردن فرانسوی^۹ که سفرنامه او راجع به اصفهان بسیار جالب است و سه قرن و نیم پس از ابن بطوطه در اواخر سلطنت شاه عباس دوم و اوایل سلطنت شاه سلیمان صفوی در اصفهان میزیسته و با آنکه دقیقاً اصفهان را توصیف میکند و همه آثار ارزنده معماری و جالب شهر را از کاخها و پلها و مساجد و معابر و تکایا و بازارها و کلیساها و حتی منازل معروف و مناره ها را ذکر میکند بهیچوجه از منارجنبان اصفهان مطلبی بیان نمی کند باید به آن دسته از معماران مجرب قدیمی اصفهان که به نگارنده گفته اند مناره های بنای منارجنبان مدتی پس از ساختمان بقعه اصلی باین بنا الحاق شده است حق داد و گفته آنها را تا این حد که ممکن است در آخر سلطنت صفویه این مناره ها ساخته شده باشند تأیید کرد. بدیهی است اظهار نظر منطقی و مستدل دیگران و کشف نوشته تاریخی و مستندی در آینده شاید بتواند موضوع را آشکارتر نماید.

۸- رجوع شود به سفرنامه ابن بطوطه چاپ تهران صفحه ۱۷۷.

۹- Jean Chardin

ایران در آینه جهان

(۶)

کیکائوس جهان‌داری
ترجمه و تلخیص از کتاب لوئی هو

در شماره‌های گذشته شرحی درباره موقع جغرافیائی ایران و کیفیات اقلیمی آن نوشتیم و پس از آن به بحث در تاریخ حفاری در ایران و روشهای حفاری و طریق نمره گذاری مراحل مختلف تمدن‌های شناخته شده و بخصوص انتقاد از روش گذشتگان پرداختیم. وژاک دومرگان را با اشتباهاتی که در روش کار خود داشت بعنوان نمونه یادآور شدیم و گفتیم که هدف از حفاری نباید جمع‌آوری اشیاء گران بها برای موزه‌ها باشد، بلکه باید روشن کردن تاریخ گذشته و آگاهی به توالی مراحل که از فرهنگها و تمدن‌های متمایز گواهی میدهد و جهت همت باستانشناس قرار گیرد. و اینک دنباله بحث:

اما در مرحله چهارم از لایه سوم (۴ و III) گام مهمی به پیش برداشته می‌شود ولی بهر تقدیر این پیشرفت گسیختگی در رشته پیوسته تحول و تکامل قبلی محسوب نمی‌شود زیرا سفالینه‌ها همان شکل و قالب قبلی خود را حفظ کرده‌اند و مردگان نیز هر چند بدون رنگ آمیزی معهود باز در حال نشسته در خانه‌ها دفن گردیده‌اند. اما از مرحله چهارم لایه سوم به بعد مانند مرحله B از حصار يك (I-B) به گداختن و ریختن مس در قالب پرداخته‌اند، در این مرحله سوزن‌های درازی که بیش از بیست سانتیمتر طول دارد و همچنین اولین تیشه‌ای که سوراخی در کنار آنست بدست آمد.

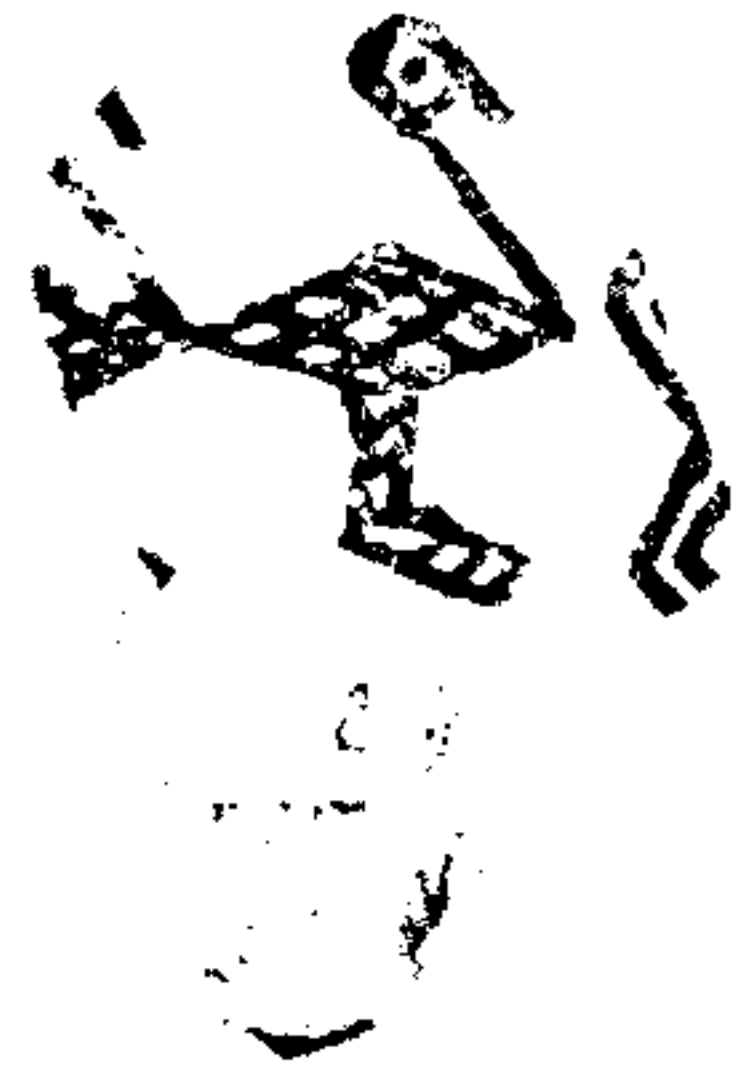
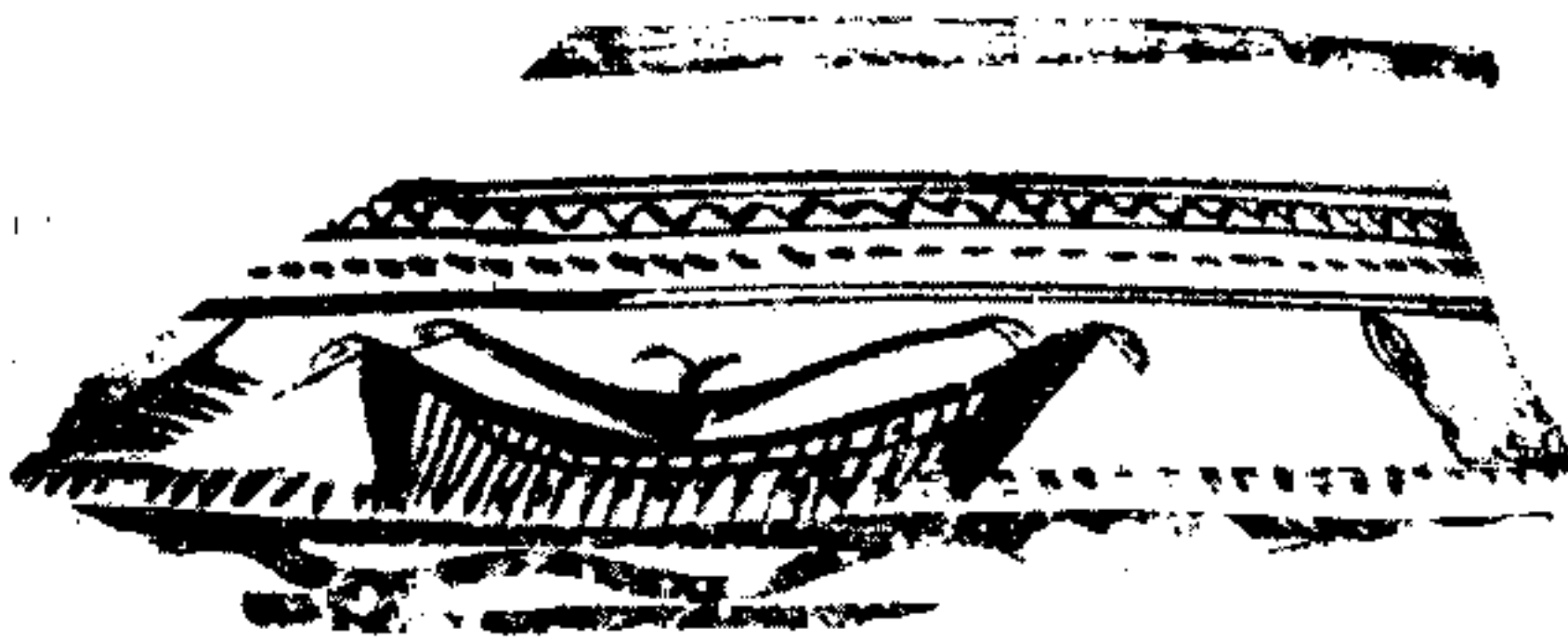
در لایه بعدی اشیاء تازه‌ای بدست آمد. مته، سوزن، تبرهای پهن و هموار و دشنه‌هایی با دندانه‌ای در میان آنها. در سيلك و حصار حتی به آثاری از ابزارهایی که خاص حرفه معینی است نیز بر می‌خوریم. مثلاً سفال‌سازی به صنعت گروهی از پیشه‌وران متخصص مبدل شده است. در مرحله سوم از سيلك سه (۳ و III) دستگاه مخصوص چرخاندن (تخته ساده‌ای که روی زمین قرار گرفته و یکمک آن می‌توان در جریان کار ظرفی را که در دست تهیه است بر حسب ضرورت بهر طرف چرخاند) بکار رفته است. بعد در مرحله چهارم از لایه سه احتمالاً این وسیله به چرخ مخصوص کوزه‌گری تبدیل شده است. این دیگر به معنی يك پیشرفت فنی اساسی است و امکان می‌دهد که شکل سفال بسیار منظم‌تر باشد و از آن گذشته در تهیه سفال تسریعی مهم محسوب می‌شود و به پیشه‌ور امکان می‌دهد که سفال را بمقدار دلخواه بسازد و آنرا انبار کند. از این پس سفال‌گران در کار خود جسارت بیشتری نشان می‌دهند و ما به عنوان مثال می‌توانیم جامی را که پایه‌های بلندی دارد ذکر کنیم (مثلاً در تپه حصار). خاک سفالها از این پس فشرده‌تر می‌شود و آثار کاه دیگر به کلی محو می‌گردد. سطح سفال مانند مراحل ششم و هفتم از لایه سه سيلك رنگ نخودی و اغلب سبز باز دارد و این خود به معنی نزدیک شدن به فن سفال‌سازی جنوب شرقی ایران است. تزیینات سفال



۱- پاره سفال با نقش تیر انداز - تپه جویا - چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح - نوور ۲- پاره سفال يك رنگ با نقش پرندگان تپه گیان V نوور

که همواره برنگ سیاه است حالت پیچیده تری به خود می گیرد که عبارت است از اشکال هندسی، کتیبه‌هایی با نقش حیوانات وحشی، پرند و مار. نقش پلنگ و بز وحشی به کرات دیده می شود. در ابتدا این نقش‌ها از یکدیگر با خطوط جدا شده است اما بعدها همه بدن‌ها یکدیگر ظاهر می گردد. برای نخستین بار به نقش سگان تازی برمی خوریم. بعدها این نقش بسیار طرف توجه قرار می گیرد و رواج بسیار پیدا می کند. خصوصیات سبک شوش A در این جا نیز چشم می خورد: تنه‌ای که بسیار کوچک تر از حد معمول نمایانده شده با شاخه‌هایی بی اندازه بزرگ آراسته می شود. سرانجام نقش انسان را نیز می بینیم که با گذشت زمان بر سفالها مکررتر می گردد آنهم بصورت سایه‌ای از او با تهیگاهی باریک، شانه‌هایی پهن و سری نیمرخ و استیلزه شده.

در مرحله سوم سیلک استعمال مهر رواج می یابد. سنگهای کنده کاری شده باین کار می آمدند که با نقش خود بیش دست نخوردگی ظرفها باشند یا نوع مظروف را روشن کنند و یا مالک هر ظرفی را اعلام دارند. قدیمیترین مهرها در مرحله اول سیلک سه بدست آمده اما می توان حکم کرد که این مهر مربوط به مراحل دیگر باشد و اتفاقاً گذار آن باین قسمت افتاده باشد زیرا در مراحل دوم و سوم سیلک سه هیچ دلیلی بر تأیید استعمال مهر بدست نیامد. در مرحله چهارم سیلک سه مهری شبیه تکه با شکل منظم هندسی بدست آمده است. همچنین صفحات مسطحی با سوراخی در وسط آنها کشف شد که گویا به عنوان تعویذ آنها را بخود می آویخته‌اند. پس سیلک سه دوره ایست که در آن فلز کاری آغاز شده، مهر رواج یافته و دستگاه کوزه گری اختراع شده است. رویهمرفته اینها را می توان يك انقلاب فنی شمرد. حال این پرسش پیش می آید که آیا این همه در کوره‌های ایران ابداع شده و آنگاه به بین النهرین رفته است یا نه؟ پاسخ این پرسش چندان آسان نیست. اطلاعات فعلی ما حاکی از اینست که رواج این چیزها به موازات یکدیگر بوده است. قشرهای يك تا پنج سیلک سه (۵ - ۱ و III) محتملاً با مراحل از تل حلف و عبید در دشت بین النهرین به موازات یکدیگر بوده‌اند. قشرهای يك و دو از سیلک سه به نحوی آشکار با تل حلف قدیم که در آن کتیبه‌هایی با نقش پلنگ یافته شده است قرابت دارد. همچنین نیمرخ سایه‌ای انسان که در قشر پنج سیلک سه بدست آمده در تل حلف نیز دیده می شود. نقوش هندسی



۳- پاره سفال با نقش پرندۀ - تپه موسیان لوور
۴- ظرف يك رنگ با تصوير دو پرندۀ شوش 11 لوور

قشبر پنج از سیلک سه را تقریباً می‌توان از فرط شباهت با همین نقوش که در عبید یافته شده اشتباه کرد. مک‌کاون این شباهت را دلیل آن می‌گیرد که تمدن عبید اصلاً ایرانی بوده است.^۱ اما برای قدیمیترین مرحله عبید هیچ شاهی در دست نیست. بنظر می‌آید که قشرهای ششم و هفتم سیلک سه (۶ و ۷ و III) با اروک همزمان باشد. از قشر ششم سیلک سه دو گلدان بدست آمده بدون هیچ تزیینی با دولوله منقار شکل^۲. این خصوصیات هر دو متعلق به اروک هفتم است. این لوله منقار شکل در سیلک سه بسیار نادر است. در این مورد دیگر باید گفت که اندکی از نفوذ غرب آشکار است.

سفالهای باشکوهی را که داورگان در شوش کشف کرد باید به دوره عبید منسوب داشت. متأسفانه معلوم نیست این اشیاء ذیقیمت به کدام قشر تعلق داشته است. بهر تقدیر این آثار خود گواه بر آنست که جنوب غرب ایران یکی از اولین کانونهای سفال نقش دار بوده است. سفالهای جنوب غربی ایران امروز کاملاً شناخته شده است و ما این شناسائی را از طرفی مدیون حفاریهای فرانسویان و از طرف دیگر اسناد و مدارکی هستیم که از ناحیه شوش (تپه موسیان، تپه علی آباد، خزینه، جعفر آباد، بندبال، جوویا و بحلان) بدست آمد و همچنین حفاریهای تل باکون. در سال ۱۹۲۸ هر تسفلد به حفاری در تپه کوچکی در حوالی تخت جمشید که هنوز اسمی نداشت پرداخت. او تا به سال ۱۹۳۱ به کار خود ادامه داد و در این حفاری با لانگسدرف همکاری کرد. او که از طرف مؤسسه شرقی دانشگاه شیکاگو مأموریت داشت به این ناحیه اسم تل باکون را داد^۳. از چهار

1 - D.E. Mc. Cown, *The Comparative Strotigraphy of Early Iran*, OIS, 23, 1942.

2 - Sialk. p. 135, pl. LXIX

3 - A. Langsdorff and D.E. Mc. Cown. Tall i-Bakun A, season of 1932, University of Chicago, *Oriental Institute Publications LIX* (1942).

قشر باکون A سفالهایی با تزیین بسیار بدست آمد و این خود گواه بر تمدن پیشرفته‌ای است که با شوش A مطابقت دارد. در همه جا جامهای مخروطی شکل متعددی بدست آمد. یکی از آنها در سطح خارجی خود تصویر دو بزکوهی باشاخهای بسیار دراز را دارد. پیچ این شاخها تقریباً تمام سطح خارجی جام را دربر گرفته است. گاهی تنها به تصویر شاخ اکتفا شده است. بدین طریق اشکال حیوانات تبدیل به نقوش تزیینی گردیده است. آنگاه این نقوش را با طرحهای هندسی محض توأم کرده‌اند و چیزی شبیه صفحه شطرنج و ستاره‌های چهارپر ایجاد شده است. تمام این سفالها را بدست ساخته‌اند و در کوره‌های مخصوصی پخته‌اند. تکه‌هایی که چلیپا و نقوش پیچیده دیگری بر آنها نقش شده بجای مهر به کار می‌رفته است. اسلوب ساخت این مهرها مانند سفالها حاکی از وجود قرابت بین باکون A و شوش A می‌باشد.

در شوش بود که اقلام اصلی سفالهای قدیمی نقش‌دار بدست آمده منطقه شوش تپه باشکوهی است با سه قله که با ارك آپادانا و شهر پادشاهی هخامنشیان آراسته بوده است. از سال ۱۸۹۷ گروه حفاری فرانسویان در آن ناحیه هزاران قطعه سفالینه مربوط به ازمنه قبل از تاریخ را یافته است. بر اثر نقص معلومات مربوط به لایه‌شناسی پوتیه که از باستان‌شناسان کلاسیک بود در آن منطقه دو دوره مختلف شوش يك و شوش دو را تشخیص داد^۴. بعدها چهار مرحله در آن منطقه مشخص شد که همه مقدم بر شوش يك بودند (شوش a, b, c, d بر حسب مواضع آنها یعنی: جوویا، جعفرآباد، بندبال و بحلان) و آنچه را قبلاً سبك مشخص شوش يك نامیده بودند از این پس به شوش A تبدیل کردند. پس از آن سه دوره دیگر فرا رسید که عبارت است از شوش D, C, B. در این تقسیم‌بندی جدید D را با دوره‌ای که در بین‌النهرین به سلسله قدیمی شهرت داشت باید مطابق دانست.

قدیمیترین نقطه مسکون شوش A بخصوص در اثر وجود گورستانی که بیش از دوهزار گور دارد شناخته شده است^۵. سفالهایی که از این گورستان بدست آمد باعث شد که شوش A از نظر هنری یکی از مشهورترین مواضع باستان‌شناسی شرق نزدیک محسوب گردد. قسمت اعظم این اشیاء سفالی از ماده‌ای بسیار ظریف است که می‌درخشد و رنگ سبز پریده‌ای دارد. تزیینات آن به يك رنگ است (سیاه یا قهوه‌ای مایل به سرخ). خصوصیات ظاهری آنها عبارت است از کاسه‌های پهن دهان‌باز، جام پایه‌دار و کوزه‌های دسته‌دار. روی هم‌رفته در این تزیینات بخوبی درهمه جا ذوق ترکیب و کمپوزیسیون توأم با طراحی بسیار قوی و شسته و رفته به چشم می‌خورد. هر يك از این اشیاء از نظر هنری دارای کمال، اطمینان و تعادلی است که این سفالها را واقعاً به شاهکارهایی مبدل ساخته است.

مشهورترین مثال و نمونه جامی بزرگ است که تزیینات آن به سه قسمت تقسیم شده است در قسمت پائین نقش اصلی بزکوهی است که در ذو ذقه‌ای محصور است. بدین ترتیب با این تصویر شکل جام که بطرف پائین باریک می‌شود بیشتر نمایان می‌گردد. تنه بزکوهی با دو مثلثی که اضلاع منحنی دارد تصویر شده و این تنه با ریش و دم بز کاملاً مشخص می‌گردد. حیوان را کاملاً بصورت نیمرخ و با يك دست و پا نشان داده‌اند. دوشاخ حیوان درست ادامه خطی است که پشت حیوان را می‌نمایاند. شاخها را به نحوی چشم‌گیر بزرگ‌تر تصویر کرده‌اند. منحنی کامل شاخها، تعادل موجود بین آنها و بدن حیوان و سادگی تصویر همه حاکی از این است که این مرحله پس از دوره طولانی تکامل حاصل شده است. شاخها نقش عجیبی را که توصیف آن کار سهلی نیست احاطه کرده‌اند. در میان، خطهای جناقی است که از بالا و پائین در حاشیه‌ای مرکب از چند مربع

4 - E. Pottier, Etudes historiques et chrovologiques sur les nases peints de l'Acropole du Suse; in *Mémoires de la Délégation en Perse*, tome XIII (1912), pp. 27 - 103.

5 - Suse A: MDPI, 17; XIII; 33; XXV, 183, 204, XXX, 193 - 198.

قرار گرفته درحالی که تمام این نقش داخل يك دایره واقع است . جای این سؤال باقی است که آیا با این خطوط خواسته اند فضای خالی را پر کنند و یا قصدشان این بوده که بصورت رمز و کنایه گیاهی را در زمینی بنمایانند^۶ . در فضای وسط ظرف کتیبه ای است با تصویر سگان تازی که بدن آنها بیش از حد معمول کشیده شده است و این حالت گردی ظرف را بهتر می نمایاند . بالاترین قسمت آن دارای کتیبه ای است با نقش پرندگان که آنها را سخت ستیلزه نشان داده اند . این پرندگان نوک خود را بشدت دراز کرده اند تا جائی که نوک آنها به لبه ظرف می رسد . این کتیبه به قسمت فوقانی این ظرف حالتی از لطف و سبکباری می دهد که قابل انکار نیست . کف ظرف را با يك خط پهن تیره رنگ مشخص کرده اند .

نقاشی شوش نیز درست به همین طریق تجرید را با تصاویر واقعی توأم کرده است . هرگاه در این مورد سگان تازی به این صورت که می بینیم یعنی به نحوی رآلیستی تصویر شده اند از طرف دیگر بزهای کوهی بهانه ای بوده اند برای کمپوزیسیون و ترکیب که هدف از آن تأثیر در بیننده است . پرندگان راهی که نوکهای درازی دارند درست به همین طرز می توان توجیه کرد^۷ . جامهای بزرگی هم که سطح داخلی آنها نقش دارد درست به همین درجه معرف شوش^۸ محسوب می شوند . همواره به کمک ترینات کوشیده اند که گردی ظرفها را نمایان تر سازند . در آنجا نیز حیواناتی که ستیلزه شده اند پا به پای نقوش هندسی می آیند و این باز البته در صورتی است که ما این نقوش عجیب و غریب را تصویر حیوان بدانیم . از همین دوره به بعد سنگهای منقور بدست می آید که آنها را بجای مهر بکار می برده اند . بر این سنگها تقریباً همیشه خطوط طولی به چشم می خورد که گاه توأم با هاشور است . معنی و مفهوم اغلب صحنه های تصویر شده هنوز بر ما روشن نیست . شاید این ها علائمی از فرشته های محافظ باشد .

به موازات بین النهرین شوش نیز دستخوش انقلابات شهری می گردد . از سه هزار سال پیش به این طرف تغییرات عمده ای ظاهر می شود . استوانه جای مهر را می گیرد و مجسمه سازی رواج پیدا می کند . مجسمه ای که ترکیبی است از شیر و دیو و اکنون در موزه بروکلین نگهداری

۶ - این فرضیه از طرف خانم پورادا (E. Porada) ارائه شده است. رجوع شود به اثر مزبور صفحه ۲۰ .

7 - A. Parrot Sumer, coll "L'univers des Formes," Paris 1960, p. 61.



۵ - ظرف با نقش گیاهان و پلنگ تپه سلیک -
چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح - لوور

می‌شود و از شوش C بدست آمده شاهدهی است براین مدعی^۸. از این شیئی كوچك گلی قدرت وسطوت می‌تراود. باز هم از شوش مجسمه قوچی از گل پخته بدست آمده (فعلاً در لوور است) که چنان خصوصیت این حیوان یعنی قدرت و صلابت توأم با صلح و صفا را نشان می‌دهد که واقعاً جزئیات دیگر آن اثر در چشم بیننده بی‌اهمیت جلوه می‌کند. از این‌ها گذشته تعداد اعجاب‌انگیزی از اشیاء كوچك که غالباً از جنس مرمر هستند بدست آمده است که از آنجمله اردك، خرس، سنگ‌پشت و غیره را می‌توان نام برد. در پایان دوره شوش C در کار تحول سفال‌سازی با سبك شوش D که قبلاً آنرا شوش II می‌نامیدند شکافی و فاصله‌ای عمیق ایجاد شد. در ابتدای هزاره سوم قبل از مسیح باز سفال نقش‌دار دیده می‌شود (که می‌توان آنرا تا اندازه‌ای با سبك سلسله قدیم بین‌النهرین مطابق دانست).

این سفالها اغلب به چند رنگ و گاه به يك رنگ با طرحی سیاه رنگ بر زمینه‌ای قرمز تهیه شده‌اند. بهترین مثال يك دوره از کوزه‌های بزرگ چند رنگ است با نقوش هندسی و واقعی که همزمان با یکدیگر نمایانده شده‌اند. در اینجا انسان هم غائب نیست. - در گیان IV کوزه‌های بزرگی با نقش پرندگان بدست آمده است.

هرچه بیشتر در جهت دریای خزر به طرف شمال شرقی ایران برویم بهمان نسبت از میزان سفالهای نقش‌دار کاسته می‌گردد. در اوایل هزاره سوم قبل از میلاد مسیح در تپه حصار (حصار II) سفال نقش‌دار اندك اندك به سفالی برنگ سیاه مایل به خاکستری جای می‌پردازد. سرانجام این نوع سفال تسلط قاطع پیدا می‌کند (مانند حصار III). از این نوع سفال در شاه‌تپه II نیز بدست آمده است. در این اواخر در ترنگ‌تپه نیز این سفال در انواع صاف و شفاف خود کشف شد^۹.

تحقیق درباره این نوع سفال هنوز در مراحل ابتدائی است. دنباله دارد

8 - E. Porada, A leonine figure of the protoliterate period in Mesopotamia, in *Journal of the American Oriental Society*, 70 (1950), pp. 223 - 226.

۹ - رجوع کنید به گزارش مقنعاتی Jean Deshayes درباره دو حفاری در ترنگ‌تپه در جلد چهارم مجله Syria سال ۱۹۶۳، صفحه ۸۵.



۶ - ظرفی از شوش A گورستان. لوور

تحلیلی از یک سند تاریخی

راجع بمرقع پادشاهی گلشن چمن

از استاد محیط طباطبائی

که بعد از پناهندگی به شاه طهماسب در ایران و بازگشت به هند توانست دوفقر از بزرگترین صورتگران ایران را با خود به هند ببرد: یکی میرسیدعلی تبریزی و دیگری عبدالصمد شیرازی. همایون میرسیدعلی را مأمور تصویر کتاب رموز حمزه یا سرگذشت امیر حمزه صاحبقران کرد و این کار که در اواخر عهد زندگانی او آغاز گشت در روزگار پسرش اکبر شاه امتداد یافت و در طول مدت بیست سال عده‌ای از هنرمندان ایرانی و هند، نخست زبردست میرسیدعلی تبریزی و سپس زبردست عبدالصمد شیرازی به انجام این شاهکار هنری نقاشی پرداختند و این اثر بی‌نظیر را با هزار و چهارصد تصویر در دوازده دفتر ترتیب دادند.

این همکاری متمادی میان استادان فن تصویر ایران و هند و به رهبری دواستاد مسلم ایرانی، مکتب جدیدی از چهره‌نگاری در هند بوجود آورد که آثار آن را در مرقع جهانگیری کتابخانه دولتی برلین و برخی مرقعهای دیگر کتابخانه دیوان هند و موزه‌های لندن میتوان یافت.

هنر نقاشی و خطاطی هند در عهد شاه جهان به کمال خود رسید و مظهر تکامل این پیوند هنر ایران و هند را در مرقع پادشاهی که امروز در کتابخانه سلطنتی ایران بنام مرقع گلشن محفوظ است میتوان در دسترس مطالعه و مشاهده ارباب تتبع قرارداد.

مرقع گلشن که یکی از نفیس‌ترین آثار هنری کتابخانه سلطنتی ایران است، از قرار معلوم در اوایل عهدی ناصرالدین شاه به تصرف او درآمده و معلوم نیست که پیش از آن در دست که قرار داشته و چه مراسمی را گذرانده تا از کتابخانه سلاطین تیموری هند به کتابخانه ناصرالدین شاه قاجار انتقال یافته‌است. این مرقع که فعلاً در یکصد و هفتاد و شش صفحه یا هشتاد و هشت ورق بصورت یک مجلد درآمده است تا مدتی به دو قسمت

عرفای صاحب‌دل که پشت‌پا به دنیا و مافیها میزدند برای اینکه جلوه جامه‌های زیبا و دیبا را در نظر اهل دنیا خوار و بیمقدار کنند از کهنه پاره‌ها و ژنده‌های فرسوده و بدور افتاده مرقعی فراهم می‌آوردند و با رقعہ بر رقعہ دوختن و وصله بروصله پیوستن، تن‌پوشی خوارمایه ولی‌گرا نیایه برای خود می‌ساختند که دیدار آن دیده را از جامه بسوی صاحب جامه معطوف و از صورت به معنی مصروف میداشت.

این مرقع غالباً از خرقة‌ها و رقعہ‌ها و وصله‌های پشمی پرداخته میشد تا در سرمای زمستان بکار آید و کلمه خرقة در اصطلاح صوفیان نیز تاحدی مفید همین معنی بود. چنانکه حافظ در یک بیت جمع میان هر دو لفظ میکند:

من این مرقع پشمینه بهر آن دارم

که ز پر خرقة کشم می، کس این گمان نبرد

و راقان و صحافان زبردست از ترکیب و تنظیم قطعه‌های منتخب خطوط خوشنویسان و پرده‌های تصویر نقاشان چیره‌دست مجموعه‌ای از اوراق پراکنده ترتیب میدادند که آن را به اعتبار شباهتی که به مرقع درویشان از رقعہ رقعہ و وصله وصله بودن داشت، مرقع می‌گفتند.

در دوره صفویه شاهزادگان هند دوست این خانواده مرقعهای خط و نقاشی می‌پرداختند که یادگارهای ارزنده‌ای از آنها هنوز در کتابخانه‌ها و موزه‌های اسلامبول و لندن و پاریس باقی است.

پادشاهان تیموری نژاد هندوستان نیز این سلیقه را از اسلاف خود به میراث برده بودند و در جمع‌آوری خطوط و نقاشی سعی وافیه بکار می‌بردند.

وقتی بابر از ایران به هند رفت آثاری از نویسندگان و چهره‌نگاران مکتب هرات را با خود بدانجا ارمغان برد ولی ظهور مکتب نقاشی تازه هند از عهد همایون پسر بابر آغاز شد



شکل ۲

جامی - اثر بهزاد

شکل ۳

بعد از تاجبخشی او به محمدشاه، با نادر به ایران آمده باشد و متوالیاً در خانواده‌های افشار و زند و قاجار دست به دست گشته تا به ناصرالدین شاه هردو مرقع را به یکدیگر پیوسته و این مرقع حاضر را بوجود آورده‌اند.

مرقع اندرون شاهی مشتمل بر صد و هجده صفحه و مرقع کتابخانه سلطنتی شامل پنجاه و هشت صفحه بود که جمعاً از الحاق آنها یکصد و هفتاد و شش صفحه موجود بوجود آمده است.

زیرا هیچ‌گونه اثری بر اوراق آن دیده نمی‌شود که نشان بدهد این مرقع قبلاً در کتابخانه یکی از پادشاهان ایران وارد شده و در معرض و تفتیش و ثبتی داخل بوده است. این قرینه حکایت میکند که راه انتقال این مرقع از هند به ایران راهی جز طریق ارمغانهای نادری بوده است. علاوه بر این در اسناد تاریخی مربوط بدان عصر که تفصیل هدایا و تحف ارمغانها هند را یاد کرده‌اند اشاره‌ای به وجود آن نمی‌رود.

وجود اوراق متعددی بطور پراکنده در خارج از حوزه جلدبندی مرقع که بعدها تعداد ۲۴ ورق از آن را برای کتابخانه سلطنتی خریده‌اند و بطور مجزا نگهداری میشود با کلیه مختصات خط و نقاشی این مرقع، نشان میدهد که پیش از تجلید و ترکیب دو مرقع اندرون و کتابخانه به صورت حاضر، شاید این اوراق از آن جدا شده و به دست دیگری افتاده باشد که بعدها برای کتابخانه خریداری شده و در کنار اصل خود قرار گرفته است. در بادی امر شاید به خاطر برخی از افراد پیجو خطوط کند که این مرقع مانند تخت طاووس قدیم و الماس کوه نور و دریای نور از پیشکشهای محمدشاهی بوده و در سفر هند نادر

اصولاً باید به یاد آورد که در فهرست پیشکشهای محمدشاه به نادر و تحفه‌هایی که نادر از سفر هند یا سفر دیگری به ایران آورده بود به ندرت سخن از کتاب می‌رود، جز دردو یا سه مورد که سخن از پیشکش کتاب در میان آمده است، یکی کتاب

مصور رموز حمزه یا امیر حمزه بزرگ و مصور که هزار و چهارصد تصویر داشته و قطع آن تقریباً در حدود قطع قرآن سمرقند گور امیر تیمور بوده که اینک معروف به خط بایسنقری است و صفحه‌ها و سطرهای متعددی از آن قرآن در کتابخانه آستانه رضوی مشهد و برخی مجموعه‌های عمومی و خصوصی وارد است.

در عالم آرای نادری داستان اصرار و علاقه‌ای که نادر به همراه آوردن این اثر به ایران داشته بدین شرح نوشته شده است:

«دیگر از جمله تحفه‌ها کتابی بود مشهور به رموز حمزه که خوشنویسی بسیار خوب آنرا کتابت نموده و نقاشان و صحافان و مذهببان صاحب وقوف، مقطعات آن را مصور پشت و رو نموده بودند که هر جنگ و جدال و مجلس آرای و عیاری عمرو بنی امیه و باقی مقدمات را طوری تصویر کرده و ساخته که عقل از تصور آن عاجز و آن کتاب را به بار دوقطار شتر می‌بستند.

چون دارای زمان خواهش آوردن آن را نمود، محمدشاه صمصام الدوله وزیر اعظم را به خدمت گیتی‌ستان فرستاد و خواهش آن نمود که آن کتاب را چون ملاحظه فرمودند به انعام ما مقرر فرمایند.

حضرت صاحبقران در جواب فرمودند که هرگاه خواهش بردن جمیع خزاین را نمایند قبول میفرمایم اما خاطر اقدس تعلق به مطالعه آن کتاب بهمرسانیده، انشاءالله تعالی از ممالک ایران خواهیم فرستاد و صمصام الدوله معروض داشت که محمدشاه را از بردن خزانه، مساوی سرمویی ملال بخاطر آن خطور نمی‌نماید اما بجهت این کتاب بسیار مکدر خاطر گردیده است. بندگان اقدس میرزا زکی‌ندیم خاص خود را فرستاد که رفته در خدمت پادشاه مذکور معذرت‌خواهی کتاب را نمود، ناچار محمدشاه سکوت اختیار نمود.

هر ورق مساوی یک ذرع و نیم شاه طول و سه چهاریک، عرض داشت و جمیع ورقهای آن را مقوا کرده بودند^۱.

نادر پس از بازگشت از هندوستان یکی دوبار مقداری از فیله‌ها و هدایا و اشیاء گرانبهائی که از هند با خود همراه آورده بود برای محمدشاه به شاهجهان آباد پس فرستاد و در مکاتیب میرزا مهدیخان نامه‌ای در این باب هست که اشعار میدارد، این اشیاء در حضرت دهلی بیش از ایران مورد استفاده خواهد بود. بعید نیست نادر بنا بوعده‌ای که در حین بازگشت داده بود، نسخه رموز حمزه را بوسیله گنجرام گنجور و میرزا-محسن خزانه‌دار به هند برگردانیده باشد. زیرا چنانکه میدانیم نادر به حفظ عهد و قول خود مقید و بنام بود و بدین نظر است که ذکری از آن اثر مصور در اسناد و مدارک مربوطه به پایان عمر نادر و پس از مرگ او نمی‌رود.

آیا سرنوشت این کتاب چه شد برای من معلوم نیست ولی

باوصفی که از حجم کتاب میشود نباید کلاً از بین رفته باشد و شاید تمام یا بخشهایی از آن هنوز در محلی از هندوستان و یا خارج هند موجود باشد.

مورد دیگر ذکر کتاب در سرگذشت نادر، بیست جلد کتابی بوده که ابوالفیض خان والی بخارا با دویت رأس اسب ترکمانی و سیصد نفر شتر و جیفه پادشاهی خود به نادر تقدیم کرد. در بیان واقع تألیف خواجه عبدالکریم کشمیری که در سفر بخارا همراه نادر بود، این قضیه را چنین ذکر میکند:

«بعد از انقراض از انقصال این امور مذکور، بیست جلد کتاب خوش خط و دوصد رأس اسب ترکی و سیصد نفر اشتر بمعه (بمعیت) جیفه مرصع که بر میزدند، مصحوب حکیم اتالیق بخدمت نادرشاه فرستاده اظهار انکسار نموده، از آن جمله جیفه را واپس دادند که سلطنت ماوراءالنهر بشما مبارک و حیوانات را بکارخانجات سپرده و کتابها را به مهدیخان منشی الممالک و میرزا فردوسی و غیره انعام فرمود و ظاهراً بخشش کتاب برای رفع طعنه یحیی اسفارا خواهد بود»^۲.

مورد سوم دفتری است که عکس یک صفحه از آن را سایکس در تاریخ ایران خود چاپ کرده است و در آنجا اشاره به تقدیم کتابی از طرف کیومرث خان ملک سیستان به نادر می‌رود که او آن را بنخود ملک کیومرث رد کرده است تا بخواند، با امضای طهماسبقلی خان افشار که همه آثار نادرستی و جعل بودن در آن صفحه درست به دیده می‌رسد. خوشبختانه عین آن صفحه در اوراقی از مجموعه بی‌اهمیتی اخیراً در اختیار یکی از کتابدوستان نامی (آقای فخرالدین نصیری) قرار گرفته است.

اکنون ذکر این نکته در حاشیه این مطلب ضرورت دارد، کتابهایی که نادر به کتابخانه رضوی مشهد تقدیم کرده نسخه‌هایی بوده است که بعد از فرار اشرف از اصفهان و سقوط شاه طهماسب، در کتابخانه پادشاهی اصفهان هنوز باقی مانده بود و نادر آنها را برای حفظ و حراست، از اصفهان به مشهد فرستاد.

در حقیقت چند صد کتابی که از هزارها نفایس کتابخانه پادشاهی شاه سلطان حسین تا شاه عباس برجا مانده بود، بوسیله نادرقلی نایب السلطنه شاه عباس سوم، از اصفهان به مشهد انتقال یافت تا برجای بماند. دیگر در تاریخ نادر ذکری از کتاب نمی‌رود جز نسخه قرآن دست‌نویسی که سلطان محمودخان عثمانی از خط خود برای نادر از اسلامبول هدیه فرستاده بود و ترجمه‌های فارسی قرآن و تورات و انجیل که زیر نظر میرزا مهدیخان

۱ - از ورق ۲۲۳ جلد دوم عالم آرا، نسخه عکسی کتابخانه محیط که از روی میکروفیلم نسخه عکسی مدرسه زبانهای شرقی لندن به سعی دوست دانشمند آقای دکتر مشایخ فریدنی عکس‌برداری شده است.
۲ - ورق ۴۳ - ب از نسخه عکسی کتابخانه محیط که از روی نسخه بیان واقع موزه بریتانیا به سعی دوست فاضل آقای اسدالله طاهری عکس‌برداری شده است.



شکل ۵



شکل ۴

سرزمین خارج شده و دست به دست گشته تا به دست ولایت کردستان رسیده است و بعدها توسط این خانواده به ناصرالدین میرزای ولیعهد ایران تقدیم شده باشد.

تاریخ حیات ولیعهد از این نسخه در سال ۱۲۶۳ به خط او بریکی از صفحاتش نوشته شده است اما در اینکه نام این مرقع گلشن بوده، یا اینکه نام دیگری داشته و یا اینکه بی نام بوده و بعد در عهد ناصرالدین شاه بدین نام موسوم گشته، قرینه‌ای در خود مرقع به دست نمی‌آید و در هر جا از آن که نام مرقع گلشن ثبت شده، مربوط به عهد ناصری و بعد از آن است.

بانو راوا گدار که در سی و اندی سال پیش به مناسبت سمت رسمی و موقعیت اداری شوهرش (آندره گدار) برای او امکان بررسی و عکس برداری از برخی تصاویر آن پیش از دیگران

به دستور نادر انجام پذیرفت.

بنابراین تصور اینکه نادر کتابخانه سلاطین هند را از دهلی به ایران منتقل ساخت و به کتابخانه رضوی مشهد اهداء کرد، مطلبی بی اساس است و کسانی که این اشتباه را کرده‌اند در میان کتابهای انتقالی از اصفهان به مشهد در دوران نایب - السلطنگی نادر با ارمغانهای سفر هندوستان او خلط موضوع کرده‌اند.

برگردیم به اصل مطلب که مرقع گلشن باشد این مرقع که در اسناد تاریخی هندوایران مربوط به سفر نادر ابداً ذکر از آن در میان نیامده، ممکن است بعدها ضمن حوادثی که در طی مدت یکصد سال متوالی در هند رخ میداد بوسیله روهیله‌ها و افغانها و مهاراتها و مهاجمین دیگر آسیائی و اروپائی از آن

میسر گردیده بود. در نخستین بخش از دفتر نخست مجموعه آثار باستان که در ۱۹۳۶ میلادی بوسیله کتابفروشی گوتنر پاریس به چاپ رسیده، مادام گدار اولین مقاله را اختصاص به معرفی این مرقع داده است. این مرقع که توسط دولت ایران به نمایشگاه آثار ایران سال ۱۹۳۱ لندن فرستاده شده بود در معرض مشاهده تماشاگران و مورد بررسی و تتبع اهل فن قرار گرفت و ذکر آن مانند کوه نور و تخت طاوس بیش از پیش بر زبانها افتاد. از آن زمان بدینطرف، این نسخه بارها مورد مشاهده و مذاقه و مطالعه هنرشناسان و هنردوستان شرق و غرب قرار داشته و مینیاتورهای متعددی از آن در آثار هنری انتشار یافته، نقل شده است.

مجموعه مینیاتورهای ایران که بوسیله یونسکو چند سال پیش چاپ و انتشار یافت مشتمل بر نمونه‌های متعددی از آثار هنری این مرقع بی نظیر است.

شاید در آینده نزدیکی دولت ایران یا دربار سلطنتی و یا يك بنگاه نشر داخلی و خارجی دست به چاپ کپی کاملی از این دفتر بیهمتا بزند و مجموعه آن را قابل استفاده برای همه کسانی سازد که فعلاً دسترسی بدان برای ایشان میسر نیست. زیرا کثرت مراجع به نسخه اصل مرقع قطعاً سبب فرسودگی و ساییدگی و از هم گسیختگی بیشتر اوراق آن در آینده خواهد شد و کپی کامل از آن که درست از حیث رنگ و قطع کاغذ و جزئیات همانند نسخه اصل باشد به دوام عمر نسخه اصل کمک مستقیمی خواهد کرد.

خانم گدار و کسانی که پیش از او و بعد از او در این مرقع سیر نظر داده اند از روی قرآینی که در برخی از اوراق آن یافت میشود مرقع را از آن جهانگیر پسر اکبر شاه میدانند و دلیل محکم آنان وجود نام جهانگیر با عنوان پادشاه در یکی دو صفحه از آن میباشد در صورتیکه وجود خط شاهجهان بر آن را گواه این نموده اند که شاید مرقع برای او ساخته شده باشد.

در مجموعه ای از کتابخانه محیط که مشتمل بر مقداری از آثار منظوم و منثور فارسی هند و ایران است، در دنباله آثار منشور منقول از کسی که قسمت مقدمه نقل آن با نام نویسنده آنها از میان افتاده و به وسیله کلمه (منه) قسمت موجود به جزء مفقود می پیوندد، صورت دیباچه مرقعی ثبت شده است که آن را به نام مرقع پادشاهی در اول و آخر قید کرده است.

قسمت اعظم این مجموعه به خط دست عاشق محمد ابن محمد منعم قادری هندی نوشته شده است که در یکجا تاریخ ۱۱۱۲ و امضای او با هم در نسخه دیده میشود. مطالعه این دیباچه منقول از اصل مرقع و مقایسه محتویات آن با مشخصات مرقع گلشن این شبهه را برای من تولید کرده است که مرقع گلشن طهران کلاً و یا جزءً شامل همان مرقع پادشاهی است

که برای شاه جهان پسر جهانگیر ترتیب داده بودند، قبل از ورود در این تحقیق و تطبیق به نقل صورت خطی دیباچه میپردازیم:

«دیباچه مرقع پادشاه جهان صاحبقران ثانی

بموجب حکم نوشته اند

زیباترین نگارخانه و کارنامه مقصود، آرایش صفحه حمد و سپاس پادشاهیست که رسام قدرتش، گوناگون نقش بدیع بکلك كن بر لوح تكوین نگاشته و چهره پرداز صنعتش، رنگارنگ صورت دلپذیر در نگارستان ارحام بخامه بی رنگ پرداخته. قادری که حدیقه طبع نقش طرازان کارگاه معنی را آب و رنگ بخشیده و بقلم موشکاف حکمت، غباری دل آویز بر صفحه عذار لاله رخان کشیده. از نیرنگ نگاری خامه ابداعش، مرقع رنگین چمن را در کارخانه ربیع صد رنگ تصویر پیدا و از شگرف کاری كلك اختراعش در صفحه منقش گلشن و بر ورق گل هزار گونه تحریر هویدا. نقش بند خیرد از نمایش محسنات صنایعش چون پرگار سرگردان کوی حیرانی و دیده و ران کامل نظر در عرفان مصنعات بدایعش بسان نقطه پابند دایره نادانی.

نقش طرازی که ب صنع بدیع

رانده قلم بر صفحات ربیع

نامه گل راز نما خامه کرد

نامیه را حرف کش نامه کرد

راست چنان کرد مصوّر خیال

کان بتصور نماید جمال

نقش چنان بست بهتر تن که هست

کش بدل خود نتوان نقش بست

آنچه بهستی رقمش حرف جوست

خامه گذار رقم صنع اوست.

درود نامحدود نثار مقام محمود نوآیین نقش کارگاه وجود، گلبن حدیقه لؤلؤ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفلاك، سرلوح صحیفه ما آرسنکناک، بهار روضه رسالت، نگار صحیفه جلال. آن موکب دور هفت جدول گرداب نشین و موج اول خاکی و براوج عرش منزل آبی و کتاب خانه در دل اما بعد این گلشنیست نظر فریب گلچینان بهار فرهنگ که در ب منزل پر نیرنگ نظیرش جز در خواب نتوان دید و چمنیست فردوس برین دلگشای باریک بینان دقیقه سنج که مثلش جز بکارخانه خیال نتوان یافت. آعنی مرقع مینو طراز پرداخته و آراسته خامه جادو رقم مصوران سامری فطرت و نگاشته كلك سحر آفرین رسامان مانی فطنت و بهزاد طینت، رنگ آمیزی نقوش خیرد فریبش خیال جنت از لوح ضمیر شسته، مرغان چمن از سرخوشی نشاء آب و رنگش با حیرت هم آغوش و تازه

نگاران را از ملاحظه گل و برگ نازکش مضمون چمن و عبارت گلشن فراموش .

خط دل آویز قطعاتش چون طره شاهدان چین و چگل دام دل هوشمندان و هر حرف دل نشین او چون خط و خال خوبان فرخار و ختن مایه شکفتگی خردمندان . سپهر سالخورده با هزاران چشم اخترش در کارخانه روزگار کهن سال . . . با فراوان آگهی ، عدیش از زبان زمانه نشیده . در سراپای این گلشن جاوید بهار جادو نگار جز نام کاغذ ، خطا نتوان یافت و بدلربائی این تازه نگار کارگاه محبوبی شاهی در زیر این سقف دوتا نتوان یافت .

خطهای زرنگارش در رنگ خطوط شعاعی خورشید نورانی و صفا ی چمن زیب تصویرش چون بهار مستعد گل افشانی . اگر چرخ فلک چون پرگار گردد هر نقطه رنگینش بسر گردد ، سزاست و اگر رضوان این نوآیین نامه نشاط آگین را تمیمه بازوی [حور]^۳ خواند رواست .

زبانم غارت رنگ چمن کرد
از این رنگین مرقع چون سخن کرد
بهار از طبع رنگینش رضا جوست
تو پنداری چمن يك قطعه اوست
كشد بر صفحه اش خورشید انور
ز خطهای شعاعی جدول زر
چنان خطش بخوبی عهد بسته
كه شأن خط محبوبی شكسته

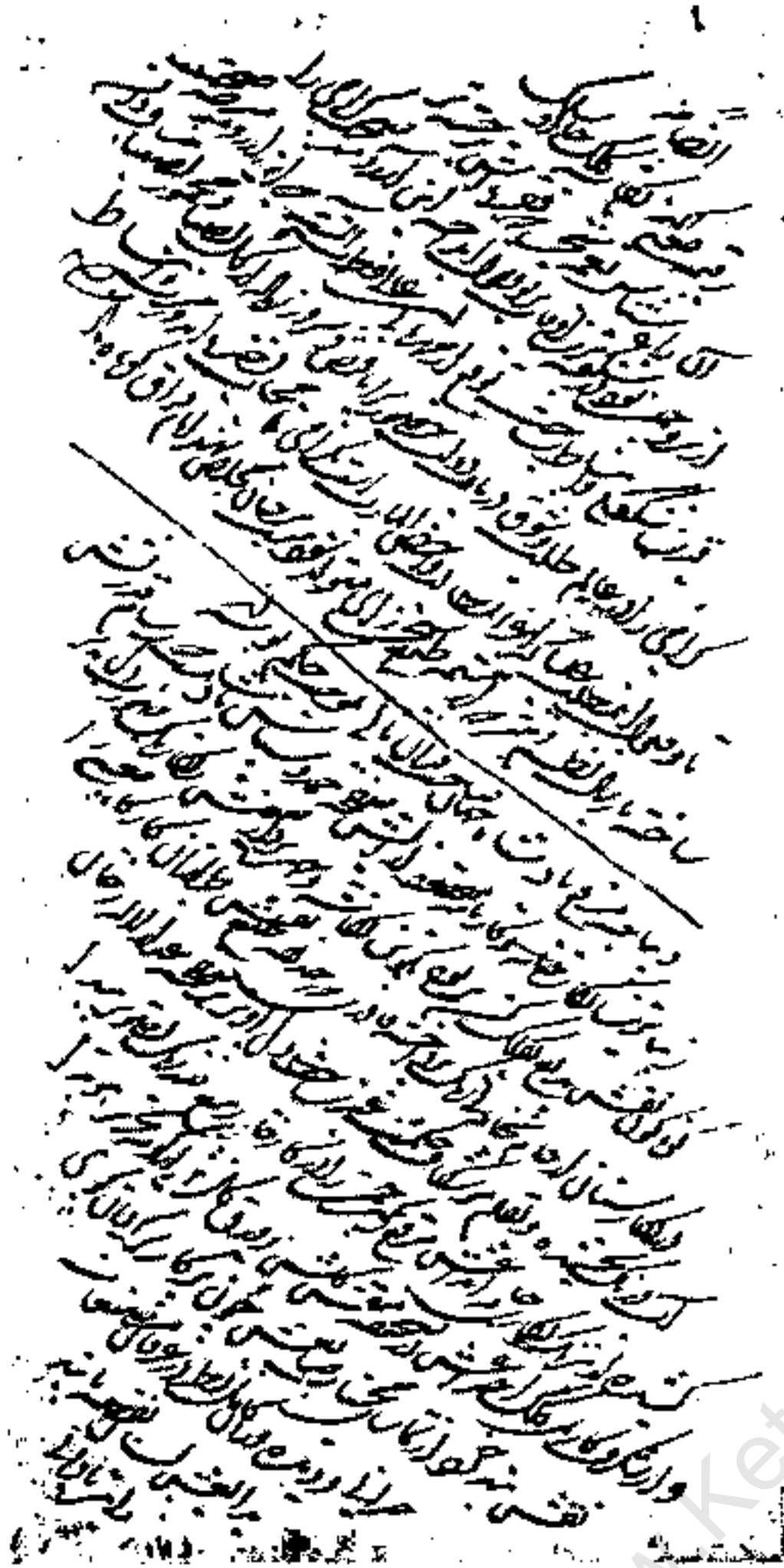
در کارخانه اقبال پادشاه بحرویر ، صاحب سریر هفت کشور ، گردون شکوه ، سکندر صولت ، سلیمان بارگاه ، برازنده اورنگ جهانبانی ، فرازنده علم گیتی ستانی ، پادشاهی كه از بهار احسانش استعداد گل گل شكفته و از بیم سنانش سماك چون سماك در بحر اخضر نهفته . غلغله كوس فیروزیش در گنبد فیروزه پیچیده و از سهم تیر جهانگیرش ، بهرام برپام پنجم لرزیده .

فلك از بهر تعظیم جلالش پیوسته خم و اطلس چرخ از اندازه پاننداز قدرش قدری كم . مشاطه عدلش عروس جهان را بنگار امن و امان آراسته و بهار خلق کریمش گیتی را چون چمن بصد رنگ پیراسته ، گلهای تحریر بمنبت مشام میمونش بویا و بلبیل تصویر به محبت تام نام همایونش گویا .

شاه تئوین رفعت والا مکان شاه جهان ثانی صاحبقران
نور سحر سایه دیوار اوست بال هما طره دستار اوست
سرمه خورشید غبار درش . كوكب دولت گهر افسرش
ماه ، چراغی ز شبستان اوست فیض ، نسیمی ز گلستان اوست

۳ - گویا افتادگی دارد ولی در متن پیوسته است .

۴ - [حور] افزوده شد .



دهر بدورانش گلستان شده بلبیل تصویر غزلخوان شده در مدت نه سال بفرخشی فال حسن انجام و رتبت انصرام پذیرفت . اگرچه این کارنامه لطف و هنر و مجموعه نوادر هفت کشور که مشتمل است بر یکصد و سی و چهار ورق پنداری شاهدیت خطایی بر عارض او خط مشکینش از یکطرف مزین بقطعه های خطوط شایان تحسین خفی و جلای سردفتر خوشنویسان جهان ملامیر علی که خط نستعلیق او کرسی اعتبار ثلث و نسخ و ریحان ، شکسته و جانب دیگر مزین بتصویر کار معمران بی نظیر سرکار گیتی مدار که آتش رشك در کانون دل نقش طرازان چین و چهره پردازان فرنگ افروخته ، از وصمت بها و داغ قیمت معراست و مبعمران باریک بین و استادان دقیقه یاب تصویر ، تعیین قیمت این نادره شمش و ورق هفت پرگار که بی معامله ریب در روی زمین نظیرش بسان عنقا و کیمیا معدوم است از تعشقات می شمارند .

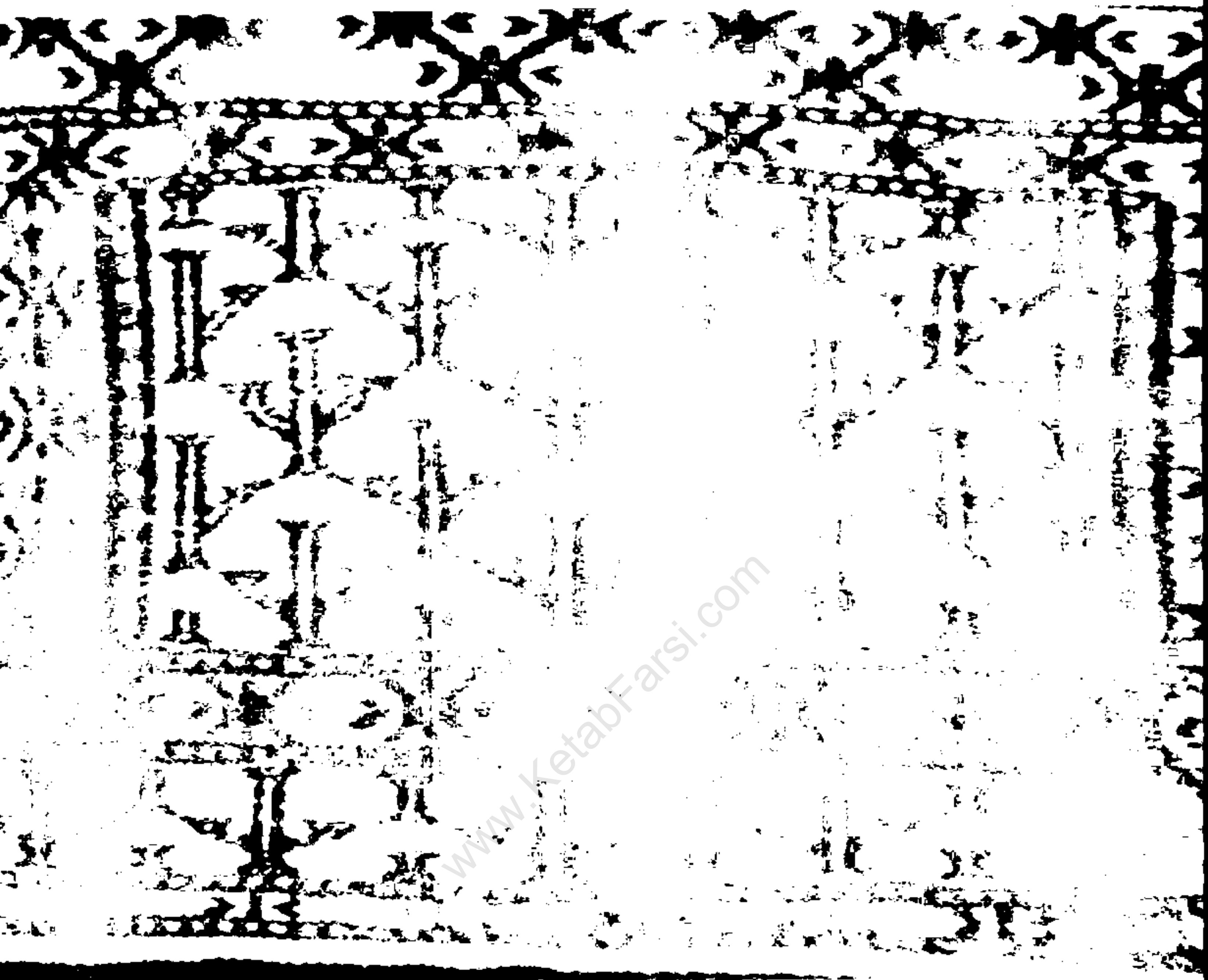
اما چون اظهار مبلغی که از سر کار عالم مدار صرف این

در این روزگار شده ناگزیر خامه حقیقت نگار است لاجرم
 بر صفحه بیان نگارش مینماید که مبلغ يك لك و بیست هزار
 رویه که چهار هزار تومان و یکصد و سی و سه تومان عراقی
 و سه لك و هفتاد و دو هزار خانی رایج توران باشد صرف پیرایه
 وجود این زیباترین حجله دلبری و رعنا شاهد پرده زیبائی
 گشته ، نقاب از چهره دلفریبش در بزم رعونت و تکمیل برداشت
 و در مجال استحسان جلوه تمامیت یافت . چون صفحات این
 جریده آمال مستغنی از آرایش توصیف و تعریف خامه فطرت
 است لهذا عنان گلگون خوش خرام اندیشه را از این وادی
 منعطف ساخت ، پسندیده خیر در صواب اندیش دانسته بصفحه
 آرای دغای خدیو کشور گشا که سحیة مرضیة خاک نشینان
 راه عبودیت اوست می پردازد :
 خدایا تا جهان را آب و رنگ است
 فلک را دور و گیتی را درنگ است
 جهان را خاص این صاحبقران کن
 فلک را یار این گیتی ستان کن

حقیقت نگار شده ناگزیر خامه حقیقت نگار است لاجرم
 بر صفحه بیان نگارش مینماید که مبلغ يك لك و بیست هزار
 رویه که چهار هزار تومان و یکصد و سی و سه تومان عراقی
 و سه لك و هفتاد و دو هزار خانی رایج توران باشد صرف پیرایه
 وجود این زیباترین حجله دلبری و رعنا شاهد پرده زیبائی
 گشته ، نقاب از چهره دلفریبش در بزم رعونت و تکمیل برداشت
 و در مجال استحسان جلوه تمامیت یافت . چون صفحات این
 جریده آمال مستغنی از آرایش توصیف و تعریف خامه فطرت
 است لهذا عنان گلگون خوش خرام اندیشه را از این وادی
 منعطف ساخت ، پسندیده خیر در صواب اندیش دانسته بصفحه
 آرای دغای خدیو کشور گشا که سحیة مرضیة خاک نشینان
 راه عبودیت اوست می پردازد :
 خدایا تا جهان را آب و رنگ است
 فلک را دور و گیتی را درنگ است
 جهان را خاص این صاحبقران کن
 فلک را یار این گیتی ستان کن

- جهان چون خاتمش زیر نگین باد
 کلید عالمش در آستین باد
 تمت تمام دیباچه مرقع پادشاهی .
 (شکلهای ۶ و ۷ و ۸ و ۹) .
- ***
- از تعریف و توصیفی که دیباچه نگار بنابه امر شاه جهان
 بر این مرقع نوشته معلوم میشود که :
- ۱- مرقع مرکب از خط و نقاشی است .
 - ۲- یکصد و سی و چهار ورق دارد .
 - ۳- قطعات خط آن غالباً از خطوط نستعلیق خفی و جلی
 میرعلی هروی است .
 - ۴- هر ورقی از آن مزین به تصویر کار مصوران سرکار
 پادشاهی بوده است .
 - ۵- در مدت نه سال تهیه شده است .
 - ۶- صد و بیست هزار رویه خرج آن شده است .
 - ۷- صد و بیست هزار رویه در آن روز مساوی چهار
 هزار و سیصد و سی و سه تومان عراقی (ایران) و سیصد و هفتاد

تحفه روزگار شده ناگزیر خامه حقیقت نگار است لاجرم
 بر صفحه بیان نگارش مینماید که مبلغ يك لك و بیست هزار
 رویه که چهار هزار تومان و یکصد و سی و سه تومان عراقی
 و سه لك و هفتاد و دو هزار خانی رایج توران باشد صرف پیرایه
 وجود این زیباترین حجله دلبری و رعنا شاهد پرده زیبائی
 گشته ، نقاب از چهره دلفریبش در بزم رعونت و تکمیل برداشت
 و در مجال استحسان جلوه تمامیت یافت . چون صفحات این
 جریده آمال مستغنی از آرایش توصیف و تعریف خامه فطرت
 است لهذا عنان گلگون خوش خرام اندیشه را از این وادی
 منعطف ساخت ، پسندیده خیر در صواب اندیش دانسته بصفحه
 آرای دغای خدیو کشور گشا که سحیة مرضیة خاک نشینان
 راه عبودیت اوست می پردازد :
 خدایا تا جهان را آب و رنگ است
 فلک را دور و گیتی را درنگ است
 جهان را خاص این صاحبقران کن
 فلک را یار این گیتی ستان کن



ترکمنهای ایران

بررسی زمینه‌های اجتماعی

هوشنگ پورکریم

از انتشارات اداره فرهنگ عامه

(۳)

در این مقاله که به بررسی زمینه‌های اجتماعی ترکمنهای ایران اختصاص یافته است موضوعهای زیر به اختصار توصیف می‌شود:

«آبه - obe» ، سازمان طایفه ، رابطه «فرد ترکمن» با «طایفه ترکمن» ، «یاشول - yashul» و سرپرستی ، «روحیه مذهبی» و «روحیه قومی» ، اقوام و طوایف آسیای میانه ، اوتقون پرستی (توتنیزم - totemism) و نشانه‌های «توتم» در هنرهای عامیانه . «تابو - tabou» و تقسیم خوراک ، بردمداری ، «قول - qul» و «ایک - ik» ، «بای - Bây» .

آلاچیق گرد و نمدپوش به نام «آی - oy» برمی‌پوشند و هر خانواده‌ای همواره «آی» خود را در کنار «آی» های خانواده‌هایی برپا می‌کند که دامهایشان برای چرا در یک یا چند گله جمع می‌شود. مردان و زنان و جوانان این چند خانواده ، گذشته از آن که در کارهای دامداری مناسبات تعیین شده‌ای با هم داشتند ، در بسیاری از کارهای دیگر زندگی نیز ناگزیر بودند که مراتب تعاون و دوستی را مراعات کنند .

البته ، «علاقه خویشاوندی» نیز بدور این روابط همسایگی و همکاری هاله‌ای از مهربانی پدید می‌آورد که در آن صحرا بسی مغتنم بود. زنان و دخترانی که به مصاحبت هم خو گرفته بودند ، کودکانی که شادمانه به بازی گردهم می‌شدند ، مردانی که کودکی و جوانی را در کنار هم گذرانده و در زمین گسترده زیرپایشان به پایداری هم دل بسته بودند ، همه ، چنان صفا و صمیمیتی در جسم و جان‌شان پرورده شده بود که گوئی با یک سینه نفس می‌کشند و زندگی را با یک چشم می‌بینند و با یک

در قسمتی از منطقه زندگی ترکمنهای ایران که شامل کوه‌های شمال غربی و مغرب «بجنورد» است ، چند طایفه ترکمن به نامهای «گوکلن - quklan» و «نخورلی - naxorli» و «تکه - take» برمی‌پوشند که از دیرباز با ده‌نشینی و کشت و ورز مأنوس بوده‌اند. در حالیکه قسمت عمده ترکمنهای ایران که از دوطایفه «جعفر بای - jafar Bây» و «آتابای - âta Bây» هستند و متفقاً خود را «یوموت - yomut» می‌نامند و در ناحیه «دشت گرگان» (ترکمن صحرا) زندگی می‌کنند تا سالهای اخیر عموماً با کشت و ورز بیگانه بودند و با گله‌داری معیشت می‌کردند. البته دوطایفه اخیر قبلاً نیز در کشت جو و گندم دیمی تاحدی دست داشتند و غالباً با کارهایی مانند قالی‌بافی و نمد مالی که هنوز هم برعهده زنان معمول است به اقتصاد زندگی خود کمک می‌کردند. ولی از آنجا که این کارهای دستی و درآمد‌های ناشی از فروش آنها هنوز شکل معاملات صنعتی به خود نگرفته بود ، نمی‌توانست نقش اساسی در زندگی آنان ایفاء کند. به این علت ، سالهای سال ، اساس زندگی ترکمنهای دشت گرگان بر دام‌پروری متکی بود که به اقتضای آن ناگزیر بودند نیمی از سال را در بیلاق بسر ببرند و نیمی دیگر را در قشلاق^۱. هر یک از خانواده‌های ترکمن در یک

۱ - دشت گرگان محل زمستانی ترکمنها بود. آنها در اواخر بهار از آنجا به کوه‌های «بالخان» واقع در آنسوی رودخانه «اترک» کوچ می‌کردند و چند ماه تابستان را در بیلاق برمی‌پوشیدند و باریک‌بارسیدن ماههای سرد به «دشت گرگان» بازمی‌گشتند.



هم خانواده ترکمن «آی» (آلاچیق) خود را در کنار «آی» های خانواده‌هایی برپا می‌کرد که دامهایشان برای چرا در يك یا چند گله جمع می‌شد مجموعه این چند «آی» را «آبه - obé» می‌نامیدند

بجنگند. جنگ طایفه‌های ترکمن باهم، معمولاً برای تعیین حد و اندازه مراتع بود. گاهی هم، برای احقاق حق که از هر تیره یا هر آبه یا هر خانواده و یا حتی از هر فرد طایفه از طرف طایفه‌ای دیگر سلب شده باشد باهم می‌جنگیدند.

از آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که هر فرد ترکمن به یکی از طایفه‌های بزرگ ترکمن با این سلسله مراتب مربوط می‌شد:

«فرد - خانواده - آبه - تیره - طایفه»

پس، همچنان که، شهرنشینان، خانواده و محله و شهر خود را می‌شناسند و به آنها شناخته می‌شوند و شناسنامه می‌گیرند، ترکمن نیز، آبه و طایفه خود را می‌شناخت و به همانها شناخته می‌شد. ترکمن بی آبه و بی طایفه، چون شخص بی شناسنامه می‌نمود. چنان ترکمنی در هیچ جای «ترکمن صحرا» نبود. یعنی نمی‌توانست بوده باشد.

هر يك از طایفه‌های عمده ترکمن که بنا به اقتضای زندگی دام پروری از ترکیب طوایف کوچکتر و تیره‌ها و آبه‌ها پدید آمده بودند، می‌توانستند شالوده سازمان طایفه خود را تا وقتی که اساس معیشتشان تغییر نکرده بود حفظ کنند. ولی از وقتی که

۲... البته، ترکمنها، اصطلاح «تیره» را در محاوره بکار نمی‌برند. آنها تیره وایل را هم «طایفه» می‌نامند.

فکر بدان می‌انداختند.

مجموعه این چند «آی» را که در کنار هم برپا می‌کردند و در واقع می‌توان آن را يك واحد گله‌دار دانست، «آبه - obé» می‌نامیدند. «آبه» هائی که با فاصله يك تا چند کیلومتر در همسایگی هم مستقر می‌شدند، از طایفه کوچکی بودند که جمعیتشان گاهی از صد خانوار تجاوز می‌کرد. هر يك از این طایفه‌های كوچك (تیره)^۲، هر قدر که خانوارها و اعضای بیشتر داشت، قویتر بود و محزون از تجاوز طایفه‌های دیگر. برای حفظ و تقویت همین مصونیت، طایفه‌های کوچکی که با ریشه‌های دور و دراز خویشاوندی به هم نزدیکتر بودند، همواره، در کنار هم و در يك قسمت مشخصی از دشت بسر می‌بردند و طایفه‌ای بزرگتر را پدید می‌آوردند که همان قسمت دشت حیطه مردم آن طایفه و مرتع دامهایشان بود.

بنابراین، چنان که، «دام» به خانواده و «گله» به «آبه» متعلق بود، «مرتع» هم به «طایفه» تعلق داشت. از این روی، قلمروی که هر واحد گله‌دار (آبه) می‌دانست در آن رفت و آمد کند و یا مسکن گزیند، بر حسب این که آن «آبه» از کدام «طایفه» بود، معلوم می‌شد. خانواده‌ها و افراد طایفه که با حقوق برابر از آب و علف و اختیار مسکن استفاده می‌کردند، در برابر طایفه خود نیز وظایف برابری داشتند. آنها، همیشه مهیا بودند که در وقت مقتضی با طوایف دیگر

جعفری‌بای

نوزعل

یازعل

کَلْتَه

آلوق توماج

چیلیشلی

آمری قیشک

آج (آش)

موم

دُرُق

رضاقلی

تاتقرم

توششلی

ایری توماج

شاه دزلی

ایش محمدلی

دولت بزدلی

قره اینجیک

آنا قربانلی

سینت لی

کوج لی

کچ بالداز

قرزل

قره قول

سَقَلی

جوکان

پوزقاز

آرق

کل

سُر

کشت

کیم

توروق

توراج

پانت



زندگی گله‌داری ترکمنها به زندگی کشاورزی تحول پیدا کرد و مراتع به کشت‌زار مبدل شد و «آبه»‌ها جای خود را به روستاها سپردند و شهرها پدید آمدند، رابطه و سلسله مراتبی که از «فرد ترکمن» تا «طایفه ترکمن» وجود داشت، دیگر نتوانست دوام بیاورد و در نتیجه سازمان طایفه‌ها درهم پاشید.

در نمودار زیر، نام طایفه‌های کوچک و تیره‌ها و زیر تیره‌های طایفه «جعفری‌بای» آورده می‌شود. باید دانست که طوایف دیگر ترکمن نیز که مانند طایفه «جعفری‌بای» از ترکیب تیره‌ها و طایفه‌های کوچک‌تری پدید آمده بودند، هر یک نظیر همین شالوده سازمانی را داشتند:

سرپرستی تیره‌ها و طایفه‌ها با ریش سفیدانی بود که آنها را «یاشول - gashul» می‌نامیدند. این سرپرستان به رأی افراد طایفه‌ها - مردان - در مواقع مقتضی برای انجام وظایفی که طایفه‌ها معین می‌کردند به یاشولی گمارده می‌شدند. افراد هر طایفه هر وقت که لازم می‌دانستند می‌توانستند به آسانی یاشولها را معزول کنند. از این رو، در میان ترکمنها، مراجع پابرجائی که در امور عمومی طایفه‌ها صاحب رأی و قادر به کارهای خودسرانه باشند به وجود نمی‌آمد و رؤسا و خوانینی که بتوانند با قدرت مطلقه بر طایفه‌ها حکومت کنند پیدانمی‌شدند. در حالیکه چنین رؤسا و خوانینی در طوایف و ایلات دیگر کشور دیده شده بودند. علت این امر آن است که در ترکمن صحرا چراگاه‌ها که مهمترین عامل کار و معیشت بود به طایفه‌ها تعلق داشت و همه

راست: دوترکمن از طایفه «گوکلن» مزرعه‌ای را پرچین می‌کنند
چپ: نمودار طایفه جعفری‌بای

۳- در این نمودار، نام آبه‌هایی که با ترکیب آنها تیره‌ها یا زیر تیره‌های «جعفری‌بای» پدید آمده بود نمی‌توانست گنجانده شود.



چهره ترکمن

به موضوعهای عمومی طایفه هم رسیدگی می کرد. در دهکده «قَدَن» qodana که يك دهکده کوهستانی است و مردمش از طایفه «گوکلن» هستند، آخوند دهکده، امور کدخدائی و رسیدگی به امور مربوط به دهکده را هم به عهده گرفته است. در بررسی زمینه های اجتماعی ترکمنها، ناگزیر باید به آن دوره ای نیز مراجعه کنیم که طوایف ترکمن با اقوام و طوایف دیگر ترک و مغول در «آسیای مرکزی» بسر می بردند. جغرافیا- نویسان قسمتی از آسیا را که در عرض دریاچه های «بایکال» و «بالخاش» و «آرال» قرار گرفته است، اصطلاحاً «آسیای مرکزی» می نامند که اقوام و طوایف ترک و مغول از چند هزار سال پیش در دامنه کوهها و اطراف رودخانه ها و در صحراهای این منطقه وسیع پراکنده بودند. اساس زندگی مردم این طایفه ها به اقتضای اوضاع اقلیمی و اجتماعی محیطی که در آن می زیستند بر دام پروری بنا شده بود. هر گروهی از مردم به علت متغیر بودن آب و هوا^۴ ناچار بودند هر فصل از سال را با گله ها

افراد طایفه با حقوق برابر از آن بهره مند می شدند و حتی قطعه ای از مراتع به عنوان ملك شخصی به کسی واگذار نمی شد و یاشولها نیز در این شیوه تملك از دیگران مستثنی نبودند. به علت همین شیوه تملك، آن نوع اشراف زادگی که در طوایف و ایلات دیگر کشور موجبات نفوذ و قدرت مطلق رؤسا و خوانین را فراهم کرده بود، در طایفه های ترکمن بوجود نیامد.

نمونه بارز چنین شیوه تملکی را می توان اینك میان طایفه هایی دید که در دهکده «اینچه برون - ince Burren» بسر می برند. اینچه برونها، با وجود اینکه سالهاست زندگی گله داری را رها کرده و به کشت و ورز روی آورده اند، هنوز سنت تملك طایفه بر زمین را حفظ کرده اند. به این معنی که کشتزارها، به قطعات برابر، از جانب طایفه برای يك یا چند سال به افراد طایفه واگذار می شود. هیچوقت هم از پدری به فرزندانش زمین به ارث نمی رسد و هر فرزندی - پسر - وقتی که مستقل از پدر به معیشت پرداخت، به اندازه هر فرد دیگر طایفه اش چند قطعه زمین برای کشت و ورز از طایفه می گیرد. یاشولهای را هم که طایفه های اینچه برون به سرپرستی انتخاب می کنند ناگزیر هستند که از این قاعده عمومی پیروی کنند. باین تفاوت که یاشولها به پاس زحماتی که در امر سرپرستی متحمل می شوند، در قطعه زمینی بزرگتر از آنچه که به افراد دیگر طایفه واگذار می شود کشت می کنند و تا زمانی که به سرپرستی طایفه باقی بمانند از این مزیت برخوردارند. ولی معمولاً هر «یاشول» بیشتر از یکی دو سال در این مقام باقی نمی ماند و شخص دیگری به رأی افراد طایفه به یاشولی برگزیده می شود.

البته باید یادآوری شود که در مردم طایفه «گوکلن» که در کوهستانهای مشرق «دشت گرگان» بسر می برند و از دیر باز به کشت و ورز پرداخته و یا ده نشینی و متعلقات آن آشنا شده اند، نوعی اشراف منشی و برتری طلبی روستائی با کمی نفوذ و اعتبار وجود دارد که با توسل به مذهب و برخورداری از حمایت آن، طایفه را به تأیید خود واداشته است. باید دانست که «روحیه مذهبی» در ترکمنهای کوهستان بر «روحیه قومی» تفوق دارد. در حالیکه در ترکمنهای دشت، این تفوق نصیب «روحیه قومی» بوده است. به این علت ترکمنهای دشت وظایف و مسئولیتهائی مانند سرپرستی طایفه ها را به آخوندها و طلبه ها محول نمی کردند. چنانکه در «اینچه برون» که دهکده ای دشتی است، یاشولی و آخوندی همواره دو کار مجزا از هم بشمار می رفت. اما در ترکمنهای کوهستان، این دو کارگاهی با هم آمیخته بود. به این ترتیب که آخوند علاوه بر پیشنمازی و تعلیم مسائل دینی،

۴ - مراجعه شود به دومین مقاله ترکمنهای ایران در مجله هنر و مردم شماره پنجاه.

واحشام خود در ناحیه‌ای بسر ببرند که در آن فصل آب و هوای ملایم و زمین پر گیاه داشت. از این روی، هر چند وقت يك بار، باروبنه زندگی را از چراگاهی کم آب و علف جمع می کردند و به چراگاههای دیگر می رفتند.

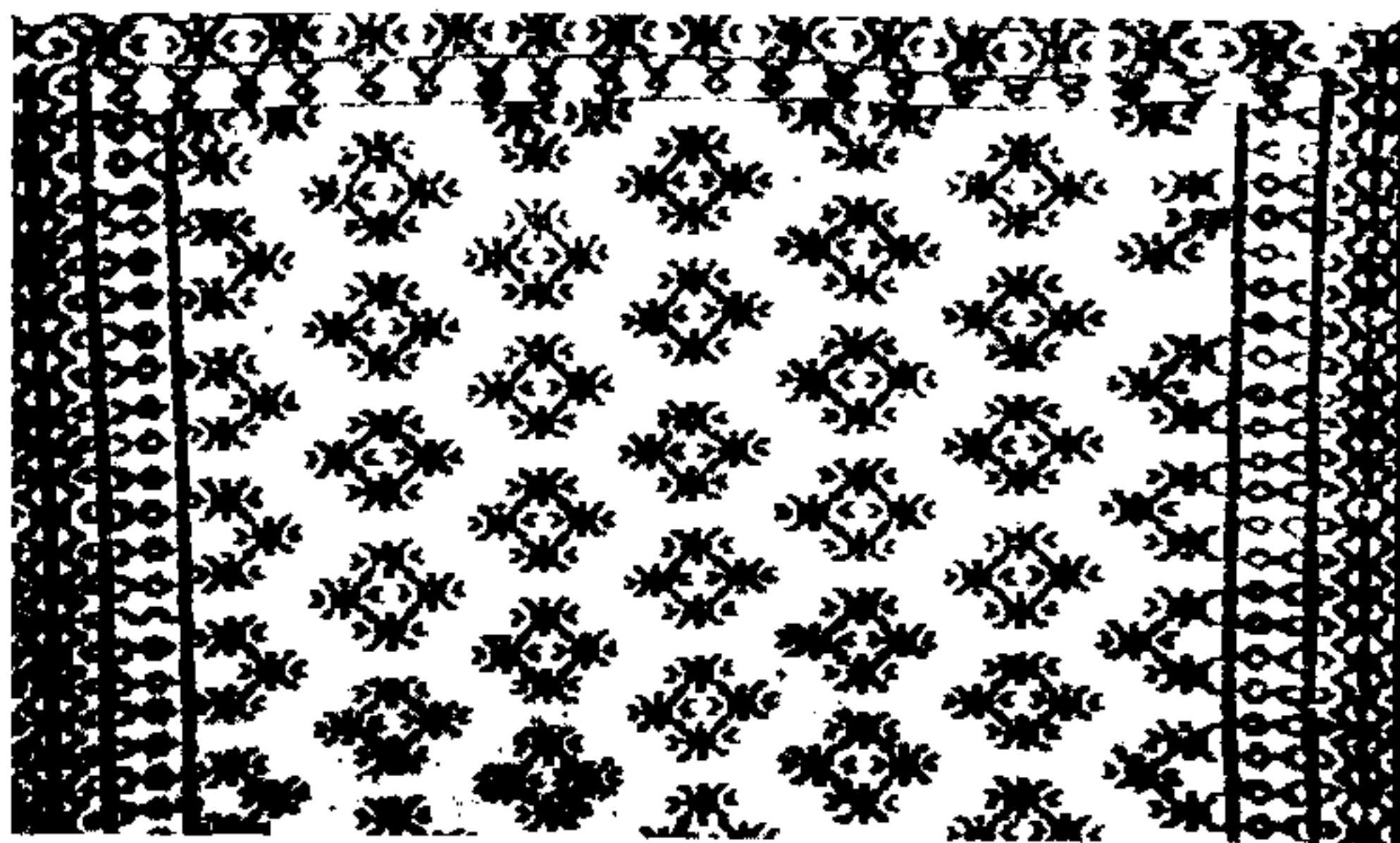
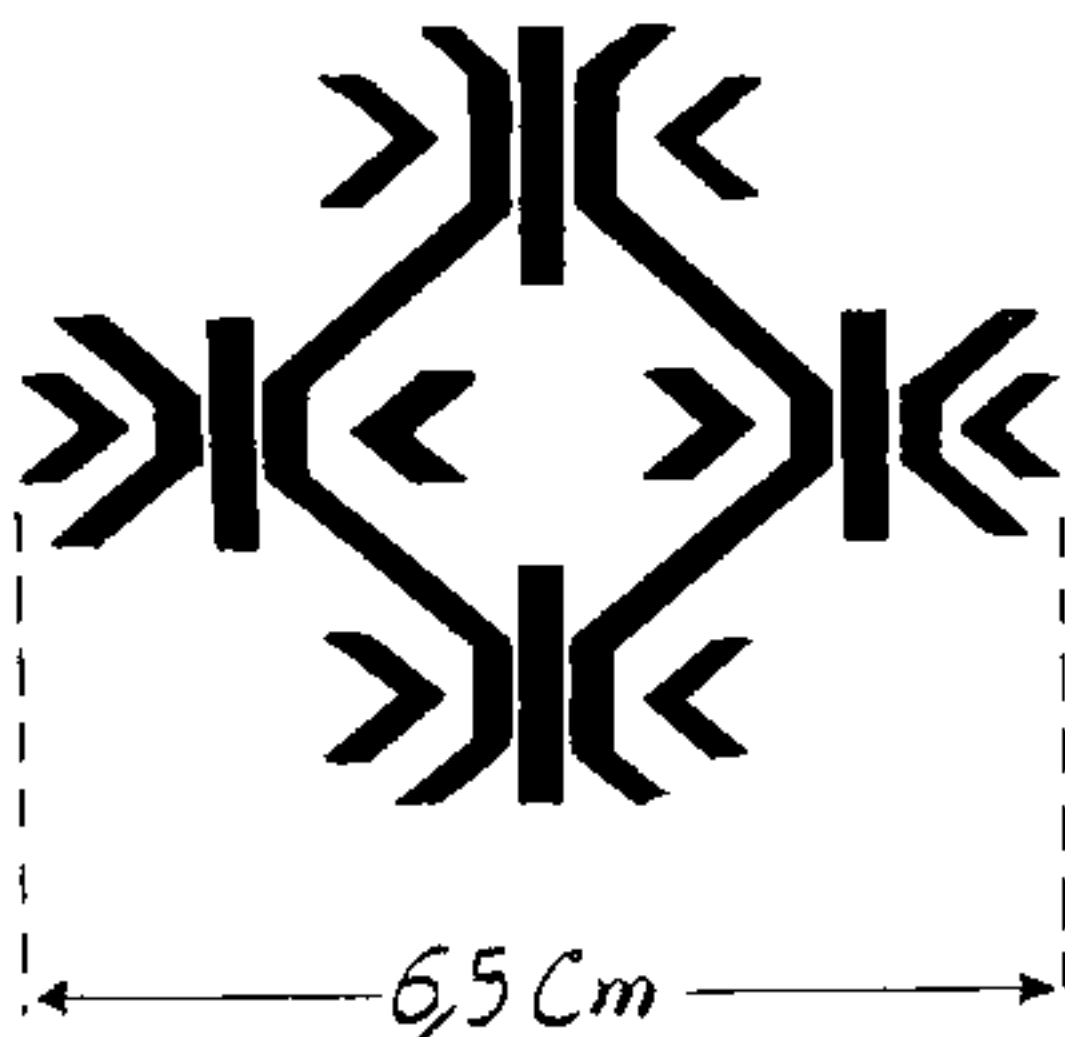
مهمترین اصل این شیوه زندگی، که در آن، گروههای انسانی برای معیشت از جائی به جائی دیگر کوچ می کنند، حرکت و جنبش است، که انسان را آزاده، سخت کوش، جسور و در عین حال قهار بار می آورد. همه این خصوصیات در طی تاریخ همواره از طوایف ترك و مغول دیده شده است. چنان که هر وقت به علمی ناچار می شدند به نواحی آباد و حاصلخیز آسیا روی بیاورند، بی مهابا به حمله و تاخت و تاز می پرداختند. علل اساسی وقوع تهاجم آن طوایف را باید در خشکی و فقر محیط و در شیوه معیشت آنان جستجو کرد. علاوه بر این به نظر می رسد که افزایش زاد و ولد و وقوع خشکسالیهای شدید و حوادثی که باعث مرگ و میر سریع دامها می شد نیز موجب یورش به نواحی مجاور و غارت همسایگان بوده است. در هر دو صورت اقوام و طوایف آسیای مرکزی ناگزیر بودند که برای افزایش درآمد یا برای جبران خسارت به نواحی دیگر آسیا روی بیاورند که حاصلخیز و پر نعمت بود و در حواشی روستاها و شهرها و مراکز تمدن قرار داشت. البته توجه اقوام و طوایف ترك و مغول آسیای مرکزی به مراکز تمدن بنابه شدت



ترکمن اسب را به دیده يك دوست می بیند. ریشه های این دوستی از گذشته های تغذیه می شود که صحرایی بود با طایفه ها و دامها و «آبه» ها و کوچها و جنگ و دتواها، مرد ترکمن واسب ترکمن در چنان گذشته ای در صحرا هم سفر بودند و در «آبه» همد و در جنگها هم رزم

۵ - «آسیای مرکزی» چون در کوهها و فلاتها محصور و از اقیانوسها و دریاهای بزرگ دور است، تأثیر بادهای مرطوب در آن بسیار کم است و از این جهت آب و هوایی خشک و متغیّر دارد.

نشانه «تمغا» ها و «اونقون» ها را با اشکال ساده شده (استیلیزه) در نقش و نگارهای عامیانه ترکمنی می توان شناخت

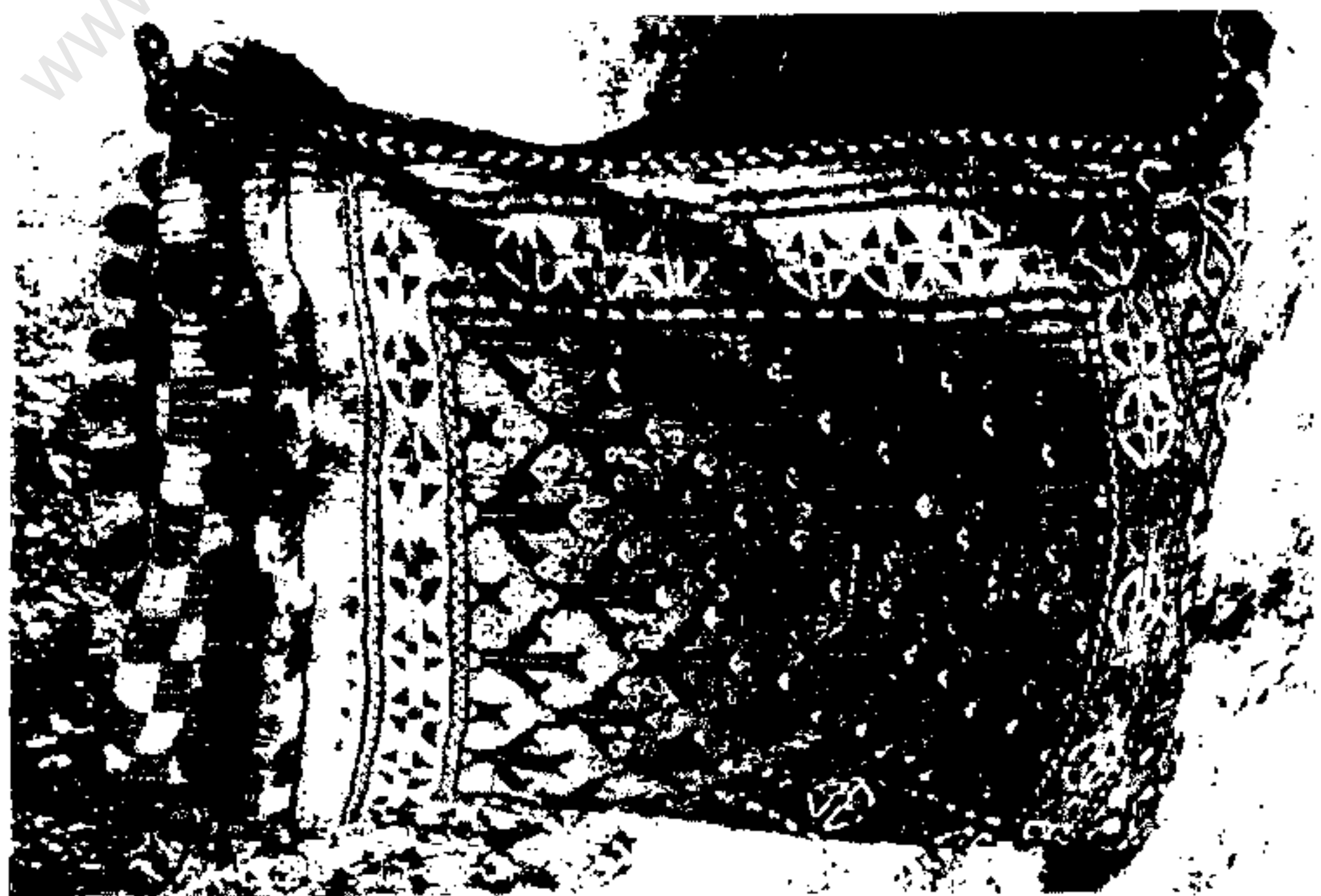


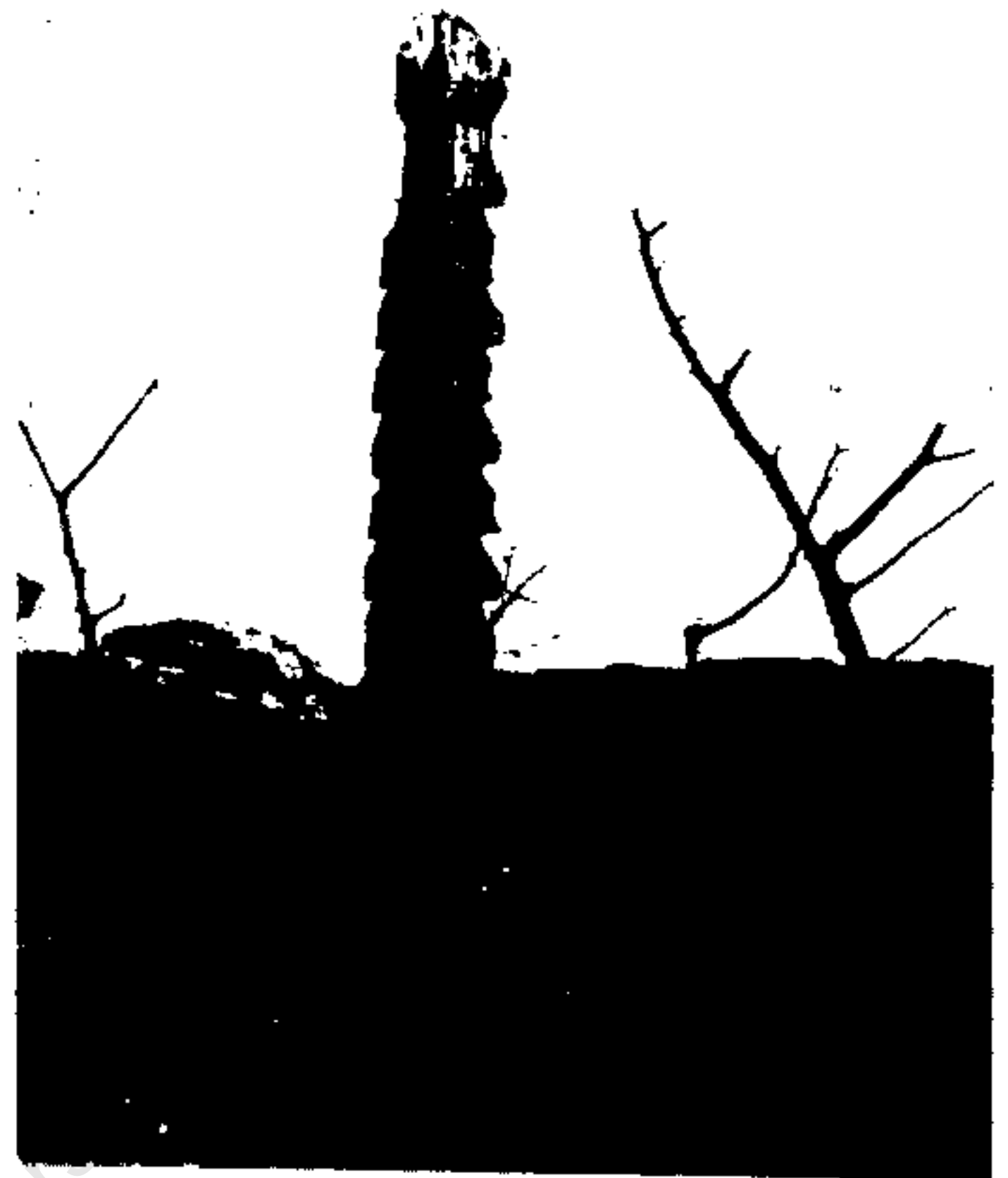
و ضعف عواملی که آن را ایجاد می کرد همیشه یکسان نبود. زمانی شکل و حال يك پیشرفت تدریجی و ملایم را به خود می گرفت، و زمانی دیگر شکل يك هجوم قطعی و بی مهابا را داشت. به هر حال... همیشه، جریانی مداوم از حرکت اقوام و طایفه های ترك و مغول آسیای مرکزی به سرزمینهای دیگر برقرار بود. این جریان می بایستی بیشتر به سوی سرزمینهای «چین» و «ایران» که در شرق و در جنوب غربی آسیای مرکزی قرار دارند متوجه باشد. زیرا، دشت سرد «سیری» که در شمال، و نجد مرتفع «تبت» با کوههای عظیم «هیمالیا» که در جنوب «آسیای مرکزی» قرار داشت، نمی توانست مطلوب و مقصود اقوام و طوایف «آسیای مرکزی» باشد. بنابراین، کشور ایران، در جریان تاریخ چند هزار ساله خود - حتی از روزگاری که چهره تاریخ مدوّن با اساطیر آمیخته است - همواره از سوی شمال شرقی با اقوام و طایفه های ترك و مغول سروکار داشت. تا زمانی که هنوز پادشاهان ساسانی با قدرت حکومت می کردند، اقوام ترك و مغول آسیای مرکزی

نمی توانستند در حوزه سرزمینهای ایرانی پیشروی کنند. ولی بعدها، گروه گروه، یا هر چند طایفه با هم، به نواحی شمالی خراسان پیش آمدند و هر سال حیطه مراتع بیابانی و قشلاقی دامهایشان را بیشتر توسعه دادند و به شهرهای ایران نزدیکتر شدند. تاجائی که قسمتی از همان اقوام ترك و مغول به زندگی روستائی و شهرنشینی نیز روی آوردند و با اخذ تمدن و فرهنگ ایران توانستند با مملکت گشائی و مملکت داری نیز آشنا بشوند. چنان که پادشاهان غزنوی و سلجوقی از اولاد واحفاد ترکهای دام پروری بودند که روزگارشان در کوچ و محراجردی می گذشت. آقای «دکتر ذبیح الله صفاء» در فصل اول از جلد دوم کتاب «تاریخ ادبیات ایران» درباره سلجوقیان که آنان را یکی از طوایف ترکمن دانستند نوشته اند:

«... مهمترین دولت ترك که تشکیل آن مقدمه تحول بزرگی در تمدن اسلامی و خاصه در ایران است، دولت «سلجوقیست علت تسمیه این دولت انتساب شاهان آنست به»

راست: نقوش يك خورجین ترکمنی که اشکال ساده شده پروبال پرندگان شکاری را نشان می دهد
چپ: نشانه الهام از «توتم - totem» بر قبر ترکمن هرچند که علت و انگیزه اصلی این نشانه برای ترکمن نسل جدید شناخته نیست ولی فورم و هیئت این نقش به منزله «سبیل - symbole» و واسطه ای که حاوی نوعی ارتباط روحی و روانی با نسلهای قدیمی تر است حفظ شده.





راست : نشانه‌ای «توتیم» مانند بر قبر ترکمن که می‌توان آن را شکل ساده شده پروبال پرندگان شکاری پنداشت چپ : نشانه چوبی دیگری از قبرستان قدیمی دهکده «قرناوه - garnâve» واقع در بخش «مراوه تپه» ارتفاع ۱۶۷ سانتیمتر

هریک از نظر زبان، رسوم، آداب و عادات... تمایزاتی باهم داشتند و با نامهای مختلف شناخته می‌شدند. از جمله، قومی را «اوغوز» می‌نامیدند که همزمان با حمله «چنگیز» در حوزه وسیعی از «ترکستان» و «دشت قباچاق» می‌زیستند. «رشیدالدین فضل‌الله» در کتاب «جامع التواریخ» خود که در سال هفتصد و چهار هجری قمری نوشته است این قوم را «ترکمان» دانسته است:

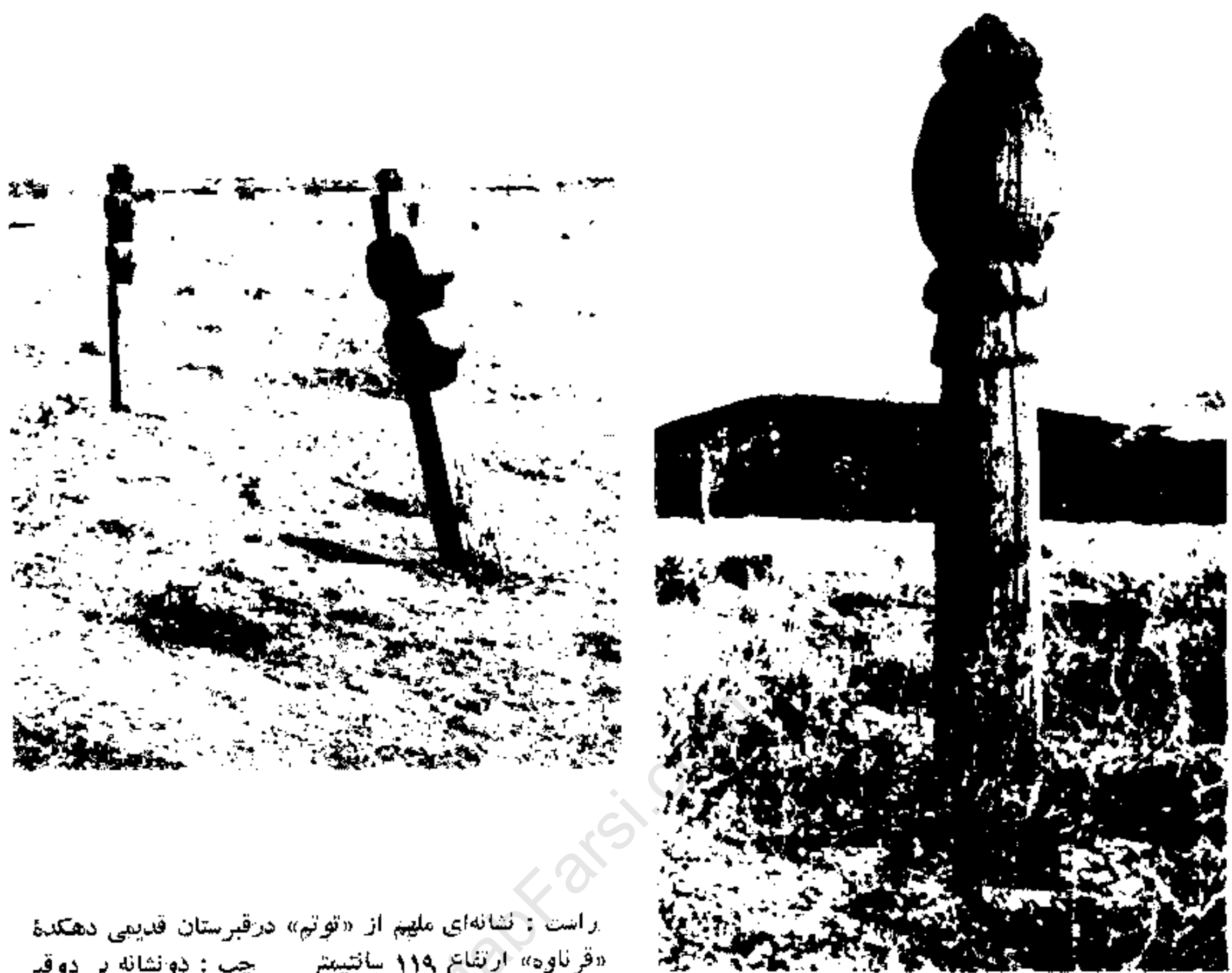
«... و از آن اقوام به مرور ایام شعب بسیار»
 «منشعب شده‌اند و هر زمانی از هر شعبه شعبه‌ها پیدا»
 «گشته و هر یک بسببی و علتی اسمی و لقبی یافته،»
 «مانند اوغوز که مجموع آن قوم را در این وقت»
 «ترکمان می‌گویند...»^۶

۶ - نقل از صفحه ۲۶ جامع التواریخ نوشته «رشیدالدین فضل‌الله» که به کوشش «دکتر بهمن کریمی» و با سرمایه «شرکت سهامی اقبال» به طبع رسیده است.

«سلجوق این دقایق... «دقاق» (تقاق) بمعنی «سخت کمان» رئیس یکی از قبایل ترکمان و از مقدمان ترکان «غز» بوده و میان آنان نفوذ بسیار داشته است...» ایشان در همان کتاب درباره واژه «ترکمان» نوشته‌اند:

«... همچنانکه گفتیم قبایل زردپوست مجاور سرحدات ایران بنام «ترك» ها خوانده می‌شدند. دسته‌هایی از این قبایل را «ترکمان» نیز می‌نامیده‌اند. معنی کلمه ترکمان چندان روشن نیست. همین اسم در زبان چیتی «توکومونگ - Tö-kü-möng» آمده است و قدیمترین «ماخذ از ماخذ اسلامی که این اسم در آن ذکر شده» «احسن التقاسیم است. اسم ترکمان معمولاً بر غزان و «خرلخان اطلاق می‌گردیده و علی‌الخصوص غزان باین نام خوانده می‌شده‌اند...»

اقوام و طایفه‌های ترك و مغول به علت کثرت جمعیت و به علت پراکندگی در نقاطی که در آنها جدا از هم بسر می‌بردند،



راست : نشانه‌ای مله‌م از «توتیم» در قبرستان قدیمی دهکده
«قرناوه» ارتفاع ۱۱۹ سانتیمتر چپ : دونه‌شانه بر دو قبر

شناخته می‌شدند. درختان جوامعی، خانواده‌ها و طوایف، حیوان یا گیاهی را منشاء و مبداء اجداد خود می‌دانستند و معتقد بودند که آن حیوان یا آن گیاه آنان را در کف حمایت و حفاظت خود گرفته است. مثلاً قبیله «ایروکوآ - Iroquois» که قسمتی از بومیان آمریکا بودند، اعتقاد داشتند که «لاک‌پشت»، توتیم و منشاء اجداد آنان، کم‌کم از لاک خود بیرون آمده و هیئت انسانی گرفته است. «توتیمیزم» را در واقع می‌توان نوعی مذهب ابتدائی دانست و با وجودی که محققین در اصل و منشاء آن هنوز اختلاف نظر دارند، ولی در این مورد متفقند که تقریباً تمام جوامع انسانی در مرحله «گردآوری خوراک» (تغذیه از شکار، صید، نباتات جنگل و صحرا) به نحوی به «توتیم» معتقد بوده‌اند. اما با توجه به نوشته‌های «رشیدالدین فضل‌الله» معلوم می‌شود که «توتیمیزم» در میان ترکمنها، مدت‌ها بعد از مرحله «گردآوری خوراک» یعنی تا مرحله «تولید

«رشیدالدین فضل‌الله» در همان کتاب «جامع التواریخ» افسانه پیدایش اقوام ترك و مغول و از جمله «اوغوز»ها (ترکمنها) را از زبان حکمای آنان نقل می‌کند و از بیست و چهار طایفه «اوغوز» نام می‌برد که در زمان او هریک از آن بیست و چهار طایفه، يك «تمغا» (نشان)^۷ مخصوص به خود داشتند. بعلاوه، هر چهار طایفه نیز يك «اونقون» برای خود می‌شناختند که مورد احترام افراد همان چهار طایفه بود. واژه «اونقون» چنانکه «رشیدالدین فضل‌الله» آورده است از «انبی» ترکی به معنی مبارك مشتق شده است. اونقون‌هایی که طوایف ترکمن در زمان «رشیدالدین فضل‌الله» می‌شناختند و محترم می‌داشتند، از انواع پرند، های شکاری مانند «شاهین» و «باز» بودند. مردم شناسان و جامعه‌شناسان دنیا واژه «توتیم» - totem را با همین معنی «اونقون» بکار می‌برند و آن را شعار خانواده یا طایفه می‌دانند که معمولاً مورد ستایش افراد طایفه یا خانواده بود. واژه «توتیمیزم - totemism» (توتیم‌پرستی) را بر جامعه‌هایی اطلاق کردند که در آن جوامع، طوایف بر اصل توتیم‌ها یا بر اصل نحوه ستایش توتیم از هم باز

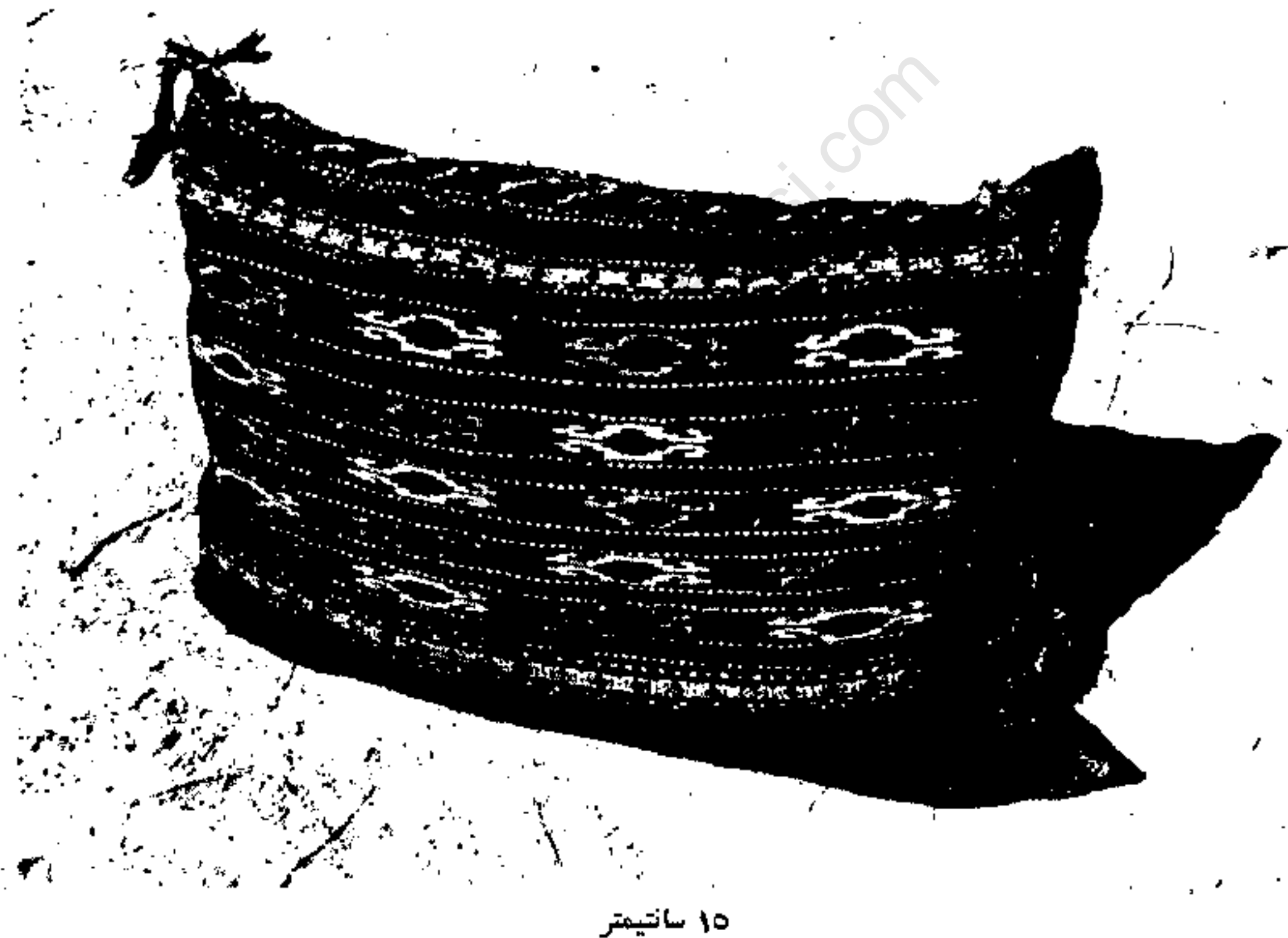
۷ - واژه «تمغا» در فرهنگ به معنی علامت، داغ، و نیز به معنی مهری که در قدیم به فرمانهای شاهی می‌زدند آمده است.

خوراك» (دام پروری و كشت و ورز) نیز دوام آورده است .
چون این قسمت از نوشته های «رشیدالدین فضل الله» در
«جامع التواریخ» برای روشن کردن زمینه های اجتماعی ترکمنها
مفید می افتد ، قسمتهائی از نوشته های او بصورت کامل و قسمتهائی
دیگر بصورت خلاصه نقل می شود :

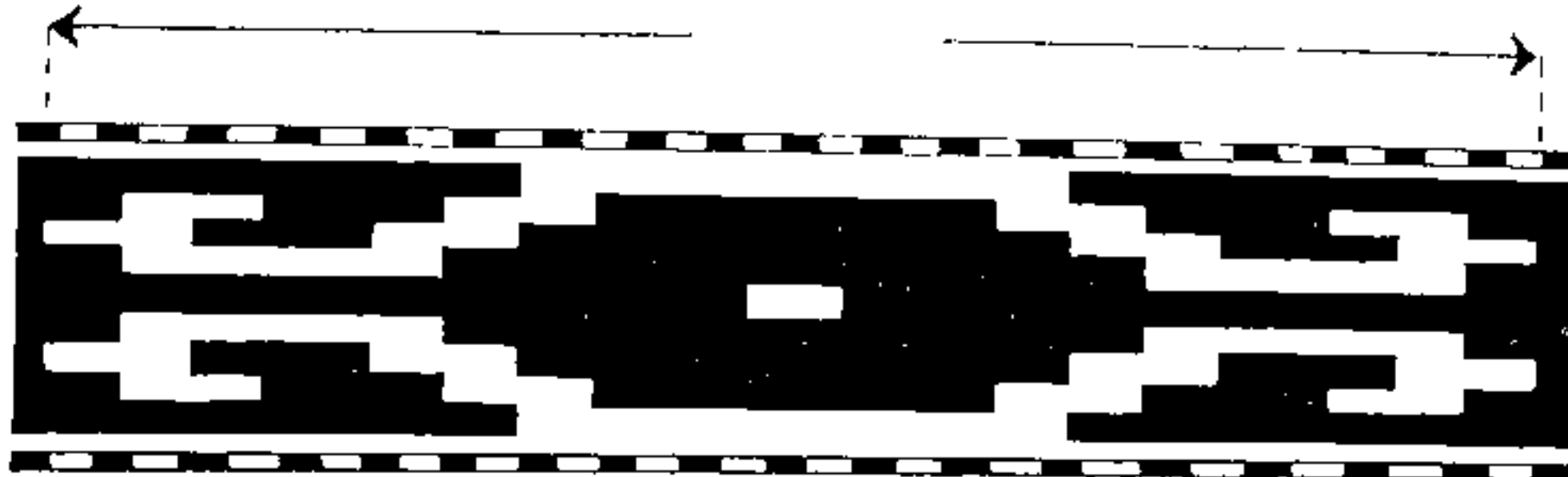
« . . . بموجبی که در تواریخ اسلامیان مذکور
است و در توره بنی اسرائیل مسطور ، که نوح پیغمبر
«علیه السلام زمین را از جنوب تا شمال سه قسم کرد :
«اول را به حام از فرزندان خود داد که پدر سودان
«بود و میانه را بسام که پدر اعراب و فرس بود ،
«و سوم را بیافت که پدر اترک بود ، و او را به جانب

«مشرق فرستاد - مغولان و ترکان نیز همین سخن
«گویند - لیکن ترکان یافت را ابوبچه خان
«(ابولجه) خوانده اند و محقق نمی دانند که این
«ابوبچه خان پسر نوح علیه السلام بوده یا فرزند
«زاده او . الا آنکه متفق اند بر آنکه از نسل او
«بوده و قریب العهد بوی . تمامت مغولان و اصناف
«اتراك و صحرائشینان از نسل وی اند و شرح آن
«حال برین موجب تقریر می کنند که ابوبچه خان
«صحرائشین بود و یایلاق او در اورناق و کرتاق
«که کوه های عظیم و بلند است و در آن حدود شهری
«است اینانچ نام ، و قیشلاق او هم در آن حدود

«آرتمخ» - artmax (وسیله ای که ترکمانان در آن پوستین و بافتنیها را جا می دهند) با نقشی که به پروبال
پرنندگان شکاری شباهت دارد .



۱۵ سانتیمتر





قسمتی از نقوش يك قالیچه تركمنی

«ملك را از تالاس و صیرم تا بخارا بگرفت و آن»
 «ملك بروی مسلم شد. و بعضی از اعمام و برادر»
 «زادگان که با او متفق نبودند بجانب مشرق مقام»
 «ساختند و نزد ایشان چنان مقرر است که مجموع»
 «مغولان از نسل ایشان اند. و در آن عهد جمله کافر»
 «بودند و بمروار ایام ایشان نیز با اروغ موحد»
 «گشتند.»

«چون اوغوز را آن ملك مسلم و مسخر گشت،»
 «و پادشاهی آنجا بروی قرار گرفت، خرگاهی زرین»
 «بزد و طوی^۸ بزرگ کرد و خویشان و امراء را»
 «تشریف داد و همه لشکریان را نواخت و جمعی از»
 «اغمام و اقوام با او متفق شده بودند او یغور لقب»

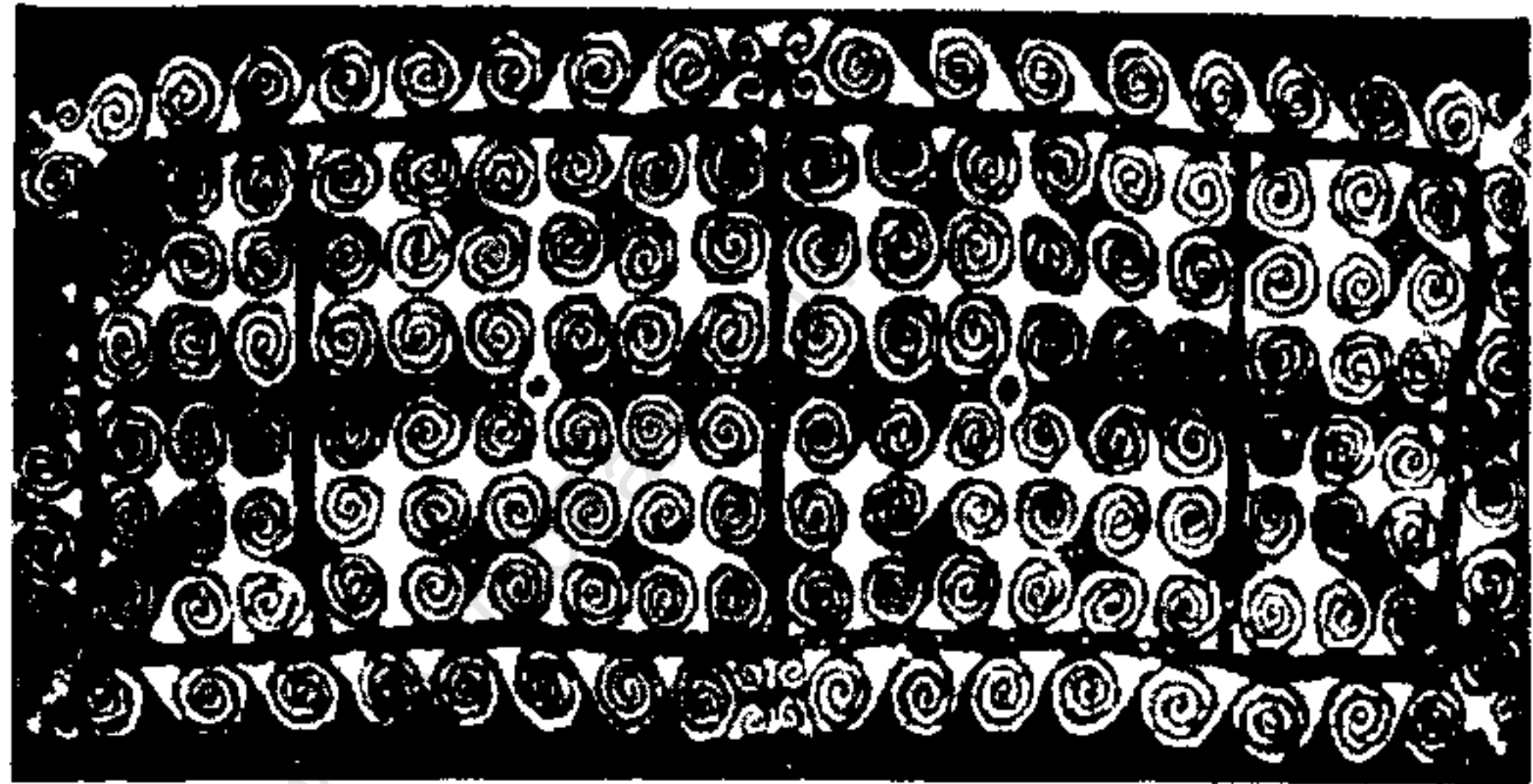
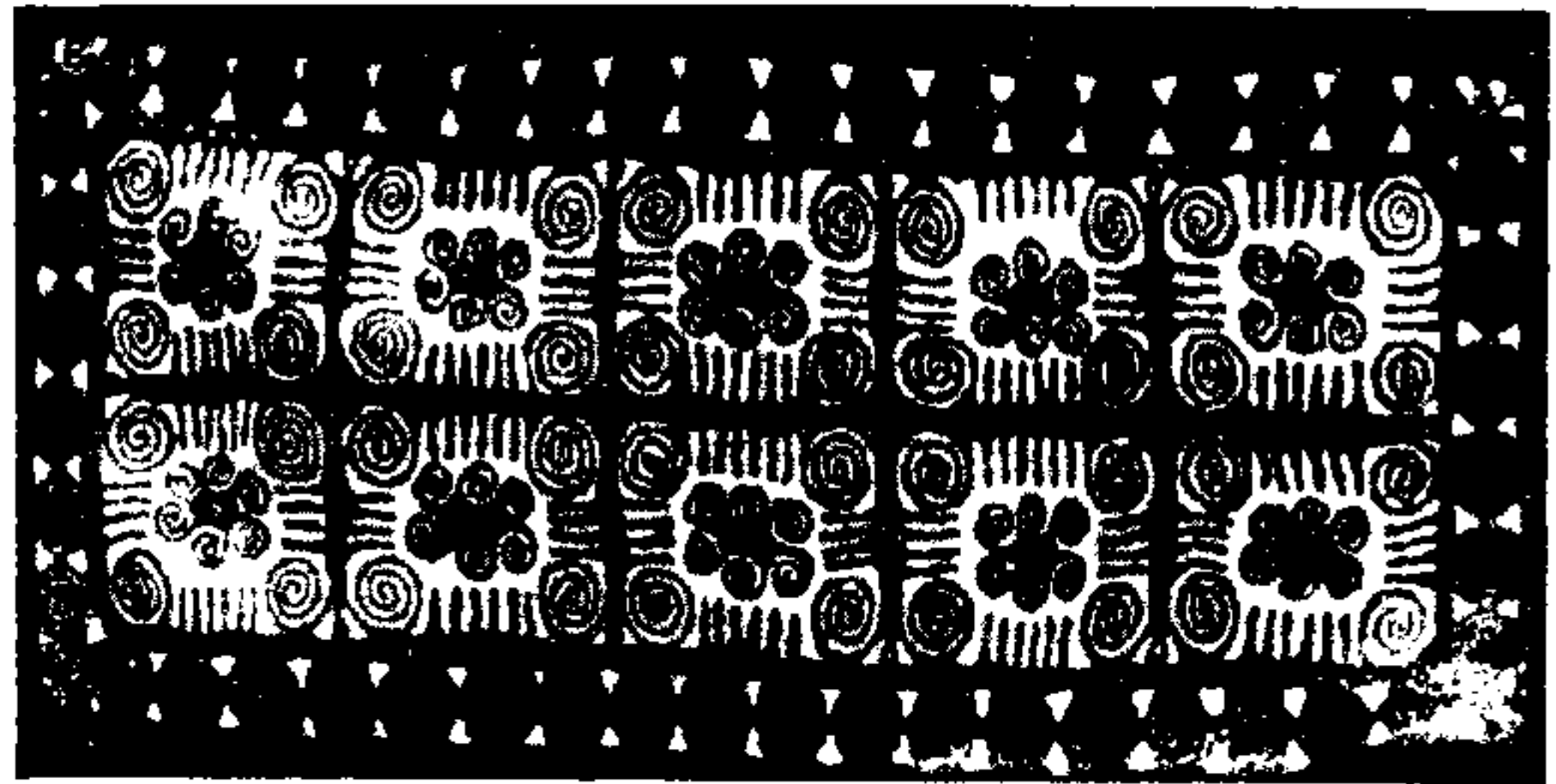
«بموضعی که نام او یورسوق و قاقیان و قارقروم است»
 «و قارقوروم نیز گویند و شهر تالاس و قاری صیرم»
 «در نزدیکی آن موضع افتاده. و قاری صیرم شهری»
 «قدیم و عظیم بزرگ است - کسانی که دیده اند»
 «می گویند که از ابتداء تا انتهای آن یکروزه راه»
 «است و چهل دروازه دارد. در این وقت اترک»
 «مسلمانان آنجا مقیم اند، و بقاییدو تعلق دارد»
 «و پاولوس قولجی و موضعی که فرزندان او می نشینند»
 «نزدیکست.»

«و این ابوجه خان را پسرى بود بنام دیب»
 «باقوی - معنی دیب موضع تخت و جای منصب»
 «باشد و باقوی یعنی بزرگ جمهور قوم - و این»
 «پسر بشوکت و اسباب پادشاهی زیادت از پدر بود»
 «و چهار پسر داشته نام ایشان قراخان و اورخان»
 «و کرخان و کرخان و مجموع آن اقوام کافر بودند»
 «و قراخان قایم مقام پدر شد و ازو پسرى در وجود»
 «آمد سه شبانه روز پستان مادر نمی گرفت و شیر»
 «نمی خورد بدان سبب مادرش میگریست و تضرع»
 «میکرد. و هر شب در خواب چنان دیدی که آن»
 «بچه با وی گفتی که ای مادر اگر خدا پرست شوی»
 «و محب خدا گردی، شیر تو بخورم. آن زن»
 «بواسطه آنکه شوهرش و تمامت اقوام ایشان کافر»
 «بودند، ترسید که اگر اظهار خدا پرستی کند اورا»
 «با بچه هلاک گردانند، پنهان بخدای تعالی ایمان»
 «آورد و باخلاص تمام محب حق جل و علا شده»
 «و آن بچه پستان مادر گرفته و شیر خورده و چون»
 «یکساله شد بغایت پاکیزه و خوب صورت بود و آثار»
 «رشد و هدایت از ناصیه او می تافت. پدرش چون»
 «آن معانی در وی دید، گفت از قوم ما بدین شکل»
 «و صورت، هیچ فرزندی در وجود نیامد و این»
 «پسر از میان اقرا و اکفا معظم و معتبر گرد و بمراتب»
 «کمال برسد و جهت نام نهادن وی با خویشان»
 «مشورت کرد. بچه یکساله با آواز آمده و گفته نام»
 «من اوغوز نهید. حاضران از آن حال بغایت»
 «متعجب ماندند و بموجب سخن او که اثر ارشاد»
 «حق تعالی بود اورا اوغوز نام کردند. چون بخد»
 «بلوغ رسید . . .»

بعدها خداشناسی «اوغوز» بر پدرش «قراخان» آشکار
 شد و آن دو (پدر و پسر) به یاری اعوان و انصار خود برهم
 شوریدند و جنگی سخت در گرفت:

«... عاقبت الامر اوغوز غالب آمد، و آن»

۸ - «طوی - toy»: جشن، شادمانی بزرگ، عروسی.



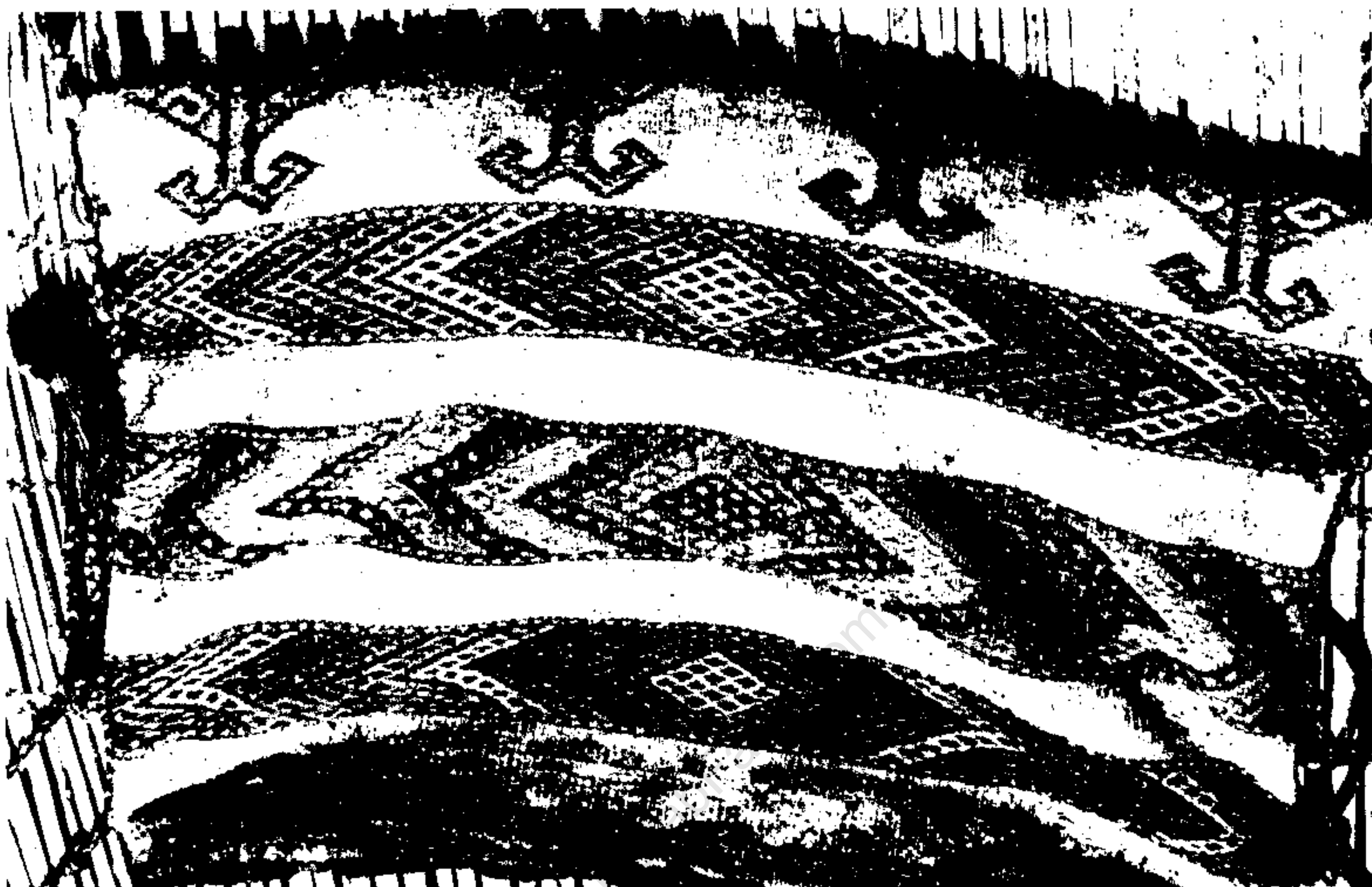
نقشهای ملهم از «شاخ قوچ» بر دو روبه يك نمذ ترکمنی

«بسیبی چنانکه شرح داده بنام جدا مخصوص گشتند،»
 «لفظ اویغور بر باقیان مقرر گشت وایشان بدان»
 «اسم شهرت یافتند. و از فرزندان او غوز بیست و چهار»
 «شعبه پدید آمد چنانکه در فهرست مفصل نوشته»

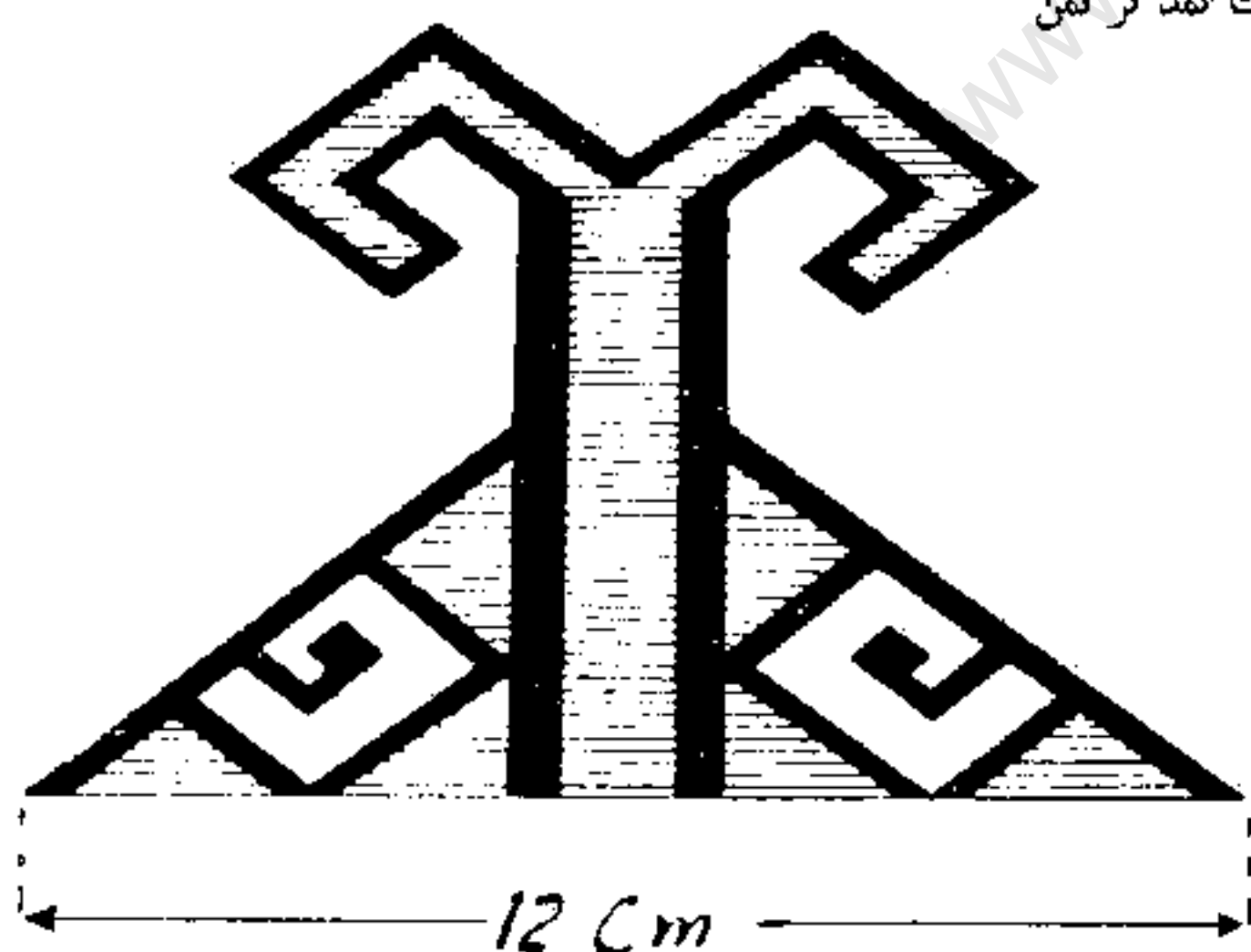
۹ - «آغاجری» یا «آغاج ایری» را رشیدالدین فضل الله به هردو صورت آورده است و درباره معنی آن نوشته است که: «... بوقت آنکه اقوام اوغوز بدین ممالک آمده اند، طایفه ئی از ایشان را که یورت در حدود بیشه ها داشته بدین اسم آغاج ایری موسوم گردانیده اند - یعنی مردبیشه - مانند آنکه اقوام مغول کسانی که یورت نزدیک بیشه بوده هوبین ارکان نام نهاده اند یعنی قوم بیشه ...»
 در خوزستان ایلی به نام «آغاجری» بر می برند که شهر کوچک «آغاجاری» هم مسمی به اسم این ایل است. باینکه ایل «آغاجری» هنوز مطالعه شده است ولی امکان دارد که میان این ایل و «آغاجری» ترکمنها مناسبتی باشد.

«نهاد که معنی آن بشرکی بهم پیوستن و مدد گردنست»
 «و تمامت اقوام اویغور از نسل ایشانند و قوم دیگر»
 «را قنقلی نام کرد و اقوام قبیچاق و قلج و آغاجری»
 «هم از میان آن جماعت اند که با اوغوز متفق شده»
 «بودند و با اروغ او بر آمیخته و سبب نام هریک»
 «بدین تفصیل است که ثبت می شود ...»

«رشیدالدین فضل الله» در این قسمت برای هریک از طوایف «اویغور»، «قنقلی»، «قبیچاق»، «قارلوق» (خرلیخ)، «قلج» و «آغاجری»^۹ شرحی می آورد و بعد می افزاید:
 «... ترکمانانی که با اوغوز بهم بودند و با»
 «او متفق، این اقوام مذکورند و هر چند در اول»
 «نام اویغور بر مجموع آن اقوام که متفق شده بودند»
 «نهاد، چون بعد از آن چند قوم از ایشان هریک»



نقشی ملیهم از «شاخ قوچ» بريك نمى تركمن



«راست لشكر تعلق مى دارد، ويك نيمه بدست»
 «چپ. و امروز هريك از اين اقوام اصل شعبه»
 «خويش ميدانند كه از کدام قومند و شرح حال»

«مى شود هريك نامى و لقبى معين يافتند و تمامت»
 «ترکمانانى كه در عالم اند از نسل اين قومند و فرزندان»
 «۲۴ گانه اوغوز اند. و لفظ تركمانان در قدیم نبوده»
 «و همه اقوام صحرائشين ترك شكل را ترك مطلق»
 «مى گفته اند و هر قبيله را لقبى معين و مخصوص»
 «بوده. در وقتى كه آن اقوام اوغوز از ولايت خود»
 «بيلاى ماوراءالنهر و ايران زمين در آمدند و توالت»
 «و تناسل ايشان درين ولايت بود، بسبب اقتضای»
 «آب و هوا، شكل ايشان بتدریج مانند شكل»
 «تاجيك گشت. و چون تاجيك مطلق نبودند،»
 «اقوام تاجيك ايشانرا تركمان گفتند يعنى ترك»
 «مانند. بدان سبب اين نام بر مجموع شعب اقوام»
 «اوغوز اطلاق رفته و بدان معروف شده اند. و اين»
 «بيست و چهار شعبه فرزندان اوغوز يك نيمه بدست»

«چنانست که اوغوز را شش پسر بوده نام ایشان»
 «بدین تفصیل و ترتیب: کون، آی، یولدوز،
 «کوک، طاق، دینگیز. و چنانکه درتواریخ ایشان»
 «آمده و...»

سپس شرح می‌دهد که «اوغوز» نام سه پسر بزرگتر را
 «بوزوق» و نام سه پسر کوچکتر را «اوجوق» نهاد. بعد هم،
 لشکرسمت چپ را به اوجوقها واگذار کرد و لشکرسمت راست
 را به بوزوقها و مقرر داشت هر شش پسر بدانند که به کدام لقب
 منسوبند و از کدام جانب لشکرند.

بعد از مرگ «اوغوز»، طبق وصیتش، «کون‌خان»
 (پسر بزرگ) جانشینش شد. در این وقت هر یک از شش پسر
 «اوغوز»، چهار پسر داشتند که رویهم بیست و چهار فرزند
 می‌شدند. «کون‌خان» بروفق گفتار وزیر و مشیرش به نام
 «ایکیت ارقیل خواجه» برای اینکه آن بیست و چهار فرزند
 با یکدیگر مجادله و عناد نکنند، خواست که نام و لقب هر یک
 معین شود و هر یک را نشانی باشد تا فرمانها و خزاین و گله
 و رمه آنان با آن نشانها مشخص شود و فرزندان و اعقاب آنان
 هم هر یک نام خود را دانسته باشند:

«... بعد از آن که پسران شش‌گانه را لقب»
 «بوزوق و اوجوق معین شده بود و جانب دست»
 «راست و چپ لشکر بدیشان مخصوص گشته، تجدید»
 «لقب و کنیت و تمغا و نشان هر یک از فرزندان»
 «ایشان معین و مقرر گردانیده و هر شعبه‌ای از این»
 «شعب بیست و چهارگانه جانوری را مخصوص»
 «کرده‌اند که اونقون ایشان باشند و اشتقاق این لفظ»
 «از انیق است - بلقب ترکی مبارک باشد، چنانکه»
 «گویند انیق بولسون یعنی مبارک باد - و عادت»
 «آنست که هر چه اونقون قومی باشد، چون او را»
 «جهت تفال بمبارکی معین گردانیده‌اند، آن را»
 «قصده نکنند و تعرض نرسانند و گوشت آن نخورند»
 «و تا این غایت آن معنی برقرار است. و هر یک»
 «از آن اقوام اونقون خود را دانند و هم‌چنین معین»
 «کرد که در وقتی که طوی باشد و آش پخش کنند،»
 «کدام اندام از گوشت نصیب هر شعبه باشد تا در هر»
 «ولایتی و مقامی که باشند، بوقت طوی حصه هر یک»
 «پیدا بود و جهت آش خوردن با یکدیگر نزاع»
 «و دلمانگی نکنند. و اسامی این بیست و چهار»
 «پسر که اصل نام ایشان است و قبیله و شعبه هر یک»
 «بدان اسم شهرت یافته و علم آن شعبه گشته، مشروح»
 «نوشته میشود و تمغا و اونقون و اندام گوشت که»
 «به هر یک مخصوص است در زیر آن نام ثبت می‌گردد»
 «تا ادراک آن بر افهام آسانتر باشد:»

«اسامی و القاب فرزندان شش پسر اوغوز که
 نام سه را بوزوق خوانده‌اند و سه را اوجوق، و تمغاها
 و اونقون جانوران و اندامهای گوشت که با ایشان
 مخصوص بوده بموجبی که ایکیت ارقیل خواجه
 معین گردانیده»

« یک »

اقوام بوزوق که بدست راست لشکر تعلق دارند و فرزندان
 سه پسر بزرگترین اند و از هر یک چهار پسر، دوازده پسر.
 (الف) فرزندان کون‌خان که بزرگترین همه پسران بوده
 چهار نفر بودند و اسامی ایشان برین موجبست که مسطور می‌گردد:
 اول قایی، یعنی محکم.

تمغا	اونقون	اندام گوشت
م	شاهین	صاغ قری یغرین

دوم	بایات، یعنی بادولت و پر نعمت.	تمغا
م	اونقون	اندام گوشت
م	شاهین	صاغ قری یغرین

سوم	اقراولی، یعنی بهر جا که رسد موفق باشد.	تمغا
م	اونقون	اندام گوشت
م	شاهین	صاغ قری یغرین

چهارم	قرا اویلی، یعنی خرگاه سیاه.	تمغا
م	اونقون	اندام گوشت
م	شاهین	صاغ قری یغرین

(ب) فرزندان آی‌خان که پسر دوم بوده چهارند و اسامی
 ایشان برین موجب:

اول	یارز، یعنی ولایت بسیار بجانب او باشد.	تمغا
م	اونقون	اندام گوشت
م	قرتال ^{۱۰}	اشغلو

دوم	دوکر، یعنی بجهت گرد آمدن.	تمغا
م	اونقون	اندام گوشت
م	قرتال	اشغلو

۱۰ - «قُرْتال - gartâl» را «قَرَه قُوش» (قوش سیاه)
 هم می‌دانند و در فرهنگ بمعنی «عقاب» هم آمده است.



راست : يك تركمن باخصوصیات و علائم «اینگ» میان : تركمنی باخصوصیات و علائم «غول» چپ تصویر دیگری از چهره مردی که دارای خصوصیات و علائم «اینگ» است

چهارم قارقین ، یعنی آش بزرگ و سیرکننده .
 تمغا اونقون اندام گوشت
 ۷۱ طوشنجیل صاغ اوباحه

سوم دودورغا ، یعنی ملك گرفتن و پادشاهی کردن .
 تمغا اونقون اندام گوشت
 ۷۲ قرتال اشغلو

« دو »

اقوام اوجوق که بدست چپ لشکر تعلق دارند و فرزندان سه پسر کتین اند . ازهریک چهارپسر ، دوازده نفر .

چهارم یایرلی ، یعنی
 تمغا اونقون اندام گوشت
 ۷۳ قرتال اشغلو

(الف) فرزندان كوڭخان که پسرچهارم است چهارنفر برین موجب :

اول بایندر ، یعنی آن زمین همیشه پر نعمت باشد .
 تمغا اونقون اندام گوشت
 ۷۴ سنقور^{۱۲} صول قری

(ج) فرزندان یولدوزخان که پسر سوم بوده چهار نفر برین موجب :

اول اوشر ، یعنی چالاک و بشکار جانوران مهوس ،
 تمغا اونقون اندام گوشت
 ۷۵ طوشنجیل^{۱۱} صاغ اوباحه

دوم بجنه ، یعنی نیکو سعی کند و جد نماید .
 تمغا اونقون اندام گوشت
 ۷۶ سنقور صول قری

دوم قریق ، یعنی قوی حال و دریا ساق مجد .
 تمغا اونقون اندام گوشت
 ۷۷ طوشنجیل صاغ اوباحه

۱۱ - معنی «طوشنجیل» در فرهنگهای موجود داده نشده است .
 به نظر می رسد که این واژه نیز نام نوعی پرندۀ شکاری باشد .
 ۱۲ - « سنقور - sonqor » نام نوعی باز است که از انواع دیگر بازها درشت تر و قویتر است و درشکار بسیار تیز تر و چابک .

سوم بیکدلی ، یعنی مانند بزرگان عزیز باشد .
 تمغا اونقون اندام گوشت
 ۷۸ طوشنجیل صاغ اوباحه

سوم جاو لدوز ، یعنی با ناموس و دوست .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۶	سنقور	صول قری	

چهارم چینی ، یعنی هر جا که یاغی بیند بی توقف جنگ کند .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۷	سنقور	صول قری	

(ب) فرزندان طاق خان که پسر پنجم است چهار نفر برین موجب :

اول سالتور ، یعنی هر جا که رسد شمشیر و چماق او روان باشد .

تمغا	اونقون	اندام گوشت
۵	اوج ^{۱۳}	اوجایله

دوم ایمرور ، یعنی بیحد نیکو و توانگر باشد .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۸	اوج	اوجایله	

سوم الایونتلی ، یعنی چهارپایان او نیکو باشند .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۹	اوج	اوجایله	

چهارم اورکز ، یعنی همیشه کار نیکو و با نظام کننده .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۱۰	اوج	اوجایله	

(ج) فرزندان دینگیز خان که پسر ششم است ، چهار نفر برین موجب :

اول بیکدیر ، یعنی نیکو و بزرگی و بهادری .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۱۱	جاقر ^{۱۴}	اشغلو	

دوم بوکدور ، یعنی همه را تواضع و خدمت کند .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۱۲	جاقر	اشغلو	

سوم بیوه ، یعنی درجه او بالای همه باشد .

تمغا	اونقون	اندام گوشت
۱۲	جاقر	اشغلو

چهارم قتیق ، یعنی در هر موضعی باشد عزیز بشود .

تمغا	اونقون	اندام گوشت
۱۳	جاقر	اشغلو

از مجموع نوشته های «رشیدالدین فضل الله»^{۱۵} چنین برمی آید که طوایف ترکمن در زمان او هنوز تمغاهای مخصوص به خود را می شناختند و به اونقون های خود احترام می گذاشتند . البته ، او بر اساس روایات و افسانه هایی که حکمای «اوغوز» نقل می کردند ، پیدایش تمغاها و اونقون هارا به «ایکیت ارقیل خواجه» نسبت داده که چند نسل بعد از «نوح پیغمبر» می زیسته است . پیداست که این افسانه ها برای بلامانع جلوه دادن اونقون پرستی آن طوایف وضع شده بود ، تا در موحد بودن اونقون پرستان شکی نرود . ولی «رشیدالدین فضل الله» خود به صراحت نوشته است که : «... و عادت آن است که هر چه اونقون قومی باشد ، چون او را جهت تفأل بمبارکی معین گردانیده اند ، آنرا قصد نکنند و تعرض نرسانند و گوشت آن نخورند و تا این غایت آن معنی برقرار است و هر يك از آن اقوام اونقون خود را دانند» از این رو ، میتوان ، به وجود «اونقون پرستی» (توتنیزم - totemism) در طوایف ترکمن تازمان «رشیدالدین فضل الله» (اوایل قرن هشتم هجری) یقین کرد . مخصوصاً که او نام و شکل همه اونقون ها و تمغاها را نیز به تفصیل و به دقت نوشته است .

در مطالعه فهرست تمغاها و اونقون های طوایف ترکمن به این موضوع باید توجه داشت که هر چهار طایفه از بیست و چهار طایفه ترکمن يك «اونقون» داشتند و يك قسمت از اندام گوشت در وقت جشن به آنها می رسید . در حالیکه تمغاها بیست و چهار طایفه باهم متفاوت بود . یعنی رو بهم شش «اونقون» و بیست و چهار «تمغا» داشتند . دلیل این موضوع این است که «تمغا» مدت ها بعد از «اونقون» در میان ترکمنها پدید آمده است . یعنی در دوره ای که ترکمنها از مرحله «گردآوری خوراک» به مرحله

۱۳ - «اوج» نیز در فرهنگها معنی نشده است .

۱۴ - «جاقر» ، «چاقیر» در فرهنگ بمعنی نوعی باز آمده است .

۱۵ - این قسمت از نوشته های «رشیدالدین فضل الله» از قسمتی

از صفحات ۳۰ الی ۴۳ جامع التواریخ نقل شده است .

«تولید خوراک» رسیده بودند و برای آن که ذخایر و گله ورمة بیست و چهار طایفه از هم متمایز باشد ناچار بودند که نشانه‌هایی وضع بکنند. درحالی که زمان پیدایش «اونقون» ها قدیمتر از «تمغا» هاست و مربوط به دوره‌ای است که طوایف ترکمن دراجتماعات اولیه خود به شش طایفه منقسم بودند و با شکار و صید تغذیه می‌کردند و هنوز اندوختن و ذخیره کردن را نمی‌دانستند و گله و رمة‌ای نداشتند تا علائمی برایشان وضع کنند.

باوجودی که سنتهای اجتماعی هر جامعه معلول شرایط مادی معیشت در آن جامعه است، ولی چون رنگ معنوی دارد، با تغییر شرایط زندگی، کمتر در آن دگرگونی پدید می‌آید. و چند نسل از مردم يك اجتماع با وجود تغییر وسائل معیشت و تحول شیوة زندگی، سنتهای قدیمی و اجدادی خود را حفظ می‌کنند، تا زمانی که سنتهای نو و مقبول و مقتضی محیط و زمان جایگزین سنتهای کهنه بشود. به این علت «اونقون پرستی» (توتیمیزم) در طوایف ترکمن تا قرون هفتم و هشتم هجری پابرجای ماند و پس از آن بتدریج از میان رفت. ولی نشانه‌هایی از آن هنوز هم در وسائل زندگی و آثار هنرهای عامیانه‌شان یافت می‌شود و می‌توان اشکال اونقون‌ها را در نقش و نگارهای نماد و گلیم و قالی و مخصوصاً بر نشانه قبرها به صورت ساده شده (استیلیزه) دید. این طبیعی است که اونقون پرستان مجسمه‌هایی چوبی یا سنگی یا گلی از «اونقون» (توتیم) خود بسازند و در مساکن‌شان و یا در معابد بگذارند و برایش احترامات و خرافاتی قائل بشوند. ضمناً علاقه و دل‌بستگی به «اونقون» باعث می‌شد که اشکال گوناگون را در وسائل و ابزار نقش پذیر زندگی خود و در هنرهای عامیانه‌شان هم نقش کنند. بعدها هر چند که علت و انگیزه اصلی این نقش‌ها برای نسلهای جدیدتر از میان می‌رود، ولی فورم و هیئت نقش به منزله «سمبل - Symbole» و واسطه‌ای که حاوی نوعی ارتباط روحی و روانی با نسلهای قدیمی‌تر است حفظ می‌شود. به این علت، مخصوصاً در قبرهای ترکمنها نشانه‌هایی چوبی که شباهت به پروبال و سر و منقار پرندگان شکاری دارد دیده شده است. البته تکرار مداوم این نقشها به مرور با ازدست دادن حالت و جلوه طبیعی خود ساده و «استیلیزه - Stylisé» شده است.

ضمن بررسی در نقش و نگارهای عامیانه ترکمنی که عموماً به پروبال و سر و منقار پرندگان شکاری شباهت دارد، نقش «شاخ قوچ» نیز مشاهده می‌شود. و می‌دانیم در فهرست «اونقون» هائی که «رشیدالدین فضل‌الله» داده است، نام «قوچ» خوانده نمی‌شود. درحالی که «قوچ» در میان همه ترکمنها و در قسمت‌های وسیعی از آسیای میانه نشانه قدرت شناخته شده است. البته، این نشان از دوره‌ای بیادگار مانده است که طوایف ترکمن از مرحله «گردآوری خوراک» که دوره پیدایش «توتیمیزم» (اونقون -

پرستی) است گذشته بودند و با اشتغال به دامپروری به پرورش و تکثیر و اهمیت «قوچ» واقف شده بودند. از این رو برای جلب نعماتی که از «قوچ» برمی‌خاست، با توسل به تخیلات خود به ترسیم اشکال گوناگون آن در مظاهر زندگی پرداختند. مخصوصاً در نقش نمدهایشان شاخ قوچ را به انواع مختلف ترسیم کرده‌اند. تا سالهای اخیر سنگ قبرها را نیز به هیئت «شاخ قوچ» می‌تراشیدند و حتی شاخ قوچ را عیناً بر روی قبرها می‌گذاشتند.^{۱۶}

موضوع دیگری که از نوشته‌های «رشیدالدین فضل‌الله» دستگیر می‌شود، تعلق گرفتن قسمت مشخصی از اندام گوشت به افراد هر يك از شش طایفه ترکمن در وقت جشن یا عروسی است.^{۱۷} بی‌شک این قاعده از زمان دوری در میان ترکمنها پدید آمده بود. زمانی که آنان در يك دوده و در يك اجتماع کوچک می‌زیستند و در گردهم از حیواناتی تغذیه می‌کردند که به یاری هم شکار کرده بودند. نمونه چنین وضعی در بسیاری از قبایل بدوی هم دیده شده است. مثلاً اسکیموها برای صید نهنگ متفقاً و با قایق‌هایی که بهم متصل می‌کنند به دریا می‌روند و پس از آن که نهنگی شکار کردند آن را به جائی که مقرر می‌دانند می‌آورند و هر قدر که می‌توانند از آن شکار که به همه آنها تعلق دارد می‌خورند. در این نوع اجتماعات که معمولاً از گروه‌های چند صد نفری تشکیل می‌شود، انسانها برای بقای خود ناگزیرند که زندگی بالنسبه مشترکی داشته باشند و متفقاً در جستجوی شکار و صید و تهیه خوراک تلاش بکنند و خوراکی‌هایی را که با همکاری همه افراد گرد می‌آورند به تساوی میان خود تقسیم کنند. به همین سبب اولین قرار و قاعده‌ای که در اجتماعات آن دوره وضع می‌شد، مربوط به نحوه تقسیم خوراکیها بوده است. بنابراین، آنچه را که «رشیدالدین فضل‌الله» همراه با فهرست تمغاها و اونقون‌های ترکمانان بنام «اندام گوشت» آورده، احتمالاً از چنین دوره‌ای در میان ترکمنها پدید آمده بود و تا زمان او نیز در مواقعی که اجتماعی از طوایف ترکمن برای برگزاری يك جشن بزرگ تشکیل میشده، افراد هر يك از شش طایفه بزرگ ترکمن همان قسمت از اندام گوشت را می‌خوردند که از قدیم و از آباء و اجداد برایشان مقرر شده بود.

۱۶ - مراجعه شود به دومین مقاله «ترکمنهای ایران» در شماره پنجاه «هنر مردم».

۱۷ - آن قسمت از اندام گوشت که برای افراد يك طایفه ترکمن مقرر شده بود احتمالاً برای طایفه‌های دیگر تحریم می‌شد و این رسم را می‌توان با «حرام بودن» (Tabou - تابو) که در میان اقوام بدوی مرسوم بوده است. «تابو»، دوری جستن و پرهیز کردن از کسی یا چیزی است که آن را ممنوع یا حرام شناخته‌اند. این واژه را مردم‌شناسان از طوایف بدوی اقیانوسیه کسب کرده‌اند که در اصل «تابو - Tapou» بوده است به معنی ممنوع و حرام.

مسجد جامع عتیق اصفهان

نوشته: آندره گدار

ترجمه: جلال ستاری

مسجد جامع اصفهان یکی از کهن‌ترین و چشم‌گیرترین بناهای موجود اسلامی است. آنچه درباره اصل این بنا میدانیم افسانه‌ای بیش نیست بدین معنی که گویا در محل کنونی مسجد جامع آتشکده‌ای برپا بوده است. اما بدون شك در همان محل مسجد قدیمی‌تری که قسمتی از دیوارهای خاکی آن باقی‌است وجود داشته و مسجد جامع بر روی آن بنیان یافته است.

مسجد جامع در روزگار پیشین مانند دیرهای قرون وسطی در مغرب‌زمین مرکز فرهنگی و دارال‌عجزه بسیار مهمی بوده‌است که مسافران و بیماران را در آن نگاهداری و پرستاری میکرده‌اند. بموجب شرحی که مورخی اصفهانی^۱ در قرن یازدهم (پنجم هجری) از آن بدست میدهد این بنا بر روی زمینی ناهموار شامل چهار دستگاه ساختمان (اربع ادور) در اطراف مسجد که حیاطی مستطیل شکل با رواق‌های کم و بیش گود در چهار پهلوئی آن بوده می‌شده‌است. چهار دسته ساختمان شامل صومعه‌ها، خانقاه‌ها، يك كتابخانه و مخزن‌های آن و مهمانخانه‌ها (مضيف‌ها) و توابع معمولی يك بنای بزرگ مذهبی در آن روزگار بوده است. بگفته همان نویسنده برای هر نماز کمتر از پنجهزار کس در آنجا گرد نمی‌آیند. پهلوئی هر جزئی شیخی سرگرم تدریس و تعلیم به پیروان و شاگردان کثیر خویش است و یا مریدی به ریاضت نفس اشتغال دارد. آراستگی این بنا بواسطه مناظره فقها و مباحثه علما و مجادله متکلمین و پندهای واعظین است. در آنجا صوفیان و علما و کسانی دیده میشوند که بحال عبادت در مسجد اقامت گزیده به تسبیح و دعا زندگی را میگذرانند^۲. روبروی ایوان گنبددار بزرگ کنونی در ساختمان ضلع شمالی، کتابخانه مسجد با مخازن و حجرات متعدد آن قرار داشته است. در این کتابخانه بمرور ایام کتب مربوط به همه گونه علوم گرد آمده بود. بنابراین مسجد جامع در قرن دهم بنای عظیمی بود که طرح معماری بسیار ساده‌ای داشته و تمام مساحت مسجد کنونی را فرا می‌گرفته است.

در روزگار سلاطین آل‌بویه، اصفهان یکی از پایتخت‌های بزرگ و معمور دنیای اسلام بود ولی رونق و آبادانی روزافزون آن بر اثر هجوم ترکان سلجوقی بطور موقت متوقف ماند. از ابتدای قرن یازدهم ترکان سلجوقی مهاجرت خود را به شرق ایران آغاز کردند. در سال ۱۰۵۰ م. (۳ - ۴۴۲ هـ) بزرگ‌آنان طغرل‌بیک نواحی اطراف اصفهان را غارت کرد و قحطی سهمگینی که بدنبال این غارتگری پدید آمد مردم اصفهان را به تسلیم شدن ناگزیر ساخت و طغرل‌بیک بدینگونه اصفهان را به تصرف خود درآورد. در این زمان به موجب نوشته مورخین ایرانی مردم برای فراهم آوردن چوب ناگزیر از ویران کردن مسجد بزرگ شدند. اما با وجود این جهانگرد

۱- مافروخی در محاسن اصفهان (م).

۲- رجوع کنید به گنجینه آثار تاریخی اصفهان تألیف دکتر لطف‌الله هنرفر ۱۳۴۴ (م).

بصیری^۴ که یکسال پس از فتح طغرل بیک اصفهان را دیده مینویسد که در آن هیچ بنای ویرانی مشاهده نکرده است.

مسجد جامع در آن زمان از صحن مستطیل شکل و رواق‌های اطراف آن تشکیل می‌یافت. در پیرامون این بنا که سبک معماری آن نقشه یک مسجد عربی است هنوز الحاقات و اضافات سابق‌الذکر یعنی خانقاه‌ها و صومعه‌ها و مهمانخانه‌ها و جز آن وجود داشته است و شاید هم ترکان سلجوقی این ابنیه الحاقی و اضافی را مرمت و تعمیر کرده بودند. اما چندی بعد در زمان ملک‌شاه سلجوقی نقشه سبک عربی مسجد به طرح کاملاً ایرانی یک آتشگاه بدل گشت. ساختمان آتشگاه غالباً از صنفه‌ای برای مراسم عمومی نیایش آتش که در وسط فضا یا میدانگاه مسطح و وسیعی قرار داشت و یک بنای کوچک گنبدداری مبتنی بر چهارستون که آتشگاه را می‌پوشانید تشکیل می‌یافت. اما چون مسلمانان به سوی مکه نماز می‌گزارند و زرتشتیان دور آتش حلقه می‌زنند، آتشگاه در مسجد به محراب یا طاق نما و حجره‌ای که جهت قبله را می‌نمایاند بدل گشت و در منتهی‌الیه ضلع جنوبی صنفه یا صحن جای گرفت. بدین ترتیب بنای کوچک گنبددار آتشگاه (بنای طاق در آتشگاه) به صورت ایوانی وسیع با گنبدی گشاده و فراخ که محراب اصلی ساختمان را نیز دربرمی‌گیرد (یعنی یک شبستان منفرد گنبدی شکل که اطرافش باز بوده) درآمد. بموجب کتیبه بزرگ داخل گنبد این بنا (گنبد جنوبی) به دستور حسن بن علی بن اسحق یعنی خواجه نظام‌الملک وزیر ویرومند ملک‌شاه بنیان یافته است. تقریباً در همان زمان تاج‌الملک رقیب نظام‌الملک در آن سوی صحن و به محاذات گنبد جنوبی گنبد کوچک‌تری (گنبد شمالی) برپا کرد. بنابراین مسجد جامع در روزگار ملک‌شاه عبارت بود از ایوان بسیار فراخی که محراب را در بر می‌گرفت و در جلوی آن محوطه وسیعی که مسلمانان به هنگام ازدحام در آن صف می‌بستند و به نماز می‌ایستادند قرار داشت. از مضافات و ملحقات قدیمی مسجد که کم و بیش مرمت و تعمیر شده بودند در این زمان اطلاع چندانی در دست نیست و همین قدر می‌دانیم که در سال ۵۱۵ هجری مطابق با ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲ میلادی ساختمان‌های مذکور در یک آتش سوزی کلاً ویران و نابود شدند. بنابراین در آن روزگار مسجد فقط از دو بنای گنبددار دور افتاده از یکدیگر در دو انتهای شمالی و جنوبی صحنی خالی و احاطه شده از خرابه و ویرانه تشکیل می‌یافته است. اما در همان زمان یا اندکی بعد در دوران سلطنت محمد پسر ملک‌شاه عزم جزم ایرانیان مبنی بر طرد نقشه مسجد عربی و ایجاد بنائی کاملاً ایرانی (مسجد چهار ایوانی) ساختمان قدیمی را به یک مسجد بزرگ و زیبای ایرانی یعنی صحنی مرکزی محاط با چهار نما در اطراف آن و در وسط هر نما ایوانی رو به حیاط (ایوانهای چهارگانه و نماها و شبستان‌ها و چهلستونهای اطراف صحن) بدل کرد. در واقع به تقلید از بنای مدرسه ایرانی که عبارت از حیاطی مستطیل یا حجره‌هایی در چهار ضلع حیاط و در وسط هر ضلع ایوانی به عنوان اطاق مطالعه و استراحت است معماران زبردست میان دو بنای گنبددار موجود به آسانی مسجد معروفی را که بدرستی «مسجد مدرسه» نامیده شده است بنا نهادند.

این طرح ساختمانی نو و سنت شکن که ظاهراً بر اثر شرائط و مقتضیاتی که شرحش گذشت در اصفهان پدید آمد بزودی توفیقی شگرف یافت زیرا در سال ۳۶ - ۱۱۳۵ (۵۳۰ هجری) در مسجد چهار ایوانی زواره به صورتی کامل همچنان که امروزه نیز در ایران و خارج از ایران معمول است بکار رفته است. سایر مساجد عربی و حتی مساجدی که خلفای عباسی بنا نهاده بودند نیز رفته رفته در همان دوران سلجوقیان و یا دیرتر تا زمان معاصر به تقلید از مسجد اصفهان تغییر شکل یافت. اما مسجد جامع اصفهان را پس از تغییر شکل یافتن آن به شرحی که گذشت تقریباً

تمام سلاطین ایران و خاصه سلاطین صفوی که اصفهان پایتختشان بود آراسته و زینت کرده و زیباتر ساخته‌اند.

تمام شاهان صفوی سعی داشته‌اند که نام و نشان‌شان در این بنای معروف به یادگار بماند. تا آنجا که شاه عباس دوم برای آنکه نام او چون نام و اثر اسلافش در مکان مطلوبی ثبت و ضبط گردد فرمان داد تا قسمتی از کتیبه بزرگ حاوی سوره‌های قرآن ایوان جنوبی را خراب کنند و نام او را بخط زرین بجای آن بنگارند.^۴

طی قرون بعد تغییرات مهمی در مسجد بعمل آمد. پس از سلجوقیان سلطان مغول الجایتو خدا بنده که مذهب شیعه اختیار کرده بود در بالای برخی از حجره‌ها و دالان‌ها و شبستان‌ها اطاق‌هایی برای سکونت علما و طلاب ساخت و بدین گونه نماهای رو به صحن در میان چهار ایوان از یک طبقه به دو طبقه بدل شد. و انگهی چون رسم بر این بود که نماهای خارجی بناهای ایرانی را نیز با کاشی‌های رنگین بیوشانند ساختمان‌های اطراف صحن و نماهای ایوان‌های چهارگانه (ایوان‌ها و پشت بغل‌های طاق‌نماهای فوقانی و تحتانی اطراف صحن) مسجد به همین شیوه با صفحات کاشیکاری کوچکی که بعداً به کاشیکاری ظریف‌تری مبدل گشت پوشیده شد. بعلاوه الجایتو در شمال ایوان غربی محراب بسیار زیبایی گچبری را که طلاکاری شده است بنا نهاد.

اندکی بعد در حدود سال ۱۴۴۷ میلادی سلطان محمد بن بایسنقرین شاه رخ تیموری شبستان زمستانی (بیت‌الشتاء) و در ضلع غربی مسجد برای آنکه ورود به صحن آسان‌تر گردد سردری را که بنام او به یادگار مانده است بنا نهاد. و در پایان قرن پانزدهم سلطان حسن بهادرخان معروف به اوزون‌حسن که سازنده‌ای بزرگ بود در مسجد تعمیرات و اصلاحات مهمی انجام داد و خاصه سقف ایوان جنوبی را از نو ساخت و با مقرنس‌های درشت تزئین کرد و بازار هم او تزئین کاشیکاری نماهای اطراف صحن را ناقص یافت و بجای آن نماهای رو به صحن مسجد و ایوان جنوبی را با صفحات مختلف از کاشیکاری‌های معرق شایان تحسین که هنوز نیز برجاست هر چند که بارها تعمیر و مرمت شده است پوشانید.

تقریباً تمام سلاطین صفوی باستثنای شاه عباس اول در مسجد کارهایی کم و بیش مفید انجام داده‌اند. و حتی در دوران سلطنت او نیز نمازخانه‌ای در گوشه جنوب غربی مسجد ولی مستقل از آن (چهلستون شاه عباسی) ساخته شد. شاه عباس کبیر به پایتخت خود نظم بخشید و میدان بزرگ شهر را تزئین کرد و در اطراف آن بناهای معروفی چون مسجد شیخ لطف‌الله، مسجد شاه، قصر عالی قاپو و بازار بزرگ قیصریه را بنا نهاد و بدین گونه چون سخت به کار اصفهان نو یعنی اصفهان ساخته و پرداخته خویش مشغول بود به سرنوشت اصفهان کهن چندان توجه نداشت. مسجد شاه پیش از هر بنای دیگر مورد توجه و علاقه شاه عباس بود و شاه عباس در نظر داشت آنرا جانشین مسجد عتیق جامع کند. ساختمان مسجد شاه در سال ۱۶۱۲ آغاز شد و تا چندی پس از مرگ شاه که در ۱۶۲۸ پیش آمد نیز ادامه داشت. چیزی نمانده بود که برای تزئین مسجد شاه بدستور شاه عباس ازاره‌های مرمری که پایه‌های مسجد را پوشانیده است برداشته و در ساختمان مسجد شاه بکار برند. ولی با اعلام کشف معدن سنگ مهمی در حوالی یزد که از آن سنگ‌های مرمر سفید «بزرگ‌تر و زیباتر»ی استخراج میتوان کرد با زحمات زیاد شاه را از این تصمیم منصرف کردند. امروزه مسجد شاه که با سنگ‌های مرمر یزد زینت یافته یکی از جذاب‌ترین بناهای اصفهان است ولی مسجد عتیق اصفهان هنوز اساسی‌ترین و مهم‌ترین و جالب‌ترین بناهای تاریخی آن به شمار میرود.

۴ - ظاهراً این همان کتیبه‌ای است که شرح در گنجینه آثار تاریخی اصفهان ص ۹۷ آمده است (م).

کوشه‌های ناشناخته‌ای از تمدن هخامنشی

شیشه‌ساز در زمان هخامنشی

دکتر جاوید فیوضات

باتوجه با آثار پرشکوه سنگی که از دوران هخامنشی در بازار گاد، تخت جمشید و بیستون بیادگار مانده‌است شاید در اولین وهله چنین بنظر آید که چون اشیاء غیرسنگی که با آثار نامبرده در بالا قابل قیاس باشد بدست نیامده لذا ایرانیان غیر از حجاری و مجسمه‌سازی برشته‌های دیگر هنر و صنعت چندان توجهی نداشته‌اند ولی باید در نظر گرفت که اشیاء چوبی و چرمی و استخوانی و نظائر آنها که منشاء گیاهی یا حیوانی دارند در اثر عوامل طبیعی و جوی زودتر از مواد سنگی و معدنی خسارت دیده فرسوده میشوند بعلاوه غالب این قبیل اشیاء که اکثراً منقول هم میباشند در طی قرون متمادی بوسیله اقوام و اشخاص متعدد بتاراج رفته و از کاخها و خزائن اولیه جابجا شده‌اند. حتی مسلم شده‌است قطعات سربی و گیره‌های فلزی که برای اتصال قطعات سنگی در ابنیه هخامنشی بکار رفته بود بتدریج بوسیله اقوام غالب و افراد سودجو ربوده شده و در کشورهای اروپائی در دورانی که فلزات مخصوصاً سرب ارزش زیادی داشت، بفروش رفته است.

یادآوری این مطلب را بی‌مناسبت نمی‌دانم که معماران ایرانی در زمان هخامنشی برای اولین بار در تاریخ، گیره‌های فلزی را برای اتصال قطعات سنگی مورد استفاده قرار داده‌اند و از بقایای فلزی که جسته و گریخته از تخت سلیمان (بازار گاد) بجای مانده و سوراخهایی که در بعضی سنگهای مجاور در دیواره بنای مزبور یا در قسمتهای مختلف تخت جمشید بچشم میرسد میتوان جنس و شکل میله‌های فلزی را که اکثراً در دواتها برآمدگی داشته و در سوراخهای تعبیه شده در قطعات سنگی جایگیر میشده‌است مشخص کرد.

آنچه در این یادداشتها از نظر خوانندگان گرامی میگذرد مقایسه‌ای است از پیشرفت صنعت شیشه‌سازی در دوران هخامنشی نسبت بکشورهای متمدن همزمان با آن دوران.

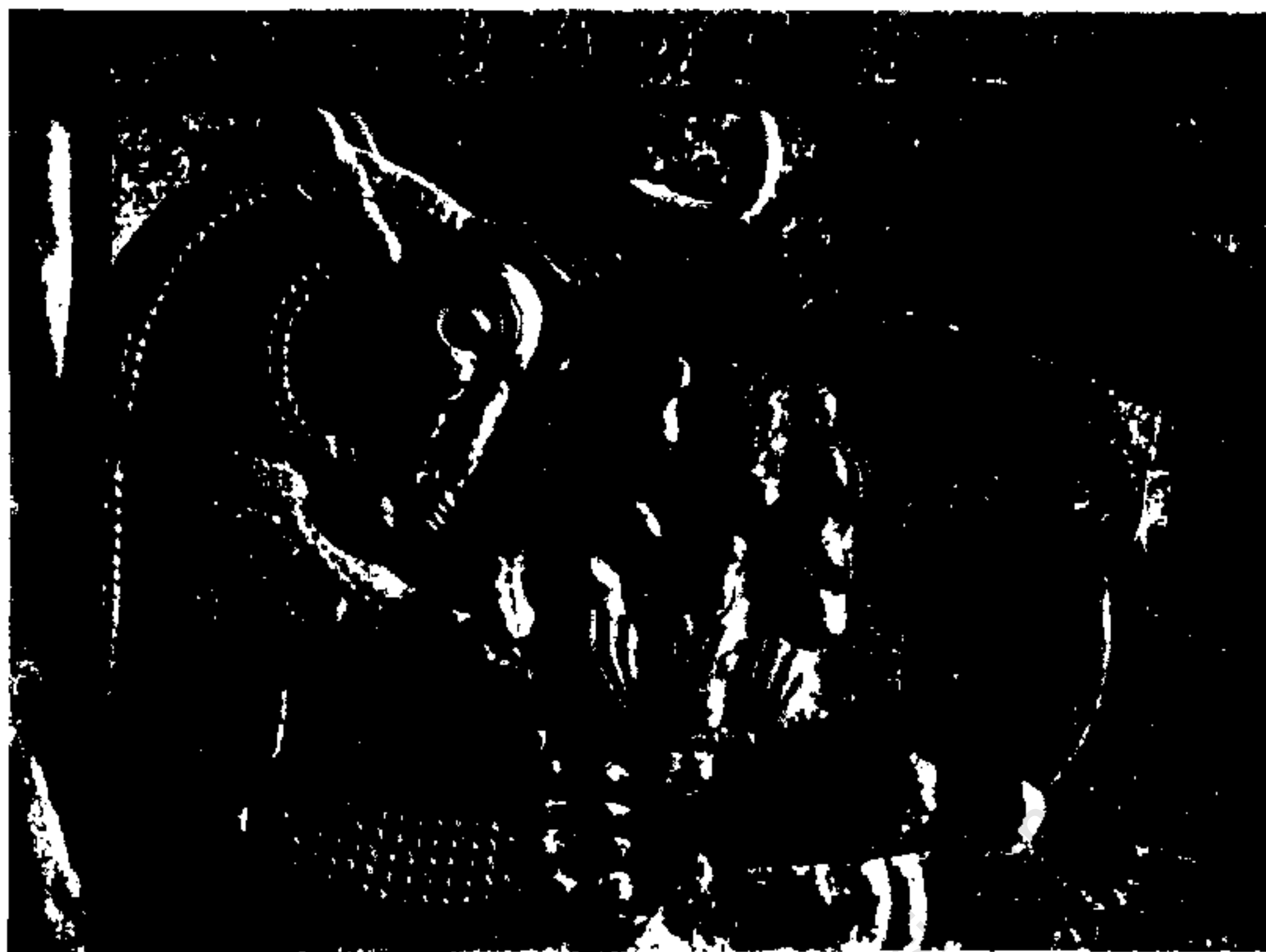
مدارك و آزمایشهای علمی که در این بحث بدانها استناد شده خلاصه‌ای است از مطالعات وبررسیهای عده‌ای از دانشمندان عالیقدر که براهنمائی و سرپرستی Frederick R. Matson روی نمونه‌های قدیمی انجام شده و نتایج آن در جلد دوم کتاب Persepolis پروفیسور Schmidt (صفحه ۱۲۷ تا ۱۳۲) بتفصیل ذکر شده‌است.

شیشه‌های بیرنگ

دو قطعه شیشه بیرنگ و بظاهر همجنس که از حفاری تخت جمشید (خزانة) بدست آمده بود برای آزمایش در نظر گرفته شد تا تعیین شود آیا دو نمونه دارای يك منشاءند یا اینکه یکی مبداء هخامنشی و دیگری مبدائی غیر از آن دارد.

تشریح شکل ظاهری نمونه‌ها :

یکی از قطعات محدب شکل و بابعاد تقریبی سه در سه سانتیمتر است حداکثر ضخامتش چهار میلیمتر و در لبه‌ها تا حدود نیم میلیمتر کاهش مییابد و شاید قسمتی از يك شیئی تزئینی بوده



است - این اختلاف ضخامت مخصوصاً با توجه به تحدب زیاد سطح خارجی نسبت بسطح داخلی شاهی است براینکه خمیر شیشه را در حالت گرم در قالب ریخته و تحت فشار قرار داده‌اند - خطوطی بصورت اشعه در سطح خارجی آن از لبه مقعر سمت دیگر کشیده شده‌است - طرح لبه‌های دیگر موجی شکل است و چون حاشیه‌های جالبی با فرجه‌ها و زاویه‌های قائمه بسطح خارجی ختم میشوند لذا معلوم میشود که پس از بیرون آوردن شیئی از قالب لبه‌های آنرا تراش داده‌اند زیرا در غیر این صورت خط الرأسها مشخص نبوده و بشکل منحنی در می‌آید - حاشیه تمام لبه‌ها بوسیله خطی که بموازات خط الرأس و بفاصله یک میلیمتری آن حک شده نمایان تر گردیده است - سطح خارجی آن کمتر از سطح داخلی در اثر عوامل جوی آسیب دیده‌است و این امر ممکنست در اثر اختلاف خواص ساختمانی در سطح و طرز استفاده از آنها باشد یا دلیلی است براینکه دو رویه در زیر خاک یکسان تحت تأثیر رطوبت قرار نگرفته‌اند - سطح داخلی صاف و صیقلی است و علائمی که نشان‌دهنده روش تهیه آن باشد بنظر نمی‌رسد - با توجه بضامت برآمدگی‌های شیشه‌ای کوچکی که بر روی جسم باقیمانده‌اند آشکار میشود که قسمت اعظم آن در اثر عوامل جوی بقطر نیم میلیمتر پوخته پوخته شده و ریخته است - این جسم نیز مانند بیشتر شیشه‌های قدیمی بجز در قسمتهائی که در اثر تورق ریخته و گود شده‌است تلؤلؤ رنگین کمانی جالبی دارد .

نمونه دوم عبارتست از یک قطعه مکعب مستطیل شکل از ناحیه گردن و شانه یک تنگ یا بطری که با تراشهای مایل بشکل مارپیچ تزئین شده‌است - ابعاد آن تقریباً ۲۳ در ۷ سانتیمتر است و ضخامتش از ۵ تا ۱۴ میلیمتر تغییر میکند - قطر خارجی آن در ناحیه گردن در حدود چهار سانتیمتر بوده که بتدریج وسعت یافته و در ناحیه شانه به ۸ تا ۱۰ سانتیمتر بالغ میشده‌است -

برآمدگی بصورت خطوط مارپیچ شیبدار درخلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت برسطح خارجی آن تراشیده شده است که فواصل خط‌الرأسهای آنها ۵ میلیمتر است. و عمقشان درقسمتهای ضخیم ناحیه کردن بیشتر از ناحیه شانه است بجز دريك نقطه که با ضخامت ۱٫۴ میلیمتر وضع استثنائی پیدا کرده است - گرچه هر دو رویه این نمونه در هنگام آزمایش «حالت کدري» نداشتند ولی باتوجه بنقاط ریز برجسته‌ای که برسطح آن باقیمانده وتلالو قوس‌قزحی زیبایی دارند چنین بنظر میرسد که سایر قسمتهای این جسم در هنگام مدفون بودن پوسته پوسته شده وبقطر نیم میلیمتر ریخته است وعوامل جوی در اینمورد دخالتی نداشته‌اند زیرا فساد یکنواخت صورت نگرفته ونقاطی از قبیل خط‌الرأسهای خطوط مارپیچی سالم وجلادار باقیمانده‌اند.

شواهدی درسطح داخلی نشان میدهد که ظرف را بدور مغزی پوشیده شده از پارچه ساخته‌اند زیرا يك قطعه آسیب ندیده‌ای از شیشه بضامت پنج میلیمتر در شانه ظرف دیده میشود که نقشی از نسوج ظریف بر آن بجامانده است و این اثر کاملاً شبیه نقشی میشود که اگر دانه شنی را در پارچه‌ای پیچیده ودربوته‌ای پر از خمیر مایه شیشه فروبرند.

خواص فیزیکی

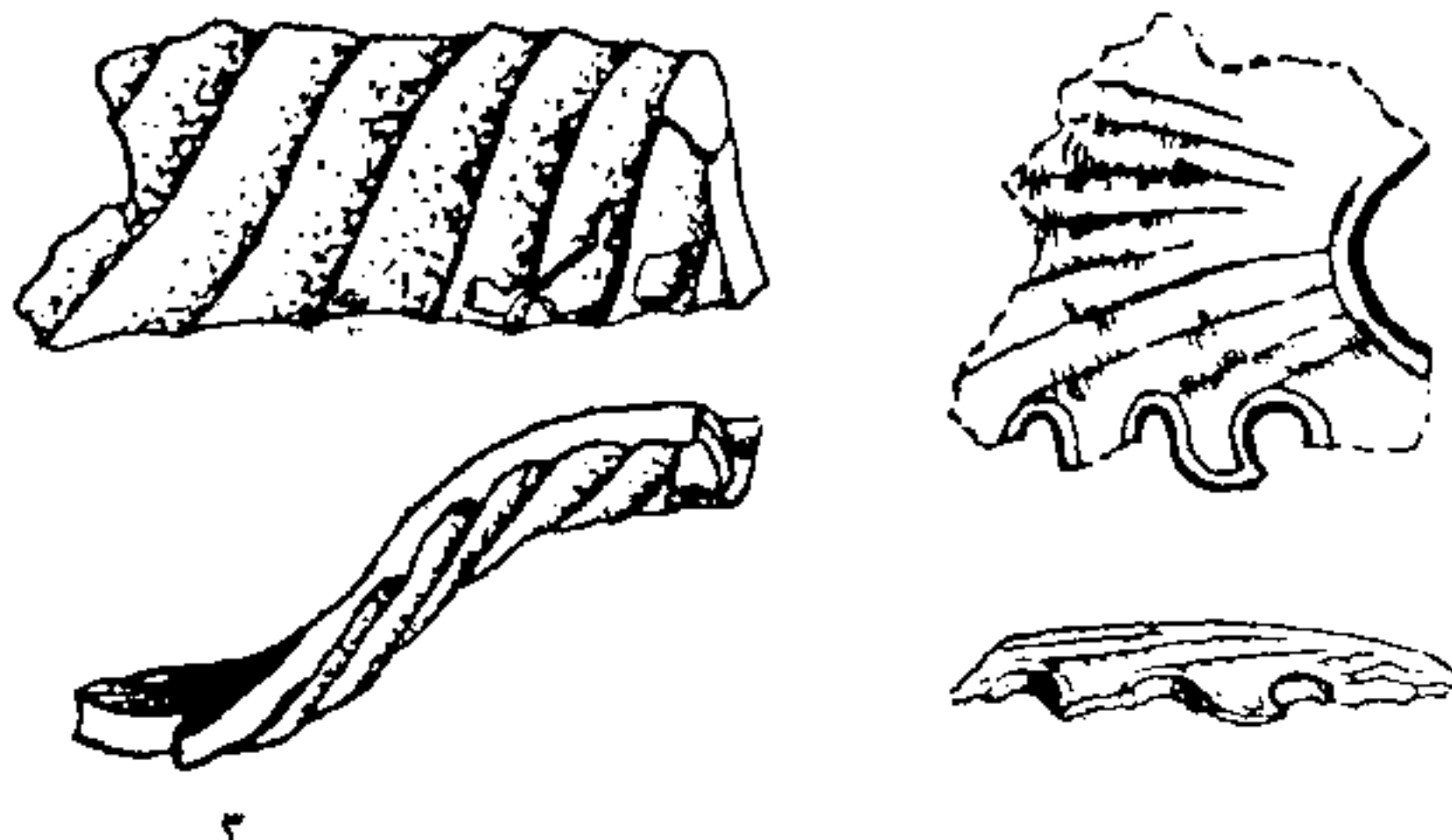
فقدان نسبتاً کامل رنگ در نمونه اول يك خاصیت کاملاً استثنائی است زیرا اگر آنرا روبروشنائی گرفته وازقسمت سطح آن نگاه کنیم بیرنگ است و «سایه» زردفامی که از ناحیه لبه‌ها مشاهده میشود شبیه «ته رنگ» سبزی است که در هنگام نگاه کردن شیشه‌های بیرنگ معمولی پنجره (از سمت لبه‌ها) بچشم میرسد.

عده‌ای از محققین تعدادی اشیاء شیشه‌ای از قبیل مهره وتنگ وظروف متعلق بدوران فراغه یافته‌اند که رنگ سبز بسیار جزئی دارند و چون بطور عمد ماده رنگی بخمیرمایه شان مخلوط نشده آنها را جزء شیشه بیرنگ بشمار آورده‌اند ولی باید توجه داشت که قطعات بسیار نازک شیشه‌های قدیمی بعلت ناخالصیهای آهنی سبزرنگ بنظر میرسند - پرفسور اشمید این اختلاف را چنین توجیه میکند :

«گاهی قطعات شیشه‌ای قدیمی سبز بسیار کم رنگ بنظر می‌آیند ولی بطور کلی شیشه‌های دوران هخامنشی باتوجه به نمونه‌هایی که از تخت جمشید بدست آمده است جزء شیشه‌های رنگین محسوب نمیشوند».

ضریب انکسار ووزن مخصوص شیشه مشخصاتی هستند که میتوان آنها را بدقت وصحت اندازه گرفت وازروی آن نوع شیشه را تعیین کرد زیرا این دو عامل بکیفیت وکمیت اجسام تشکیل دهنده شیشه بستگی تام دارند. ضریب انکسار هر دو نمونه مورد آزمایش ۱٫۵۱۸ ووزن مخصوص آنها بترتیب ۲٫۵۱۵ و ۲٫۵۱۲ میباشد - ارقام مزبور مشابه مشخصات شیشه‌هایی هستند که بطور کلی از قلیا وآهك وسیلیس (شن) تهیه میشوند (مهمترین عناصر شیمیائی که در این نوع شیشه یافت میشوند عبارتند از سدیم Sodium وکلسیم Calcium وسیلیسم Silicium واکسیژن Oxygen).

برای تشخیص نواقص فنی وناخالصیهای موجود در نمونه‌ها (مانند حبابهای هوا ودانه‌های شن ذوب نشده) شیشه را در برموراتیلن Ethylene Bromide فرومیرند، چون ضریب انکسار این مایع وشیشه تقریباً نزدیک میباشد لذا ذرات واجسامی که ضریب انکسارشان با آن متفاوت است در زیر میکروسکپ کاملاً مشخص خواهند شد - در این آزمایش شبکه تورمانندی از ترك - خوردگیهای ریز در هر دو رویه نمونه‌ها بچشم میرسد که در اثر عوامل جوی وتورق ناشی از آن در شیشه پدیدار شده است - تعداد خیلی کم حبابهای هوا بسیار اعجاب انگیز ودلیل بارزی است بر مرغوب بودن جنس شیشه - شاید وجود آنتیموان Antimony در اینمورد بی‌تأثیر نباشد زیرا گاهی در کارخانه‌های شیشه سازی مدرن نیز این ماده تصفیه کننده را برای کاهش یا حذف حبابهای هوای داخل شده در خمیر شیشه بکار میبرند.



تعیین عناصر تشکیل دهنده

برای این منظور ذره کوچکی از نمونه اول را سائیده و طیف‌گرد بدست آمده را برای تعیین نوع و نسبت اجسام تشکیل دهنده بروش فیزیکی Spectrographic Analysis تهیه کرده‌اند زیرا با این روش میتوان نوع و نسبت اجزاء يك مخلوط را بمراتب سریعتر از طریق دقیق ولی طولانی شیمیائی (تجزیه کمی Quantitative-Analysis) تعیین کرد همچنین وجود مقدار جزئی Trace هر عنصر را (بدون تعیین مقدار صحیح آن) که ممکنست راهنمائی برای تعیین مبدا و منشأ شیشه باشد با آسانی مشخص کرد - این آزمایش نشان میدهد که جنس نمونه آزمایش شده مانند شیشه‌های معمولی پنجره است و بطوریکه قبلاً گفته شد قلیا و آهک و سیلیس قسمت عمده این شیشه‌ها را تشکیل میدهند. بادر نظر گرفتن اینکه نسبت اختلاط این سه ماده برای تهیه شیشه مقاومی که در درجات حرارت کم ذوب شود بسیار محدود است شباهت شیشه‌های بیرنگ هخامنشی با شیشه‌هایی که امروزه برای پنجره ساخته میشود چندان تعجب‌آور نمیباشد.

ماده اولیه یا خام برای تهیه سیلیسیم که مهمترین عنصر تشکیل دهنده انواع شیشه‌هاست کوارتز Quartz میباشد که معمولاً از شن رودخانه‌ها بدست می‌آید (از نظر شیمیائی این جسم سیلیس «اکسید سیلیسیم» است) مواد قشری دانه‌های شن و همچنین ناخالصیهای معدنی موجود در کوارتز غالباً بمقادیر کم یا زیاد در ترکیب شیشه داخل میشوند چنانکه مقدار جزئی آهن، آلومینیوم و منگنز Manganese و تیتان Titanium که بصورت اکسید Oxide (ترکیب با اکسیژن) در نمونه مورد آزمایش تشخیص داده شده است ممکنست از همین راه داخل شده باشند و با احتمال زیاد قسمت بیشتر آلومینیوم و مقدار کمی از آهن بتأثیر خمیر شیشه بر جدار بوته که معمولاً از گل رس ساخته میشود مربوط میگردد زیرا گل رس دارای ترکیباتی است از آهن

و آلومینیوم. مقدار جزئی مس که بصورت اکسید مس در نمونه دیده شده شاید از ناخالصیهای مواد اولیه، بوته و یا مربوط بازاری که مورد استفاده قرار گرفته‌اند باشد (در قدیم ترکیبات مس را برای تهیه شیشه‌های آبی‌رنگ بکار میبردند) چون وجود گوگرد از راه اسپکتروگرافی تشخیص داده نمیشود باید از طریق تجزیه شیمیائی بثبوت برسد.

سنگ آهک یکی دیگر از مواد خام صنعت شیشه سازی است زیرا اجسام قلیائی خاکی شیشه را در مقابل عوامل جدی افزایش میدهند - آهک (اکسید کلسیم) قسمت اعظم یا تنها ماده قلیائی خاکی سنگهای آهکی است ولی در بعضی اقسام آن اکسید منیزیم Magnesium Oxide سهم بیشتری دارد. Dolomite سنگ معدنی اطلاق میگردد که نسبت ملکولی مساوی از دو اکسید مزبور دارا میباشد و از نسبت موجود میان این دو عنصر در نمونه قدیمی میتوان منشأ شیشه یا عبارت صحیحتر محل معدن آهک آنرا تعیین کرد - در نمونه‌های آزمایش شده علاوه از دولز نامبرده در بالا مقدار کمی اکسید باریم Barium و استرنسیم Strontium که هر دو آنها نیز متعلق بخانواده فلزات قلیائی خاکی هستند دیده شده است. این اجسام که بصورت ناخالصی در سنگهای آهکی یافت میشوند راهنمای خوبی برای پی بردن بمنشاء سنگ آهک و شیشه بشمار می‌آیند.

مواد قلیائی شیشه‌ها را معمولاً سدیم و پتاسیم Potassium تشکیل میدهند و در آزمایش نمونه هخامنشی علاوه بر آنها وجود لیتیوم Litium نیز که جزء خانواده فلزات قلیائی است بثبوت رسیده است.

تمام عناصر نامبرده در بالا با مقادیری نظیر آنچه در شیشه‌های دوران هخامنشی یافت میشود در بعضی شیشه‌های دوران فراعنه نیز دیده شده است و اختلاف مهم آنها مربوط بوجود و مخصوصاً مقدار قابل ملاحظه آنتیموان Antimony در نمونه مورد بحث میباشد - این عنصر که غالباً بصورت ناخالصی در معادن و ترکیبات مس یافت میشود بمقدار خیلی جزئی فقط در بعضی شیشه‌های رنگی مس‌دار (شیشه‌های آبی) مشاهده شده است ولی مقدار قابل ملاحظه آن در نمونه‌های هخامنشی مؤید این نظر است که آنرا مخصوصاً بعنوان یک اکسیدان Oxidizing Agent بخمیر شیشه‌های بیرنگ میافزودند تا ترکیبات آهن دوظرفیتی Ferrous را که سبب پیدایش رنگ سبز در شیشه‌هاست اکسیده کرده و با آهن سه ظرفیتی Ferrig تبدیل نماید. گرچه ترکیبات اخیر قهوه‌ای مایل بخرمائی هستند ولی مقدار جزئی آنها در شیشه‌های بیرنگ زمینه زرد بسیار روشنی ایجاد میکند که غالباً میتوان آنها را کاملاً بیرنگ بشمار آورد - تحقیقات دانشمندان نشان میدهد که معادن آنتیموان و با ترکیبات آن در قلمرو فراعنه وجود نداشته است اما بعکس در فلات ایران و آسیای صغیر که هسته مرکزی امپراطوری هخامنشی بوده است بفرآوری یافت میشده است. گرچه ترکیبی از سرب و آنتیموان را که بنام شیمیائی Lead, Antimoniate معروفست در قدیم برای تهیه شیشه‌های زرد رنگ بکار میبردند ولی نباید نقش ناخالصیهای آهن و اثر گوگرد را در ایجاد «ته رنگ» زرد از نظر دور داشت.

بطور کلی از حاصل بررسی دانشمندان چنین نتیجه‌گیری میشود که هر دو نمونه شیشه بیرنگ متعلق بدوران هخامنشی از لحاظ خواص فیزیکی تقریباً یکسان میباشد - ترکیب شیمیائی یکی از نمونه‌ها بطوریکه آزمایش اسپکتروگرافیک آن نشان میدهد تقریباً نظیر ترکیب شیشه‌هایی است که در زمان فراعنه تهیه میگرددید با این اختلاف که صنعتگران دوران هخامنشی با افزودن مقدار معینی آنتیموان «ته رنگ» سبز را از میان برده و شیشه‌های کاملاً بیرنگی تهیه میکردند. در خاتمه یادآوری مینماید که تجسس علمی این عنصر در نمونه‌های قدیم اعم از شیشه‌های بیرنگ یا رنگی میتواند برای پی بردن بجریان پیشرفت صنایع شیشه‌سازی در ازمنه گذشته بسیار مفید واقع شود.

نتایج بررسیها و آزمایشهای مربوط بشیشه‌های رنگی دوران هخامنشی ضمن مقاله دیگری بنظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
مراجعه فرمایند :

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

گالری بورگر

خیابان ثریا چهارراه ویلا

کتابخانه جردن

خیابان اسلامبول ساختمان یاسکو

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۴)

خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنر و مردم

خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

www.KetabFarsi.com